

سیر مقاله

«هویت ایرانی» در آستانه فروپاشی

در مرحله «پساکیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران»، چه در عرصه حاکمیت یا بالائی‌های قدرت و چه در عرصه جریان‌های جنبش سیاسی و چه در عرصه بدنه و قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران الی الان همه این مؤلفه‌های گوناگون هرم جامعه ایران، متأثر از سونامی خیزش دی‌ماه ۹۶ می‌باشند، چرا که هر چند خیزش دی‌ماه ۹۶ مردم ایران (که در مدت کوتاه هشت روز بیش از ۹۰ شهر ایران را در بر گرفت) به وسیله دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی سرکوب شدند و اگرچه یکی از دلایل شکست این خیزش بازگشت پیدا می‌کرد به ضعف‌های ساختاری این خیزش (که شامل فقدان رهبری درون جوش و غیبت سازماندهی دینامیک و عدم استراتژی و برنامه و حتی تاکتیک مشخص برنامه‌ریزی شده، می‌شد) با همه این احوال به علت طوفانی و گسترده‌گی و فراگیری و خواستگاه توده‌ای آن و به علت فونکسیون شعارهای محوری آن خیزش که دلالت بر عبور قاعده جامعه ایران از جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی حکومت (اعم از اصلاح‌طلب و اصول‌گرا) می‌کرد و از آنجائیکه «کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی در خیزش دی‌ماه ۹۶ به چالش کشیده شد و نوک پیکان یا رهبری (فراقانون و فراباسخگوی نظام مطلقه فقهاتی حاکم) مورد حمله همه جانبه و مستقیم قرار گرفت»، این همه باعث گردید تا فونکسیون خیزش دی‌ماه ۹۶ در مرحله پساکسروکوب آن در سه عرصه «حاکمیت و جنبش سیاسی و قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» بسیار طوفنده‌تر از دوران اعتلای آن خیزش بشود؛ و دلیل این امر همان است که در زمان اعتلای آن خیزش به علت اینکه آن خیزش کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشید، این امر باعث پیوند موضعی جناح‌های درونی و برونی حاکمیت (که حیات سیاسی خود را در گرو حفظ موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی می‌دیدند) گردید.

۲

روز جهانی کار و کارگر ☀️

پرسش و پاسخ شانزدهم ☀️

جنبش زیست محیطی ☀️

آسیب شناسی جنبش دی ماه ☀️

واکاوی سیاسی... اردوگاه بزرگ مستضعفین... ☀️

چرا «جنبش کارگری»... دی ماه ۹۶ غایب بودند؟ ☀️

جنبش زنان در مسیر... ☀️

رفراندم، گفتمان؟ یا... ☀️

علل و دلایل شکست انقلاب پنجاه و هفت ☀️

سخنی با مخاطبین آشنا ☀️

به مناسبت صدمین شماره نشر ☀️

مبانی تئوریک استراتژی اقدام عملی... ☀️

بحث هایی در رابطه با دموکراسی و آزادی ☀️

درس هایی از تاریخ ☀️

اقبال «پیام - آوری»... ☀️

شریعتی در آئینه اقبال ☀️

بعثت شناسی ☀️

درس هایی از نهج‌البلاغه ☀️

آلترناتیو ندارد و آلترناتیوهای موجود این رژیم بدتر از خود این رژیم می‌باشند، در نتیجه معتقدند که باید در این شرایط هم از موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دفاع بکنیم و هم از دولت دوازدهم حسن روحانی حمایت نمائیم». البته جناح به اصلاح اصول‌گرا معتقدند که «از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها رژیم شیعی در جهان می‌باشد، پس وظیفه اعتقادی (نه فقط سیاسی) ما می‌باشد که از کلیت و موجودیت آن حمایت نمائیم و حفظ این رژیم را اوجب الواجبات بدانیم»؛ اما در خصوص دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی (جناح به اصلاح اصول‌گرا معتقدند که) از آنجائیکه این دولت تنها اهرمی است که در این شرایط تندبیچ عمر چهل ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند در عرصه تضادهای منطقه‌ای با عربستان سعودی و اسرائیل و در عرصه بین‌المللی با دولت پوپولیسم ستیز مگر امپریالیسم آمریکا (دولت ترامپ) برخورد نماید، لذا به همین دلیل در این عقبه خطرناک چهل ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی این جریان‌های راست هزار تکه (برعکس فرایند پساانتخابات اردیبهشت ماه ۹۶ که طبق آمار اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی ۲۴ میلیون رأی شیخ حسن روحانی بود و ۱۶ میلیون ابراهیم رئیسی و ۱۸ میلیون هم شرکت نکردند) معتقدند که باید فتیله چراغ را پائین بکشند.

البته در این رابطه جریان پوپولیسم ستیز مگر و غارت‌گر دولت نهم و دهم که همه چیز خود را بر باد رفته می‌بینند و خود را در موضع کیش و مات حزب پادگانی خامنه‌ای در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت می‌بینند، از بعد از دستگیری حمید بقائی معاون سابق محمود احمدی‌نژاد با تمام قدرتی که دارند به میدان آمده‌اند و تلاش می‌کنند تا توسط برخوردهای اعتراضی و انتقادی همه جانبه خود نسبت به کل رژیم مطلقه فقهاتی حزب پادگانی خامنه‌ای را در این رابطه و ادار به عقب‌نشینی سازند. آخرین نامه محمود احمدی‌نژاد که در تاریخ ۹۶/۱۲/۱۳ پس از دستگیری حمید بقائی خطاب به مردم ایران نوشته است، درست در این رابطه صورت گرفته است، چراکه در این نامه محمود احمدی‌نژاد جهت دفاع از حمید بقائی و محکوم کردن دستگیری او، علاوه بر اینکه کل نظام و دستگاه قضائی کشور را فاسد اعلام می‌کند و علاوه بر اینکه کل حاکمیت از صدر تا ذیل فاسد و قدرت‌طلب و غیر پاسخگو تعریف می‌نماید، به صورت عریان اعلام می‌کند که در حاکمیت مطلقه فقهاتی هیچ مرجعی برای پاسخگویی و پناه مردم ایران وجود ندارد و از گذشته همکاری خود با این نظام فاسد از مردم عذر خواهی می‌نماید (قابل ذکر است که طبق گفته و نامه حمید بقائی علت محکومیت ۱۵ ساله او بابت دریافت سه میلیون و نیم

به عبارت دیگر در زمان هشت روزه وقوع آن خیزش، تمامی جریان‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی و جریان‌های به اصطلاح اصلاح طلب برون حکومتی، تابع جناح به اصطلاح اصلاح طلب درون حکومتی از آنجائیکه حیات سیاسی خود را در گرو حفظ کلیت نظام مطلقه فقهاتی می‌دانند، همگی به نحوی با محکوم کردن این خیزش تلاش می‌کردند تا بسترها برای سرکوب مهندسی شده آن خیزش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی آماده کنند. لذا به موازات سرکوب این خیزش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این جریان‌ها در مرحله پسا سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ الی الان، تلاش می‌کنند که هر کدام در چارچوب رویکرد خاص خود و در چارچوب تحلیل مشخصی که از آن خیزش داشته‌اند، با جدا کردن سفره خود از دیگران به صورت درازمدت و یا کوتاه‌مدت با آن خیزش برخورد کنند. بنابر این در این رابطه است که برای «ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص فعلی» باید با در نظر گرفتن شرایط مشخص پاسخ‌خیزش دی‌ماه ۹۶ الی الان به این مهم بپردازیم.

از آنجائیکه ما در شماره‌های ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به صورت مفصل به این مهم پرداخته‌ایم، لذا در اینجا در چارچوب همان تحلیل‌های مشخص از خیزش دی‌ماه ۹۶ به صورت کپسولی می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در مرحله پاسخ‌خیزش (دی‌ماه ۹۶ الی الان) تمامی جریان‌های رنگارنگ به اصطلاح اصلاح طلب درون و برون حاکمیت و داخل و خارج از کشور به این واقعیت دست پیدا کردند که قاعده جامعه ایران دیگر به علت فقر استخوان‌سوز موجود «امکان حیات و زندگی حداقلی هم ندارند» و به همین دلیل «نسل امید» به پا خاسته‌اند تا فردا را (برعکس دیروز) از آن خود سازند. همین امر باعث گردیده است تا تمامی جریان‌های درونی حاکمیت بر سر بقاء دولت شیخ حسن روحانی (که‌نه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی) به توافق برسند، چراکه همه این جریان‌ها خوب می‌دانند (و در جریان خیزش دی‌ماه ۹۶ جامعه ایران شاهد بودند) که کوچکترین تظاهرات بر علیه دولت دوازدهم (بر علیه شیخ حسن روحانی) در کمترین زمان به تظاهرات یا قیام و یا خیزش بر علیه کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی بدل می‌شود؛ و رهبری رأس نظام قبل از روحانی به چالش همه جانبه کشیده می‌شود.

بدین ترتیب است که جریان‌های به اصطلاح اصلاح طلب در رنگ‌های مختلف آن اعلام می‌کنند که «به علت اینکه این رژیم



یورو از قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس جهت هزینه کردن در کشورهای آفریقائی می‌باشد که طبق افشاگری حسین طائب رئیس سازمان اطلاعات سپاه، مبلغ فوق توسط حمید بقائی در راستای خواسته‌های محمود احمدی‌نژاد هزینه کرده است. به همین دلیل دادگاه منهای ۱۵ سال زندانی، پرداخت ۴۰ میلیارد تومان برای حمید بقائی حکم صادر شده است که ۴۰ میلیارد تومان این حکم مابه ازاء همان ۳/۵ میلیون یورو اختلاس شده می‌باشد).

البته منهای جریان پوپولیسیم ستیزمگر و غارت‌گر دولت نهم و دهم، بعضی از جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب هم در مرحله پس‌خیزش دی‌ماه ۹۶ جهت مرزبندی با جریان‌های مختلف داخل حاکمیت اقدام به طرح نامه و پلانفرم کرده‌اند، مثل شیخ مهدی کروی که در مرحله پس‌خیزش دی‌ماه ۹۶ زمانیکه دریافت که وعده شکست حصر سران جنبش سبز وارد دست‌انداز و کشاکش حزب پادگانی خامنه‌ای از یکطرف و شورای امنیت ملی کشور تحت هدایت‌گری شیخ حسن روحانی و اعوان و انصارش با شعار «آشتی ملی» از طرف دیگر شده است و دریافت که در خیزش دی‌ماه ۹۶ مردم از تمامی جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب در رنگ‌های مختلف آن عبور کرده‌اند و شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا / دیگر تمامه ماجرا» خیزش دی‌ماه ۹۶ زنگ خطر نهائی عبور جامعه ایران از بازی جناح‌های درونی قدرت را به صدا درآورده است و کل موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم توسط توده‌های محروم جامعه ایران به چالش کشیده است، برای بازتولید جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی قدرت حاکم (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود) و برای گارانتی کردن موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی تلاش کرد که با نوشتن نامه‌ای به شیخ حسن روحانی (در حالی که در این نامه سیدعلی خامنه‌ای را مورد خطاب قرار می‌دهد) ضمن به چالش کشیدن کودتای انتخاباتی مهندسی شده خرداد ۸۸ دولت دهم احمدی‌نژاد، خواهان محاکمه علنی خود و میرحسین موسوی می‌شود.

همچنین در این رابطه است که در مرحله پس‌خیزش دی‌ماه ۹۶T پانزده نفر از همین افراد به اصطلاح اصلاح‌طلب برون حکومتی که تقریباً تمامی آنها و اعوان و انصارش در انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ماه ۹۶ از حامیان کلیدی شیخ حسن روحانی بوده‌اند و بعضی از آنها در اردیبهشت ۹۶ بازندانان‌های خود جهت حضور در انتخابات دولت دوازدهم و حمایت از شیخ حسن روحانی در حال نزاع بودند و سلفی‌های خود را در این رابطه در فضای مجازی (جهت تشویق مردم ایران برای حمایت

از صندوق‌های رأی شیخ حسن روحانی) انعکاس داده بودند، به ناگاه با طرح بیانیه‌ای خواستار فراندن مستقل در چارچوب همین نظام مطلقه فقاهتی و تحت نظارت نهادهای بین‌المللی شدند؛ و البته در همین زمان خود شیخ حسن روحانی هم برای اینکه از معرکه عقب نماند، همرنگ جماعت شد و در سخنرانی ۲۲ بهمن خود در میدان آزادی شعار «رفرندام در چارچوب قانون اساسی سر داد». هر چند که بعداً شعار رفرندام شیخ حسن روحانی توسط دو جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب و اصول‌گرای درون حکومتی به نقد کشیده شد.

باری، بدین ترتیب بود که از مرحله پاساسرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ الی الان، بازار و تنور نان به نرخ روز خوردن جریان‌های مختلف به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومتی و برون حکومتی در رنگ‌های مختلف زرد و سبز و بنفش (و اعوان و انصار داخل و خارج از کشور آنها) گرم شد؛ و همه این جریان‌های رنگارنگ به اصطلاح اصلاح‌طلب در مرحله پاساسرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ در راستای بازتولید پروژه مرده به دنیا آمده، انجام اصلاحات از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقاهتی، یا از طریق جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی قدرت که (از خرداد ۷۶ تا به امروز، مدت ۲۰ سال است که طبقه متوسط شهری یا افشار میانی جامعه ایران را برای کسب آب به دنبال سراب فرستاده‌اند) تلاش می‌کنند. همچنین جناح‌های درونی قدرت (به خصوص جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب در رنگ‌های مختلف زرد و سبز و بنفش و عمله آنها) می‌کوشند که بازتولید این پروژه در چارچوب حفظ رژیم مطلقه فقاهتی و قانون اساسی ولایتی این رژیم توتالیتر، به عنوان «تنها آلترناتیو تغییر و اصلاح رژیم مطلقه فقاهتی حاکم» و به عنوان «تنها آلترناتیو جهت مقابله با شعار اصلی خیزش دی‌ماه ۹۶ (که عبور از جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی قدرت تحت دو عنوان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا و عبور از خیمه شب بازی‌های صندوق‌های رأی مهندسی شده این رژیم بود) مطرح سازند.»

البته حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های هزار تکه راست جناح به اصطلاح اصول‌گرا (منهای راست پوپولیسیم ستیزمگر و غارت‌گر دولت نهم و دهم که فوقاً ذکرش رفت) از بعد از سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) تلاش می‌کنند تا علاوه بر کنترل مهندسی فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و در رأس آنها شبکه تلگرام که بیش از ۴۷ میلیون کاربر در داخل کشور دارد و علاوه بر دستگیری گسترده و شکنجه و اعتراف و «خودکشی‌های سریالی



زندانیان سیاسی» و علاوه بر سرکوب جنبش‌های اعتراضی، اقلیت‌های مذهبی و زنان و مال‌باختگان و سرکوب جنبش‌های مطالباتی کارگران و معلمان و بازنشستگان و علاوه بر مقابله با جریان‌های درون حکومتی که جهت شکست حصر سران جنبش سبز تلاش می‌کنند و علاوه بر به بن‌بست کشانیدن شعار آشتی ملی جناح‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب و اعتدالی درون حاکمیت و علاوه بر تشدید تضادهای منطقه‌ای خود (تحت عنوان حمایت از سوریه و حماس و غیره) با اسرائیل و عربستان سعودی و امپریالیسم آمریکا (به خصوص از مرحله به چالش کشیدن پروژه برجام توسط دولت پوپولیست ستیز مگر ترامپ در آمریکا) جهت چتر انداختن تضادهای برونی بر تضادهای رو به اعتدالی درونی و علاوه بر تکیه بر استراتژی حضور در شکاف‌های بین اروپا و آمریکا و به خصوص بین روسیه و چین با آمریکا و علاوه بر درگیر کردن اقتصاد و سیاست در شش جنگ نیابتی منطقه، تلاش می‌کنند تا با نقد دولت دوازدهم و جریان‌های جناح اصلاح‌طلب حاکم مثل شورای شهر تهران (توسط سناریوی مهندسی شده شهرداری تهران محمدعلی نجفی و رقص دختران در برج میلاد به مناسبت روز زن و دخالت عریان مهندسی شده دادستان کشور منتظری در این پروژه جهت برکناری محمدعلی نجفی به خاطر افشاگری غارت‌های نجومی قالیباف شهردار سابق و غیره) توسط آلوده نشان دادن جناح رقیب و پاک دامن نشان دادن حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های گوناگون راست از فسادهای چند لایه‌ای و سیستمی و ساختاری این رژیم و معرفی کردن دولت دوازدهم به عنوان عامل فقر و بیکاری و ابربحران‌های زیست محیطی و اجتماعی و اقتصادی و مدیریتی کشور، آینده قدرت و حاکمیت خود را تضمین نمایند؛ که البته این بار هم حزب پادگانی خامنه‌ای در حال نواختن شیپور از دهان گشادش می‌باشد، چراکه «زمانی اینها خل شده‌اند که دیگر مردم ایران دیوانه‌اند.»

باری این همه باعث گردیده است تا در این شرایط تندبیج عمر چهار ساله رژیم مطلقه فقهاتی، این رژیم در سال ۱۳۹۷ در آستانه «فروپاشی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و مدیریتی» قرار گیرد؛ که متأسفانه در غیبت جامعه مدنی نهادینه شده جنبشی تکوین یافته از پائین و در غیبت جنبش سیاسی سازمان‌گر و هدایت‌گر در داخل کشور و در غیبت جنبش‌های پیشرو نهادینه شده (و اعتلا یافته اعم از کارگری و معلمان و زنان و زحمتکشان شهر و روستا تا جنبش حاشیه‌نشینان و غیره) خیزش دی‌ماه ۹۶ نتوانسته است تأثیر استراتژیکی در جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی و اعتصابی جهت آلترناتیوسازی سیاسی و اجتماعی این رژیم در این شرایط تندبیج تاریخ ایران داشته باشد؛ که برای فهم این مهم

تنها کافی است که به موضوع افزایش حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۳۹۷ توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی توجه کنیم؛ زیرا منهای اینکه برای اولین بار در عمر چهار ساله این رژیم هنوز در چارچوب خیمه شببازی جلسات شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی نتوانسته است حتی یک مصوبه فرمایشی و صوری مانند سال‌های گذشته اعلام و ابلاغ نمایند و منهای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی در طول چهار سال گذشته عمر خود تلاش کرده است تا به خیال خود با ایجاد تفاوت در معیار افزایش بین حداقل حقوق بگیران و سایر کارگرانی که طبق ماده ۴۹ قانون کار مشمول طبقه‌بندی مشاغل شده‌اند شکاف طبقاتی جهت برهم زدن اتحاد طبقاتی آنها ایجاد نمایند و منهای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی توسط آمارسازی متفاوت بانک مرکزی و مرکز آمار ایران در خصوص تورم و سبب معیشت خانواده چهار نفری و خط فقر موجود شرایط برای تحمیل شاخص تورم مهندسی شده، به عنوان معیار افزایش دستمزدهای ۱۴ میلیون خانوار ایرانی (موضوع ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) فراهم کرده است و منهای اینکه دولت دوازدهم جهت پر کردن خزانه خالی تلاش می‌کند تا از کانال مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سهم هزینه درمان کارگران از صندوق تأمین اجتماعی به خزانه سیری‌ناپذیر دولت منتقل نماید (که البته پس از اعتراض کارگران فعلاً این پروژه دولت دوازدهم مانند پروژه اصلاح قانون کار مسکوت مانده است) و منهای اینکه ۴۰ سال است که شورای عالی در جلسات سالانه خود برای تعیین حداقل حقوق ۱۴ میلیون خانوار ایرانی در غیاب نمایندگان واقعی طبقه کارگر ایران، به صورت یکجانبه و به نفع دولت و کارفرما به تعیین حداقل حقوق ۱۴ میلیون کارگر ایرانی می‌پردازد و منهای اینکه ۴۰ سال است که شورای عالی کار در روزهای واپسین سال، در غیاب نمایندگان مستقل کارگری در تعیین حداقل حقوق کارگران ایران «با حذف آیتم سبد کالای معیشتی یک خانواده چهار نفری» تنها بر پایه آیتم «تورم ساختگی و مهندسی شده نهادهای حکومتی بانک مرکزی و مرکز آمار ایران تکیه می‌کنند»؛ و منهای اینکه حتی طبق اعلام نهادهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خط فقر امروز جامعه ایران ۲۷ میلیون ریال می‌باشد و منهای اینکه ۴۰ سال است که حداقل حقوق کارگران ایران موضوع مصوبه سالانه شورای عالی کار در حد کمترین دستمزد کارگران جهان می‌باشد و منهای اینکه بیش از ۸۰٪ از ۱۴ میلیون نفر کارگران ایران از حداقل حقوق تعیین شده سالانه شورای عالی کار برخوردار می‌باشند و محروم از طبقه‌بندی مشاغل موضوع ماده ۴۹ قانون کار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هستند، با همه این احوال



طبق گزارش فارس شورای عالی کار در آخرین نشست خود در سال ۱۳۹۶ حداقل دستمزد ماهانه کارگران در سال ۱۳۹۷ برای ۳۰ روز کاری یک میلیون و ۱۱۴ هزار و ۱۴۰ تومان تعیین کردند که طبق این مصوبه شورای عالی کار حداقل روزانه حقوق کارگران ۳۷۱۳۸۰ ریال می‌باشد. با عنایت به اینکه حداقل حقوق روزانه کارگران در سال ۱۳۹۶ مبلغ ۳۰۹۹۷۷ ریال بوده است، بنابراین روزانه مبلغ ۶۱۴۰۳ ریال افزایش پیدا کرده است که در کل نشان دهنده افزایش نزدیک به ۱۹٪ می‌باشد و این در شرایطی است که تنها در دو ماه گذشته با رسیدن قیمت دلار در بازار به مرز شش هزار تومان، ارزش پول ملی کشور نزدیک به ۴۰٪ سقوط کرده است که خود حدیث مفصل بخوانید از این مجمل.

باری، در این تندپیچ عمر چهل ساله رژیم مطلقه فقهاتی که ابر و باد و مه خورشید و فلک دست به کار شده‌اند و این رژیم را در عرصه ابربحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و مدیریتی و زیست محیطی در آستانه فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و مدیریتی در سال ۱۳۹۷ قرار داده‌اند، بی‌شک مهم‌ترین مؤلفه در میان این چهار مؤلفه در حال فروپاشی، مؤلفه نظام اجتماعی جامعه بزرگ ایران می‌باشد که در مرحله پساخیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط ابربحران اجتماعی حاصل شده است؛ زیرا ابربحران اجتماعی اعتلا یافته در فرایند پسا سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ باعث گردیده است تا «وحدت ملی جامعه بزرگ ایران به چالش کشیده شود.»

فراموش نکنیم که از خودویژگی‌های سترگ جامعه بزرگ ایران، «رنگین کمان یا چند ملیتی بودن این جامعه بزرگ است» که این چند ملیتی بودن جامعه بزرگ ایران در یک کالبد شکافی طولی شامل دو دسته ملیت‌های قومی و ملیت‌های مذهبی می‌شوند. «معیار هویتی» این ملیت‌های دو مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران منهای منطقه جغرافیایی عبارتند از زبان، مذهب، فرهنگ که در طول قرن‌های گذشته تاریخ ایران زمین پیوند این ملیت‌های مختلف رنگین کمانی جامعه بزرگ ایران به دو صورت انجام گرفته است:

الف - صورت اول اینکه توسط «وحدت تحمیلی و مکانیکی» رژیم‌های مستبد و توتالیتر حاکم بر جامعه ایران در طول بیش از ۲۵۰۰ سال گذشته تلاش کرده‌اند تا توسط سرنیزه، با سلب حق برابری و حقوق دموکراتیک و هویت قومی و فرهنگی و مذهبی، این ملیت‌های دو گانه قومی و مذهبی - فرهنگی را زیرمجموعه جامعه بزرگ ایران بر جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران تحمیل

نمایند. البته در دو دوره آل‌بویه در قرن چهارم هجری و صفویه در قرن دهم هجری علاوه بر مؤلفه سرنیزه جهت «تحمیل وحدت مکانیکی» بر جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران، تلاش گردید تا توسط «نهادهای کردن و فقهاتی کردن مذهب شیعه برای اولین بار در کنار سرنیزه، مؤلفه مذهب فقهاتی شیعه حاکم را به کار گیرند» و البته دلیل این امر همان بود که جامعه بزرگ ایران در آن شرایط در برابر هجوم فرهنگی و نظامی حکمرانان غاصب عباسی و عثمانی قرار گرفته بودند که خودویژگی دینی دو امپراطور عباسی و عثمانی باعث گردید تا حکمرانان توتالیتر آل‌بویه و صفویه جهت صیانت از حاکمیت غاصبانه خود بر جامعه بزرگ ایران، از مؤلفه فرهنگ و مذهب فقهاتی شیعه به عنوان یک عامل دوم در کنار سرنیزه «جهت تحمیل وحدت مکانیکی بر جامعه رنگین کمان ایران استفاده نمایند.»

در همین راستا بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در مرحله پساانقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) از بدو تکوین حاکمیت مطلقه فقهاتی خود بر جامعه رنگین کمان ایران الی الان، تلاش وافر کرده است تا با «نفی ملیت توسط مذهب شیعه فقهاتی حوزه فقهی» (همراه با «نفی تمام عیار ملیت‌های قومی و مذهبی و فرهنگی زیرمجموعه جامعه بزرگ رنگین کمان ایران») وحدت مکانیکی را بر جامعه ایران تحمیل نماید. نبرد بی‌امان رژیم مطلقه فقهاتی از اسفند ماه سال ۵۷ یعنی کمتر از یکماه گذشته از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران با خلق‌های کرد و بلوچ و عرب و ترکمن و غیره و در ادامه آن نبرد بی‌امان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۰ سال گذشته با اقلیت‌های مذهبی از بهائی‌ها تا درویش گنابادی و حتی اهل تسنن مسلمان و غیره همگی در این رابطه قابل تبیین و تحلیل می‌باشد.

همچنین نبرد بی‌امان خمینی با جبهه ملی و رهبری سترگ آن یعنی دکتر محمد مصدق (یادمان باشد که خمینی در سال ۵۹ اعلام کرد که کاری نکنید که بگویم مصدق مسلمان نبود) همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد، چراکه خمینی توسط شعار «امت بی‌شکل اسلامی خود» می‌خواست بر پایه مذهب فقهاتی شیعه حوزه‌های فقهی، بسان آل‌بویه و صفویه وحدت مکانیکی بر ملیت‌های زیرمجموعه جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران تحمیل نماید؛ که البته در ۴۰ سال گذشته این سیاست تحمیلی و غیر دموکراتیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نه تنها به بن‌بست رسیده و شکست خورده است، بلکه مهمتر از آن اینکه، «جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران را در مرز تجزیه و فروپاشی قرار داده است.» دلیل این امر همان است که در جهان امروز که عصر



ارتباطات و آگاهی می‌باشد (دیگر مانند عصر آل‌بویه و صفویه) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند توسط «مذهب شیعه فقهاتی و شیعه زیارتی و شیعه مداحی‌گری و شیعه روایتی و شیعه ولایتی دگماتیست حوزه‌های فقهی با نفی هویت‌های مذهبی و فرهنگی و قومی ملیت‌های مختلف زیرمجموعه جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران، وحدت مکانیکی و سرنیزه‌ای ایجاد نماید.»

امر مهمی که علی‌الدوام جناح‌های مختلف درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای نسبت به آن بی‌تفاوت می‌باشند اینکه در عصر ارتباطات و در جامعه بزرگ ۸۰ میلیون نفری ایران امروز که تنها شبکه اجتماعی تلگرام دارای ۴۷ میلیون کاربر می‌باشد، دیگر توسط مذهب شیعه فقهاتی و زیارتی و روایتی و ولایتی و مداحی‌گری تحمیلی و تزریقی و تکلیفی و تعبدی (از جانب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) نمی‌توان به عرصه «وحدت داوطلبانه» این ملیت‌های رنگارنگ قومی و مذهبی و فرهنگی دست پیدا کرد. در عصر آگاهی خلق‌ها و در عصر ارتباطات که جهان به صورت دهکده‌ای درآمده است، تنها راه دستیابی به «وحدت اجتماعی» جهت صیانت از جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران، «تکیه بر دموکراسی و اعتقاد به حقوق دموکراتیک تمامی ملیت‌های قومی و فرهنگی و مذهبی زیرمجموعه جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران می‌باشد»؛ که فقط و فقط با انجام این مهم است که می‌توان به بسترسازی جهت دستیابی به «وحدت داوطلبانه اقلیت‌های قومی و مذهبی» زیرمجموعه جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران دست پیدا کرد و می‌توان شرایط برابر برای برابری همه ملیت‌های مختلف جامعه بزرگ ایران ایجاد کرد و می‌توان هویت همه این اقلیت‌های قومی و مذهبی را به رسمیت شناخت.

یادمان باشد که برای نمونه نادیده گرفتن چهل ساله هویتی این اقلیت‌های قومی و مذهبی باعث گردید تا در تعطیلات نوروزی فروردین ماه ۹۷ به علت اینکه مجری برنامه کلاه قرمزی در برنامه شروع کار خود در کانال دوم تلویزیون رژیم، از آنجائیکه در عروسک‌گذاری با لباس‌های محلی بر روی نقشه ایران در استان خوزستان آن نقشه به جای عروسک با لباس عربی، عروسک با لباس لری گذاشته بود که همین اشتباه عمدی یا سهوی تلویزیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث گردید تا ملیت قومی عرب خوزستان «احساس حذف هویتی» توسط رژیم مطلقه فقهاتی بکنند؛ و بدین ترتیب بود که به مدت سه روز شاهد تظاهرات اعتراضی خلق عرب خوزستان در اهواز، در تعطیلات نوروزی امسال بودیم. البته هر چند جریان مشاء به این

موضوع قبلاً توسط رادیو و تلویزیون رژیم مطلقه فقهاتی، در رابطه با ملیت قومی ترک و غیره تجربه شده بود، با همه این احوال انجام این امور توسط رادیو تلویزیون رژیم مطلقه فقهاتی و واکنش اجتماعی ملیت‌های قومی و مذهبی در جامعه ایران در طول ۴۰ سال گذشته نشان دهنده این واقعیت می‌باشد که «ملیت‌های قومی و مذهبی در خصوص هویت قومی و مذهبی خود حساسیت ویژه‌ای پیدا کرده‌اند» و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در جبهه مخالف پاسداری از این هویت‌های قومی و مذهبی خود می‌دانند (موضوع جنبش اعتراضی جریان در اویش گنابادی در فرایند پسااسکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ مثنی دیگر نمونه این خروار می‌باشد). بر این مطلب بیافزاییم که هر چند «هویت‌ها امری ثابت نمی‌باشند و می‌توانند در بستر آگاهی توده‌ها و بستر اعتلای شرایط عینی و مناسبات اقتصادی - سیاسی جامعه رشد و اعتلا پیدا کنند، اما با همه این خودیژگی‌های هویت‌های قومی و مذهبی از آنجائیکه مبارزه و مخالفت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۰ سال گذشته با هویت‌های قومی و مذهبی ملیت‌های زیرمجموعه جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران، از زاویه اعتلای آگاهی و اعتلای شرایط عینی و مناسبات اقتصادی و سیاسی صورت نگرفته است و تنها در چارچوب تحمیل وحدت مکانیکی بر ملیت‌های زیرمجموعه جامعه ایران بوده است، لذا در همین رابطه بوده است که کل جامعه ایران و ملیت‌های گوناگون از فارس تا کرد و بلوچ و عرب و لر و ترک و غیره در ۴۰ سال گذشته در واکنش به آن هجمه‌های ارتجاعی رژیم مطلقه فقهاتی از فرایند هویت‌طلبی فرهنگی و قومی و غیره؛ وارد فرایند ناسیونالیسم افراطی شده‌اند». برای نمونه تجمع سالانه بخش قابل توجهی از مردم ایران در سالروز تولد کوروش در پاسارگاد استان فارس و طرح شعارهای ضد عربی نمونه‌ای ارتجاعی از این واکنش‌های ناسیونالیستی افراطی می‌باشد.

ب - وحدت داوطلبانه (به جای وحدت تحمیلی) اقلیت‌های قومی و فرهنگی و مذهبی در جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران: بدون تکیه بر اصل حاکمیت مردم ایران و اصل حق تعیین سرنوشت سیاسی توده‌ها توسط خودشان، امکان دستیابی به وحدت داوطلبانه وجود نخواهد داشت. یادمان باشد که «وحدت داوطلبانه خلق‌های جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران (برعکس وحدت تحمیلی و تزریقی که از بالا توسط حاکمیت‌های غاصب بر اقلیت‌های قومی و مذهبی و فرهنگی تحمیل می‌گردد) وحدتی است که از قاعده جامعه بزرگ رنگین کمانی ایران باید تکوین پیدا کند»؛ و البته هرگز این مهم به انجام نمی‌رسد مگر اینکه نظام حقوقی واحد شهروندی برای تمامی مردم ایران به صورت برابر و یکسان



تحقق پیدا کند. همچنین «حق تعیین سرنوشت سیاسی ملیت‌های قومی و مذهبی تا مرز جدائی و تجزیه کشور ایران تنها در شرایطی امکان‌پذیر می‌باشد که وحدت داوطلبانه توسط تکیه بر حقوق برابر همه ملیت‌های زیرمجموعه جامعه بزرگ رنگین کمائی ایران حاصل شده باشد.»

شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که «دو اصل مهم وحدت داوطلبانه و حق تعیین سرنوشت سیاسی اقلیت‌های قومی - مذهبی تا مرز جدائی در جامعه بزرگ رنگین کمائی ایران، تنها در پیوند تنگاتنگ یکدیگر حاصل می‌شوند؛ یعنی آنچنانکه حق تعیین سرنوشت سیاسی اقلیت‌های قومی و مذهبی در گرو وحدت داوطلبانه آن اقلیت‌های قومی و مذهبی می‌باشد، خود وحدت داوطلبانه تکوین یافته از قاعده جامعه بزرگ ایران در گرو تکیه بر حق تعیین سرنوشت سیاسی اقلیت‌های قومی و مذهبی تا مرز جدائی می‌باشد.»

ج - اگر چه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۰ سال گذشته حرکت برونی خود (از سال ۵۸ الی الان) با هر گونه حرکت تجزیه‌طلبانه درونی و برونی ملیت‌ها یا اقلیت‌های قومی و مذهبی و جریان‌های سرنگون‌طلب جنبش سیاسی از کشور و جامعه بزرگ رنگین کمائی ایران مخالف بوده است و تجزیه‌طلبی جامعه بزرگ ایران را امر منفی می‌داند، ولی در این رابطه پیوسته بر این باور بوده‌ایم که «برای مقابله با حرکت‌های تجزیه‌طلبانه کشور ایران، باید به جای تکیه بر سرکوب و تحمیل وحدت سرنیزه‌ای و تحمیلی و تزریقی بر پایه مذهب شیعه فقهائی و ولایتی و زیارتی (آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته شاهدان بوده‌ایم) و به جای نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت سیاسی مردم ایران به دست خودشان و به جای نادیده گرفتن حقوق مساوی و دموکراتیک و برابر شهروندی برای همه مردم ایران فارغ از مذهب و فرهنگ و قومیت، باید کاری کنیم که خود اقلیت‌های قومی و مذهبی طرفدار جدائی و تجزیه کشور ایران نشوند.»

قابل ذکر است که برخی از افراد جریان جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومتی در شرایط پساخیزش دی‌ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، جهت عبور از شعار اصلی خیزش دی‌ماه ۹۶ که عبارت بود از «اصلاح‌طلب و اصول‌گرا / دیگه تمام شد ماجرا» به جای تکیه کردن بر حقوق دموکراتیک مردم ایران، جهت مردم هراسی با طرح شعار امکان سوریه شدن و عراق شدن کشور ایران توسط تجزیه جامعه بزرگ رنگین کمائی ایران، صورت‌حساب خیزش دی‌ماه ۹۶ که عبارت بود از به چالش کشیدن کل موجودیت رژیم مطلقه فقهائی را پاک

می‌کنند. لذا در این رابطه بوده است که در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهائی حاکم جناح‌های مختلف و رنگارنگ درون حاکمیت مطلقه فقهائی به جای مقابله با تجزیه‌طلبی اقلیت‌ها از طریق حفظ حقوق دموکراتیک آنها، پیوسته تلاش کرده‌اند تا با شعار تجزیه‌طلبی هراسی، چماقی درست کنند و پیوسته بر سر این اقلیت‌های ستم‌زده فرهنگی و قومی و مذهبی ایران بکوبند.

د - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۰ سال گذشته حرکت برونی خود (از سال ۵۸ الی الان) پیوسته بر این باور بوده است که بدون «تنوری ملت» در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران، ما نمی‌توانیم به جایگاه تثبیت شده جامعه بزرگ رنگین کمائی ایران دست پیدا کنیم. بدین خاطر، در رابطه با دستیابی و تدوین «تنوری ملت» بوده است که در ۴۰ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با تاسی از رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری، «ملت» را در چارچوب هویت فرهنگی و حقوق دموکراتیک تعریف نماید، نه در چارچوب مذهب فقهائی شیعه آل‌بویه و شیعه صفویه و شیعه رژیم مطلقه فقهائی حاکم و نه در چارچوب تاریخ ۲۵۰۰ شاهنشاهی گذشته و نه در چارچوب هویت مشوش غرب‌زدگی و نه در چارچوب هویت انترناسیونالیستی سوسیالیسم دولتی قرن بیستم که به قول خلیل ملکی «انترش ایرانی‌ها بودند و ناسیونالیستش کشور سابق شوروی» و نه در چارچوب «هویت تقلیدی» تقی‌زاده (که معتقد بود که باید از فرق سر تا ناخن پا غربی بشویم) و نه در چارچوب سنت‌پرستی ارتجاعی جلال آل احمد.

بر این مطلب اضافه کنیم که به علت اینکه معلم کبیرمان شریعتی (برعکس علامه محمد اقبال لاهوری) در سال ۴۷ در خلاء تنوری «ملت» به طرح تنوری «انترناسیونالیستی امت و امامت» پرداخت، این اشتباه تنوریک شریعتی در طول ۴۰ سال گذشته توسط فرصت‌طلبان مترصد کسب هویت و قدرت چماقی شده است که پیوسته بر سر جنبش ارشاد شریعتی بکوبند، بی‌شک اگر شریعتی مانند معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری قبل از پرداختن به تنوری «انترناسیونالیستی امت اسلامی»، به طرح تنوری «ملت» می‌پرداخت و تنوری «انترناسیونالیست» خودش را (در کنفرانس‌های امت و امامت) در چارچوب تنوری «ملت» تبیین می‌کرد، این انحراف تنوری در اندیشه‌های شریعتی حاصل نمی‌شد.

در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای بازتولید اعتلای حرکت معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی (در ۴۰ سال گذشته حیات برونی خود) پیوسته تلاش



کرده است تا در عرصه تبیین «رویکرد انترناسیونالیستی» خود، تئوری انترناسیونالیست خود را در چارچوب تئوری «ملت» تبیین و تحلیل نماید. انحراف سازمان مجاهدین خلق در پیوند با حزب بعث عراق در جریان جنگ بین رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث و صدام، همچنین انحراف امروزین این سازمان در پیوند با جناح‌های درونی امپریالیسم آمریکا و ارتجاع منطقه که در رأس آنها عربستان سعودی قرار دارد و حمایت این جریان از پروژه «رژیم چنج جناح‌ها امپریالیسم آمریکا» (که بستر ساز تجزیه کشور ایران می‌شود)، معلول عدم تبیین تئوری «انترناسیونالیست» این سازمان در چارچوب تئوری ملت می‌باشد.

همچنین انحراف حزب توده (در سال‌های دهه ۲۰ تا کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیست آمریکا) در حمله به مصدق و مبارزه رهائی‌بخش او و حمایت از منافع اتحاد جماهیر شوروی در خصوص نفت شمال ایران، باز معلول همین تبیین تئوری «انترناسیونالیست» خارج از چارچوب تئوری «ملت» توسط حزب توده می‌باشد.

ه - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۰ سال گذشته حرکت برونی خود (از سال ۵۸ الی الان) پیوسته بر این باور بوده است که «آغاز تکوین ملت ایران بازگشت پیدا می‌کند به زمان شروع مبارزه رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق با امپریالیسم انگلیس در عرصه جنبش ملی کردن صنعت نفت در دهه ۲۰ و در چارچوب این رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به مصدق و ایران و ملت و تئوری ملت بوده است که تمامی هجمه‌های روحانیت حوزه‌های فقهاتی به دکتر محمد مصدق، از کاشانی تا خمینی و از خمینی تا امروز - که حتی بر استخوان‌های پوسیده مصدق هم رحم نکرده‌اند - در این رابطه تفسیر کرده است»؛ و لذا به این دلیل است که در ۴۰ سال گذشته حرکت برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها راه جهت مقابله با تجزیه‌طلبی کشور ایران توسط اقلیت‌های قومی و مذهبی بازگشت به راه مصدق توسط وحدت کشور ایران به وسیله هویت ایرانی می‌باشد، نه تکیه بر شعار خمینی که می‌گفت «همه با هم» و در اصل جوهرش «همه با من بود». آنچنانکه دیدیم همین خمینی در سال ۶۰ رسماً اعلام کرد که «اگر همه مردم ایران بگویند آری، اسلام (مقصود خودش بود) بگوید نه، آن نه درست است». پر واضح است که تا قبل از دولت مصدق هیچگاه در طول تاریخ ۲۵۰۰ سال ایران مردم ایران با انتخاب و اراده خود دولت خود را انتخاب نکرده بودند.

و - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۰ سال گذشته حرکت برونی خود (از سال ۵۸ الی الان) پیوسته بر این باور بوده است که بزرگترین ضربه استراتژیک نابخشوندی رژیم مطلقه فقهاتی بر جامعه و کشور ایران، «به چالش کشیدن هویت ایرانی جهت جایگزین کردن هویت مذهبی شیعه فقهاتی و شیعه ولایتی و شیعه زیارتی و شیعه روایتی بوده است»؛ و همین ضربه نابخشوندی رژیم مطلقه فقهاتی است که باعث گردیده است تا کشور ایران و جامعه بزرگ رنگین‌کمانی ایران امروز در مرز «فروپاشی هویت ایرانی» که بستر ساز تجزیه این کشور می‌باشد، قرار بگیرد.

ز - «هویت ایرانی» در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته حرکت برونی خود (از سال ۵۸ الی الان) به معنای «ناسیونالیسم کور» یا «ناسیونالیسم نژادپرستانه» نیست، بلکه برعکس به عنوان تعریف و تبیین تنها عاملی است که امروز توسط آن، جامعه بزرگ رنگین‌کمانی ایران می‌تواند به «ملت» به معنای مدرن کلمه آن دست پیدا کند؛ به عبارت دیگر بدون تکیه بر «هویت ایرانی» هرگز برای ما امکان تبیین تئوری «ملت» (در خصوص جامعه بزرگ رنگین‌کمانی ایران) وجود ندارد.

ح - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با تکیه بر تبیین تئوری «ملت» بر پایه «هویت ایرانی» (در ۴۰ سال گذشته حرکت برونی خود) معتقد بوده است که تنها در چارچوب تئوری «ملت» بر پایه «هویت ایرانی» است که زبان و مذهب و فرهنگ اقلیت‌های قومی و مذهبی می‌تواند بستری جهت اعتلای هویتی ایرانی بشوند.

ط - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته حرکت برونی خود (از سال ۵۷ الی الان) در چارچوب باور به این تئوری «ملت» بوده است که اعتقاد داشته است که در عصر «ارتباطات و آگاهی» بسترهای ایجاد کننده آن ارتباطات و آگاهی‌ها اعم از شبکه‌های اجتماعی و اینترنت و رادیو و تلویزیون و کتاب و روزنامه و رسانه و غیره، می‌توانند در تند پیچ امروز تاریخ ایران به عنوان مهم‌ترین عامل تکوین «هویت ایرانی» و «ملت ایرانی» درآیند. □

پایان



یازدهم اردیبهشت «روز جهانی کار و کارگر» بر شما کارگران و زحمتکشان ایران مبارک باد

ای کارگر. ای کارگر. ای هر دو عالم رام تو
ای کارگر. ای کارگر. ای عاشق و معشوق کار
ای در شقایق رنگ تو جمله جهان از کار تو
ای کوه از صبرت خجل. ای گوهر دریای کار
از بسکه بگشادی تو در. در آهن و کوه و حجر
تلخی ز تو شیرین شود مسها ز تو زرین شود
علم از تو آموزد بشر حلم از تو آموزد بشر
زنجیرها را بردید چون هر یکی آهنگرید
آتش در این عالم زیند وین چرخ را بر هم زیند
ای کارگران. ای کارگران پیمانہ را گم کرده‌اید
ای نان طلب درمانگر والله که مستیم بی‌خبر
ای توده‌ها. ای خلقها در عاشقی پیچیده‌ایم
ای تشنگان. ای تشنگان امروز سقائی کنید
ای کارگران. ای کارگران این قفلها را بشکنید
بر ریز آن رطل گران بر فقه سرد منکران
چون آفتاب انوری این پرده‌ها را بر دری

وی از حیات کار تو جانی گرفته راه تو
مس زر کانی می‌شود از گوهر پیکار تو
صد شُور در سرهای تو. ای خلق. سرگردان تو
شرم آید آن استاره را کو تافت بر کیوان تو
کی عمر را لذت برند بی‌ملح بی‌پایان تو
هر دم حیاتی نو شود از بخشش ارزان تو
هر ذره از آهنگ تو در مطمح احسان تو
چون کوره آهنگران آتش شده از رزم تو
تا کی بفرمان خودید. فرمان بود آن رخ تو
آن می که در پیمانہ است. ای آفرین بر عشق تو
با زندگانت زنده‌ایم. ای آفرین بازوی تو
این فقه ملایان دین. آتش زده این رخ تو
وین خاکدان خشک ما. جنت شود از کار تو
صد دار آزادی شود از گلسستان کار تو
تا سردشان سوزان شود از آتش پیکار تو
این کیسه‌دوزان را بهل خاکستر از پیکار تو



به مناسبت کشته شدن یکی از معلمان -
ابوالحسن خانعلی - در روز ۱۲ اردیبهشت سال
۱۳۴۰ در تجمع اعتراض آمیز معلمان در میدان
بهارستان، روز معلم گرامی باد!

میزگرد مستضعفین

سوال شانزدهم

تئوری «جنبش فیمینیستی» زنان ایران در رویکرد

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

قدرت چانه‌زنی خود در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین این جناح‌ها با حزب پادگانی خامنه‌ای تکوین پیدا کرده‌اند) که توسط رهبری و برنامه قبلی گروه‌های مشخص سیاسی تکوین پیدا می‌کنند، «جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته» می‌توانند به صورت دینامیک و درون‌جوش پروسس اعتلای خود را شکل دهند و توسط دینامیسم درونی خود به صورت درون‌جوش، خلاءهای ساختاری خود اعم از رهبری درون‌جوش و سازماندهی و تشکیلات دینامیک خود را ترمیم کنند. باز هم تاکید می‌کنیم که دستیابی این جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش به این دستاوردهای دینامیک، در گرو درازمدت شدن پروسس آن‌ها می‌باشد.

طبیعی است که در صورتی که این جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته به علت «ضعف‌های ساختاری» خود توسط دستگاه‌های سرکوبگر رژیم‌های توتالیتر حاکم سرکوب گردند، دیگر امکان «رویش دینامیک رهبری و تشکیلات و برنامه و سازماندهی و تبیین و تعریف استراتژی و تاکتیک و شعار برای این جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته باقی نمی‌ماند»؛ به عبارت دیگر اگر در مقایسه بین این جنبش‌ها مشاهده می‌کنیم که جنبش دوم مشروطه‌خواهی مردم ایران (پس از استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس شورای ملی که تنها محصول باقیمانده از جنبش مشروطه‌خواهی اول مردم ایران بود) می‌تواند در

گرچه بیش از ۱۵۰ سال است که از تکوین و اعتلای حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران (از بعد از خودآگاهی اجتماعی - تاریخی مردم ایران که مولود شکست‌های پی در پی حکومت قاجار در جنگ‌های با روسیه بود) می‌گذرد و به موازات تکوین و اعتلای حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ ساله مردم ایران، جنبش‌های گوناگون (تا به امروز اعم از جنبش فرهنگی و جنبش سیاسی و جنبش مسلحانه و چریکی و جنبش نافرمانی مدنی و جنبش عدالت‌خواهانه و جنبش آزادی‌خواهانه و جنبش ضد استبدادی و جنبش مطالباتی کارگران و معلمان و زحمتکشان شهر و روستا و جنبش خیابانی و آکسیونی و جنبش اعتراضی و جنبش اعتصابی و بالاخره جنبش فیمینیستی زنان ایران) تکوین و اعتلا و رکود پیدا کرده‌اند. البته با همه تمایز و تفاوتی که این جنبش‌های گوناگون ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران داشته‌اند، از زاویه آسیب‌شناسی آنها، تمامی این جنبش‌های یکصد و پنجاه ساله تاریخ ایران دارای وجه مشترکی هم بوده‌اند و آن اینکه تمامی این جنبش‌ها چه در پروسس تکوین خود و چه در عرصه رشد و اعتلای خود، «فاقد تئوری» بوده‌اند؛ و شاید یکی از دلایل این امر آن بوده است که تقریباً تمامی این جنبش‌های گوناگون یکصد و پنجاه ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، صورتی «خودانگیخته و خودجوش» داشته‌اند.

البته خودیژگی «خودجوش یا خودانگیخته داشتن» تکوین و اعتلای جنبش‌های گوناگون فوق از محسنات ساختاری این جنبش‌ها بوده است، چراکه «خودجوش و خودانگیخته» بودن جوهر این جنبش‌ها باعث می‌شود تا این جنبش‌ها «ماهیت دینامیکی» پیدا کنند؛ و همین «ماهیت دینامیکی» جنبش‌ها است که باعث می‌گردد تا به موازات تداوم بقاء پروسس این جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش، رفته رفته به صورت دینامیک، «خلاء رهبری و خلاء سازماندهی و تشکیلات و برنامه و هدایت‌گری و استراتژی خود را بر طرف سازند.»

طبیعی است که در مقایسه با جنبش‌های مکانیکی (مثل جنبش‌های رنگارنگی که در طول ۲۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رنگ‌های مختلف زرد و سبز و بنفش و غیره و با عنوان‌های به اصطلاح جنبش اصلاح‌طلبان و جنبش سبز و جنبش اعتدالی توسط جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی که در راستای بالا بردن



بستر پروسس خود به صورت دینامیک با ظهور درون‌جوش ستارخان و باقرخان به عنوان رهبری این جنبش، خلاءهای رهبری و تشکیلات و سازماندهی و برنامه‌ریزی آن جنبش را به صورت دینامیک بر طرف سازند، همه این دستاوردها مولود و سنتز «طولانی شدن پروسس» جنبش دوم مشروطه‌خواهی بوده است؛ و گر نه اگر جنبش دوم مشروطه‌خواهی مردم ایران مانند جنبش‌های دیگر دینامیک جامعه ایران سرکوب می‌شد، هرگز و هرگز جنبش فوق نمی‌توانست، به آن دستاوردهای دینامیک دست پیدا کند. البته مشکل مهم دیگری که تمامی جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته به لحاظ ساختاری دارا می‌باشند، «خلاء تئوری» این جنبش‌ها است.

بر پیداست که برای جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش، «خلاء تئوری» آغازین تکوین پروسس آن‌ها امر طبیعی می‌باشد، اما مشکل بزرگتر جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودانگیخته یک‌صد و پنجاه ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در این است که خلاء تئوری این جنبش‌ها نه تنها مربوط به دوران آغازین تکوین آنها می‌باشد، بلکه مهمتر از آن اینکه این «خلاء تئوریک» تا پایان زمان سرکوب و دوران بعد از سرکوب و رکود آنها هم ادامه داشته است؛ و مصیبت بزرگتر اینجا است که این «خلاء تئوریک» جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودانگیخته حرکت تحول‌خواهانه یک‌صد و پنجاه ساله گذشته مردم ایران باعث گردیده است تا جنبش‌های مؤخر بر آنها در عرصه بازسازی و بازتولید (آن جنبش‌های سرکوب شده و به رکود رفته) دوباره در عرصه پروسس تکوین و اعتلا تمامی مراحل را از صفر آغاز کنند؛ که حاصل این مصیبت برای جنبش‌های دینامیک یک‌صد ساله گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران از آغاز الی الان آن بوده است که ما پس از ۱۵۰ سال «مبارزه دینامیک جنبشی» امروز باز برای بازتولید جنبش‌های دینامیکی و خودجوش در جامعه ایران (آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ شاهد بودیم) مجبوریم که از صفر شروع بکنیم.

باری بدین دلیل است که متأسفانه امروز در پاسخ به این سؤال‌ها که چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، یک «تئوری برای جنبش فمینیستی» زنان ایران نداریم؟ چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، جامعه ایران فاقد «تئوری مشخص دموکراسی و استبداد» می‌باشند؟ چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، جامعه ایران فاقد «تئوری کنکریّت و مشخص عدالت» می‌باشند؟

چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه جنبش مسلحانه و چریکی ایران، فاقد حداقل «تئوری تطبیقی هدایت‌گری» می‌باشند؟ چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، جنبش

کارگری و جنبش معلمان و جنبش زحمتکشان شهر و روستا محروم از تئوری «مبارزاتی دینامیک» می‌باشند؟ چرا «خلاء تئوریک جنبش مطالباتی، جنبش‌های کارگری و زنان و معلمان و حاشیه‌نشینان و کارمندان و زحمتکشان شهر و روستا» باعث گردیده است تا در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این جنبش‌های دینامیک و مستقل برای دستیابی به مطالبات خود مجبور به دنباله‌روی از جناح‌های درونی قدرت می‌باشند؟

چرا جنبش ضد استبدادی مردم ایران با بیش از یک قرن سابقه هنوز فاقد «تئوری استبداد» می‌باشند؟ چرا «خلاء تئوریک جنبش ضد استبدادی سال ۵۶ و ۵۷» مردم ایران باعث گردید تا خمینی و روحانیت موج‌سوار، «هژمونی و رهبری» این جنبش را در دست بگیرند؟ چرا «خلاء تئوریک جنبش چریکی دهه ۴۰ و ۵۰» باعث گردید تا جریان اپورتونیستی درونی تشکیلات مجاهدین خلق در مدت کمتر از یکسال (تحت رهبری محمدتقی شاهرام که از دست‌پروده‌های خود همین جنبش بود) کل این سازمان را متلاشی و نابود کنند؟

چرا «خلاء تئوریک جنبش مارکسیستی» باعث گردید تا در دهه ۲۰ حزب توده (بزرگترین حزب کمونیست خاورمیانه) در عرصه جنبش رهائی‌بخش و دموکراسی‌خواهانه دکتر محمد مصدق به عنوان عمده آماتور امپریالیسم انگلیس و آمریکا و به عنوان عمده حرفه‌ای حزب کمونیست استالین در شوروی عمل کنند؟ چرا «خلاء تئوریک» باعث گردید تا جنبش فرقه‌ای آذربایجان تحت مدیریت پیشه‌وری در طول یکسال حیات سیاسی خود در خطه آذربایجان، مانند یک سرباز تحت تکفل ارتش استالین عمل نمایند؟

چرا «خلاء تئوری جنبش ضد امپریالیستی» باعث گردید تا در جریان خیمه شب‌بازی اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان سال ۵۸ توسط جناح موسوی خونی‌ها) تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران بازیچه سیاست‌های قدرت‌طلبانه جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدند؟ چرا «خلاء تئوری عدالت و استبداد و دموکراسی» باعث گردیده است تا در طول ۲۰ سال گذشته تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران به نحو مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر خیمه شب‌بازی‌های جناح‌های درونی حکومت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود قرار گیرند؟

چرا «خلاء تئوری امپریالیست و سرمایه‌داری» باعث گردیده است تا پس از نیم قرن تجربه تشکیلاتی و مبارزاتی، امروز سازمان مجاهدین خلق در عرصه استراتژی و تاکتیک بازی با تضادهای جناح‌های درونی سرمایه‌داری جهانی و کسب مقام آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط امپریالیسم آمریکا، بدل به «مه‌ره صفحه شطرنج پروژه رژیم چنچ امپریالیست آمریکا» شده است؟ چرا «خلاء تئوری



جنبش فمینیستی زنان ایران» باعث گردیده است تا در این آشفته بازار جنبش‌های خودجوش مردم ایران، دین‌ستیزان در لباس مارکسیست خارج‌نشین، امروزه از هر گونه فعالیت جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران در راستای مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به عنوان حربه پیشبرد «برنامه دین‌ستیزانه خود» استفاده کنند؟

پاسخ مشترک به همه سؤال‌های فوق این‌که، در «غیبت و خلاء تنوری» بحران و رکود و شکست و انحراف جنبش‌ها امری محتوم می‌باشد. قابل ذکر است که منظور ما در اینجا از «تنوری» همان «تنوری تطبیقی و کنکریب و مشخص می‌باشد» نه تنوری وارداتی و «کپی - پیست» کرده روزمره جریان‌های سیاسی که مدت ۷۵ سال است که جریان‌های جنبش سیاسی ایران با تاسی از جنبش‌های دیگر ملت‌ها و با تاسی از انقلابات دیگر کشور تلاش می‌کنند تا توسط انتقال مکانیکی دستاوردهای تنوریک آنها به صورت «انطباقی» برای حرکت خود تنوری دست و پا کنند. البته تجربه ۷۵ ساله گذشته حرکت این جریان‌ها نشان داده است که این عمل آنها شیپور از دهان گشادش نواختن می‌باشد. باری، حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران که از نیمه دوم قرن نوزدهم با «جنبش فرهنگی» متأثر از انقلاب کبیر فرانسه آغاز شده بود و در ادامه آن با شروع «جنبش انحطاط‌زدائی سیدجمال» در کشورهای مسلمان، «جنبش فرهنگی» فوق بدل به «جنبش تنباکو بر علیه امپریالیسم انگلیس و کمپانی رژی گردید» و سپس با پیوند دو «جنبش فرهنگی و جنبش ضد امپریالیستی تنباکو» بود که «جنبش مشروطیت‌خواهی اول» اعتلا پیدا کرد و از بعد از کودتای صغیر محمدعلی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس شورای ملی و شکست انقلاب اول مشروطیت بود که «جنبش دوم مشروطیت‌خواهی» مردم ایران در بستر «جنبش مسلحانه ستارخان و باقرخان» دوباره بازتولید گردید و در دهه بین فتح تهران تا کودتای امپریالیستی - انگلیسی رضاخان - سیدضیاء در سال ۱۲۹۹ بود که با وقوع جنگ بین‌الملل اول و ظهور انقلاب فوریه و اکتبر روسیه همسایه شمالی ایران، «جنبش شکست خورده دوم مشروطه‌خواهی» مردم ایران در عرصه «جنبش‌های منطقه‌ای کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان» توانست با تاسی از انقلاب اکتبر روسیه وارد چرخه «جنبش عدالت‌خواهانه» بشود و از بعد از شکست جنبش عدالت‌خواهانه و منطقه‌ای دهه آخر قرن دوازدهم هجری (در فرایند پسافتخ تهران توسط ستارخان و باقرخان تا کودتای امپریالیستی رضاخان) بود که در دوران استبداد ۲۰ ساله رضاخان (به موازات تکوین سرمایه‌داری و ورود مدرنیاسیون به جامعه ایران و ظهور نواندیشان دینی و غیر دینی و ملی از تقی ارانی تا مهندس مهدی بازرگان و دکتر محمد مصدق و احمد کسروی و صادق هدایت و حواریون و اعوان انصار

آنها بود) که «جنبش عدالت‌خواهانه» منطقه‌ای جای خود را به «جنبش سیاسی» داد و در ادامه اعتلای این «جنبش سیاسی» در دهه ۲۰ در فرایند پساجنگ دوم بین‌المللی و سقوط دیکتاتوری رضاخان و تبعید او توسط امپریالیسم انگلیس به آفریقای جنوبی بود که «جنبش سیاسی» فوق توانست در پنج شاخه

الف - ملی تحت هژمونی دکتر محمد مصدق.

ب - فرهنگی تحت هژمونی صادق هدایت.

ج - مذهبی تحت هژمونی مهندس مهدی بازرگان.

د - فرامذهبی تحت هژمونی احمد کسروی.

ه - مارکسیستی تحت هژمونی حزب توده، جاری و ساری بشوند؛ که بالاخره با ظهور «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران» تحت هژمونی دکتر محمد مصدق، «جنبش‌های سیاسی» پنج گانه فوق از نیمه دوم دهه ۲۰ هجری شمسی وارد فرایند «جنبش رهائی‌بخش» شدند؛ که این «جنبش رهائی‌بخش» از بعد از پیروزی بر امپریالیسم انگلیس توسط ملی کردن صنعت نفت ایران تحت هژمونی دکتر محمد مصدق در سال‌های آغازین دهه ۳۰ (در سال‌های ۳۰ تا ۳۲) با شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» دکتر محمد مصدق وارد «جنبش دموکراسی‌خواهانه» شد که البته «جنبش دموکراسی‌خواهانه» مصدق (برعکس جنبش ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش او، به علت خیانت روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی سیدابوالقاسم کاشانی و خیانت حزب توده) با کودتای ۲۸ مرداد امپریالیسم تازه نفس آمریکا شکست خورد؛ و قبل از اینکه «جنبش دموکراسی‌خواهانه» سال‌های ۳۰ تا ۳۲ دکتر محمد مصدق، پس از «فرایند سلبی» وارد «چرخه ایجابی» جنبش دموکراسی‌خواهانه بشود، توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بازتولید رژیم توتالیتر پهلوی دوم، «جنبش دموکراسی‌خواهانه» فوق جای خود را به «جنبش ضد استبدادی» داد که (در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا) از ۱۶ آذر ۳۲ با قیام «جنبش دانشجویی» (در خلاء جنبش سرکوب شده سیاسی ایران)، «جنبش ضد استبدادی» مردم ایران تحت هژمونی «جنبش دانشجویی» توانست در دهه ۳۰ و در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به عنوان «جنبش مسلط جامعه ایران» درآید. □

ادامه دارد



جنبش «زیست محیطی ایران»

در گردونه استنصال



همچنین ۱۰۰٪ آب شرب شیرین کلان‌شهر قم از انتقال آب زاینده رود حاصل می‌شود. به طوری که در این رابطه می‌توان دآوری کرد که کل آب زاینده رود صرف آب شرب دو کلان‌شهر یزد و قم می‌شود؛ و همین موضوع باعث گردیده است تا علاوه بر خشک شدن زاینده رود در اصفهان و علاوه بر خشک شدن مرداب گاوخونی و علاوه بر تهدید کلان‌شهر اصفهان توسط ریزگردهای باتلاق خشک شده گاوخونی و علاوه بر تهدید همه جانبه کشاورزی استان اصفهان و محروم شدن کشاورزان این استان از حق آب این رودخانه، کشاورزان استان اصفهان که حیات و زندگی و اقتصادشان از آغاز الی الان در پیوند تنگاتنگ با آب زاینده رود قرار داشته است، در این شرایط برای کسب حق آب خود، «جنبش زیست محیطی» خود را بدل به جنبش همه جانبه اعتراضی و سیاسی بکنند.

آنچنانکه در جریان جنبش زیست محیطی ورزنه اصفهان شاهد بودیم که علاوه بر اینکه این جنبش جاده اصلی را بستند و علاوه بر اینکه این جنبش با حمله به شاه لوله انتقال آب زاینده رود به یزد، برای مدتی آب شرب یزد را قطع کردند و علاوه بر اینکه این جنبش با حضور در نماز جمعه ورزنه، پشت به امام جمعه و پشت به قبله به طرح شعارهای افشاگرانه پرداختند و با طرح شعار «مرگ بر کشاورز / درود بر ستمگر» تمامی شعارهای عوام‌فریبانه و پوپولیستی سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۰ سال گذشته را

خشکسالی به همراه بحران جمعیتی و بحران مهاجرت بی‌رویه از روستاها و بحران مدیریت آب و بحران رشد ناموزون توسعه در کشور و بحران فسادهای چند لایه‌ای سیستمی و ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی و بحران ساختاری مناسبات سرمایه‌داری آفت‌زده نفتی و رانتی حاکم بر جامعه ایران، بحران ریزگردها و بحران هوای آلوده کلان‌شهرهای ایران و بحران رشد کویرها همراه با خشک شدن دریاچه‌ها و باتلاق‌ها و رودخانه‌ها و آلوده شدن آب رودخانه‌ها و غیره، همگی دست در دست هم داده است «تا چالش خشکسالی هفت ساله گذشته جامعه نگون‌بخت ایران بدل به ابربحرانی بشود که علاوه بر نابود کردن اقتصاد کشاورزی ایران و علاوه بر به چالش کشیدن هوای ۱۴ استان کشور و علاوه بر به خطر انداختن زندگی در کلان‌شهرهای ایران و علاوه بر تخلیه و مهاجرت فراگیر استان‌های حاشیه‌ای این کشور - از خوزستان تا ایلام و تا سیستان - و علاوه بر به چالش کشیدن حتی آب شرب بیش از ۵۰ شهر بزرگ و کوچک ایران و علاوه بر آلوده و کویری شدن خاک این کشور توسط پیشرفت سونامی‌وار کویر به سوی مناطق حاصل‌خیز و شهرها و علاوه بر رشد نجومی مهاجرت از روستاهای قحطی‌زده به طرف شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک و علاوه بر تهدید همه جانبه شهرها و روستاهای ایران، توسط طوفان‌های نمکی و خاکی محصول خشک دریاچه رضائیه و هیرمند و بختگان و مهارلو و غیره و علاوه بر تعطیل شدن کار و تحصیل و زندگی برای بیش از ۳۵ روز اداری در سال در کلان‌شهرهای بزرگی مثل تهران و اصفهان و تبریز و اهواز و غیره و علاوه بر سونامی مرگ و میر زودرس مولود هوای ناسالم و آب ناسالم شهرهای بزرگ کشور، خود این ابربحران زیست محیطی در شرایط فعلی باعث گردیده است تا گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران به جان همدیگر بیافتند.»

به طوری که در جریان جنبش اخیر کشاورزان ورزنه اصفهان شاهد بودیم که چگونه این «جنبش زیست محیطی» توسط مدیریت مهندس شده حاکمیت مطلقه فقهاتی بدل به تضاد و برخورد بین مردم یزد و مردم اصفهان شد؛ و باعث گردید تا خود مردم ایران به جان همدیگر بیافتند.

فراموش نکنیم که ۹۰٪ آب شرب کلان‌شهر یزد از زاینده رود تأمین می‌گردد

در حمایت صوری از مستضعفین به چالش کشیدند و پرده از ماهیت طبقاتی رژیم مطلقه فقهاتی برداشتند، مهم‌تر از همه اینکه «وارد چالش مستقیم با پلیس سرکوبگر و ضد شورشی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدند»، آنچنانکه شاهد بودیم که ده‌ها تن از این کشاورزان در جریان حمله نیروهای ضد شورشی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زخمی و دستگیر شدند.

البته پیش از آن، اینگونه برخوردها در سال ۹۶ بین مردم به جان آمده شهرهای استان خوزستان به خصوص اهواز (به علت حاکمیت هوای بد و فقدان آب شرب و آلوده شدن آب‌های جاری این استان و این کلانشهر) با نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و نیروهای سرکوبگران انجام گرفته بود، چراکه مردم به جان آمده خوزستان و اهواز امروز شاهدند که همان رود کارون و کرخه‌ای که زمانی بزرگترین رودخانه شیرین کشور بود و کشتی می‌توانست در آن حرکت کند، امروز به علت استفاده بی‌رویه و به علت عدم مدیریت آب رژیم مطلقه فقهاتی و به علت سدسازی‌های غیر برنامه‌ریزی شده (به خصوص در دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی در حمایت مافیای قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی انتظامی راست پادگانی تحت هژمونی سپاه پاسداران) بدل به یک منبعی جهت جمع‌آوری فاضلاب شهرها و روستاها و صنایع حاشیه این رودخانه شده است.

البته سؤال کلیدی که در این رابطه قابل طرح است اینکه، ابربحران زیست محیطی امروز جامعه ایران تا چه اندازه مولود خشکسالی و تغییر جو و اقلیم می‌باشد؟ و تا چه اندازه عدم مدیریت آب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد؟ و تا چه اندازه مولود جنگ هشت ساله رژیم مطلقه فقهاتی با صدام حسین و حزب بعث عراق است؟ همان جنگی که خمینی با شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» اعلام کرد که «این جنگ برای ما نعمت است» همان جنگی که طبق آمار اعلام شده هاشمی رفسنجانی، «بیش از هزار میلیارد دلار برای اقتصاد و جامعه ایران هزینه و ویرانی به بار آورد» و البته سنتز نهائی آن هم این شد که خمینی در شرایطی که ارتش صدام حسین به دروازه‌های اهواز رسیده بود، با «خوردن جام زهر آتش بس» را پذیرفت و عطای شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» را به لقائش بخشید.

مضافاً اینکه هر چند این جنگ در تابستان ۶۷ با تحمیل آتش بس و خوردن جام زهر پایان یافت، اما هرگز نباید فراموش کنیم که تأثیرات و فاجعه فونکسیون زیست محیطی و اقتصادی و انسانی

و اجتماعی این جنگ در فرایند پساتحویل و قبول آتش بس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای بیش از سه دهه است که ادامه دارد و هنوز جامعه نگون‌بخت ایران در حال پرداختن هزینه آن جنگ خانمان‌سوز هشت ساله بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب بعث صدام حسین می‌باشد؛ که از جمله پرداخت هزینه و مالیات جنگ هشت ساله فوق، «تأثیرات فاجعه انگیز آن جنگ بر محیط زیست منطقه جنگی استان‌های خوزستان و ایلام و کرمانشاه و غیره، به علت خشک کردن هور العظیم‌ها و باتلاق و مرداب و نخلستان‌ها و نیزارهای منطقه می‌باشد.»

البته در کنار بحران مدیریتی و بحران اقتصادی و عدم توانایی برنامه‌ریزی سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۰ سال گذشته، بحران مولود «عدم کنترل جمعیت در هشت سال دوران حاکمیت خمینی که رشد جمعیت ایران به بالای ۳۲٪ رسید و در ادامه آن خامنه‌ای با شعار دستیابی به جمعیت ۱۵۰ میلیون نفری کشور ایران، یکی از عوامل مهم دیگر استحاله این چالش‌ها به فرابحران زیست محیطی موجود می‌باشد.» قابل ذکر است که رشد بی‌در و پیکر جمعیتی ایران در طول چهار سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز الی الان، تلاشی بوده است تا سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رقابت قدرت منطقه‌ای با عربستان سعودی و در رقابت با جمعیت بیش از یک میلیارد نفری اهل تسنن جهت صدور انقلاب فقهاتی شیعی خود، با شعار «جنگ، جنگ تا رفع کل فتنه در جهان» و شعار «اگر جنگ با صدام حسین صد سال هم طول بکشد، ما می‌جنگیم» و شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» و شعار «اگر از سر اسرائیل و صدام حسین هم بگذریم، از سر فهد عربستان نخواهیم گذشت» و دیگر شعارهای که از سال ۵۸ در خطبه به زبان عربی در نمازهای جمعه تهران و قم در دهه اول حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی جهت تحریک رژیم‌های مرتجع سنی مذهب منطقه و بسترسازی جهت صدور انقلاب فقهاتی شیعی خود داده می‌شد و در راستای نهادینه کردن هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر هلال شیعه منطقه، می‌باشد.

آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم این سؤال را بدین ترتیب مطرح کنیم که با عنایت به اینکه خشکسالی در فلات ایران در قرن‌های گذشته پیوسته تکرار شده است و امری نوظهور و مستحدثه نمی‌باشد و جنگ آب در این قاره (برعکس جنگ زمین در قاره سبز اروپا) امری است که آینده این بخش از کره خاکی را تهدید



می‌کند، با همه این خودیژگی‌های منطقه و فلات ایران به لحاظ کمبود آب و باران، به علت مدیریت آب و مدیریت خاک و مدیریت هوا و مدیریت جمعیت و مدیریت توسعه شهرهای حاشیه کویر، کشورهای منطقه (از هندوستان تا چین و ژاپن) قرن‌ها است که کشورهای منطقه توسط برخورد تطبیقی با این شرایط در حال پیشرفت می‌باشند.

البته رژیمی که از آغاز تکوین خود (در مرحله پساشکست انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷) استمرار حیات و پیروزی خود را در شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» می‌دیده است و امروزه پس از چهار دهه از گذشت عمر خود گرفتار «شش جنگ خانمان‌سوز و سرمایه‌سوز نیابتی در منطقه می‌باشد»، طبیعی است که باید به اهرم رشد جمعیت بی‌در و پیکر و بدون برنامه‌ریزی شده جهت استمرار حیات خود تکیه نماید.

به عبارت دیگر، همان رژیمی که امروز برای استمرار حیات «جنگ‌های شش گانه نیابتی» خود در منطقه تلاش می‌کند تا با هزینه‌های نجومی (از جیب مردم نگون‌بخت ایران) حتی مهاجرین مظلوم افغانستان (در کشور ایران) را تحت لشکر فاطمیون و هژمونی سپاه قدس سازماندهی کند، طبیعی است که «ادامه حیات خود را در انرژی هسته‌ای و رشد جمعیت تعریف نمایند». همان انرژی هسته‌ای که پس از صرف صدها میلیارد دلار از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران بالاخره توسط «نرمش قهرمانانه و خوردن دومین جام زهر»، ۹۸٪ اورانیوم غنی شده قبلی خود را به حریف واگذار کردند و راکتور اراک را بتون‌ریزی کردند و دو سوم سانتریفیوژها را از مدار خارج کردند و اوراق نمودند و تمامی آب سنگین را به حریف تحویل دادند و فردو را از مدار غنی‌سازی خارج کردند و نطنز را به یک تاسیسات بی‌خاصیت تبدیل کردند و پشت همه اینها شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ما است» سر دادند و برای مدت ۱۶ سال دولت هفتم و هشتم سیدمحمد خاتمی و نهم و دهم پوپولیسم ستیزمگر و غارتگر محمود احمدی‌نژاد شبانه و روز تلاش کردند تا «پروژه قدرت‌طلبانه هسته‌ای خود را در قالب پروژه‌ای ملی به ذهنیت تاریخی مردم نگون‌بخت ایران تزریق کنند که در نهایت جوجه‌های آخر پائیز این پروژه خانمان‌سوز آن شد که صدها میلیارد دلار سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران دود شد و به هوا رفت، همان سرمایه‌هایی که بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار آن توسط فروش نفت خام در دوران دولت نهم و دهم

محمود احمدی‌نژاد حاصل شده بود که اگر تنها این یک دهم این سرمایه‌ها هزینه مدیریت آب و مدیریت ریزگردها و مدیریت هوای آلوده کلان‌شهرهای ایران می‌شد، امروز مردم نگون‌بخت ایران با فرابحران زیست محیطی حاکم روبرو نمی‌شدند.»

طبیعی است که برای رژیمی که عمق استراتژی خود را در سوریه و لبنان و عراق و یمن و افغانستان و غیره تعریف می‌کند، همه این فاجعه‌ها امری طبیعی می‌باشد؛ بنابراین،

صحبت از پژمردن یک برگ نیست

آه جنگل را بیابان کرده‌اند

تا نشان سم اسبت گم کنند

ترکمانا نعل را وارونه زن

باری، در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که بحران رشد بی‌در و پیکر جمعیت جامعه ایران در چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در کنار بحران‌های دیگر به عنوان عامل استحاله بحران زیست محیطی از فرایند چالش به فرایند فرابحران بوده است، بطوریکه در این رابطه اسحاق جهانگیری معاون اول دولت یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی در اسفند ماه ۹۶ رسماً اعلام کرد که «به لحاظ آفت‌های جمعیتی، تأثیر و فونکسیون افزایش جمعیت دهه شصتی‌ها (که همان دهه رهبری و مدیریت خمینی بر کشور می‌باشد که برای اولین بار در تاریخ ایران رشد جمعیت ایران به بالای ۳۲٪ رسید و البته امروز خامنه‌ای با طرح شعار ایران ۱۵۰ میلیون نفری به دنبال همان استراتژی خمینی می‌باشد) در اقتصاد و مدیریت کشور به عنوان یک فاجعه می‌باشد، آنچنانکه در هر مرحله‌ای که این سونامی وارد چرخه اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران شده‌اند، برای جامعه و مدیریت و اقتصاد کشور ایجاد بحران کرده‌اند، چه در فرایند مدارس که باعث چند شیفته شدن و کپرنشینی مدارس گشتند و چه در فرایند دانشگاه‌ها که باعث بحران در سقف پذیرش دانشگاه‌ها و فقدان فضای آموزش عالی برای آنها شدند و چه در این زمان که به علت سرازیر شدن جمعیت دهه شصتی‌ها به بازار کار باعث ظهور سونامی بیکاری بیش از ۱۲ میلیون نفر شده‌اند. همچنین در ادامه عامل جمعیت در کشور است.»

ادامه دارد



آسیب‌شناسی جنبش اعتراضی و فراگیر Σ و نورد انگیزنده و نورد جوش

اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶

به جنبش اعتراضی گردید و شعار «نه به گرانی» و شعار «تورم، گرانی / پاسخگویش شمائید» بدل به شعار «مرگ بر دیکتاتور» و «پلیس برو دزد بگیر» و «سوریه را رها کن / فکری به حال ما کن» شد؛ به عبارت دیگر در اندک مدتی پس از اعتلای جنبش اعتراضی خودانگیخته مطالباتی مشهد در روز پنج شنبه هفتم دی ماه ۹۶ این جنبش خودانگیخته مطالباتی و دادخواهانه تغییر ماهیت و جوهر داد و بدل به جنبش اعتراضی خودانگیخته شد.

۱۰ - جنبش مطالباتی خودانگیخته فوق به محض ورود به جنبش اعتراضی، بدل به اکیونیزم و شورش سیاسی شد. در نتیجه همین استحاله به شورش باعث گردید تا جنبش فوق در فرایند اعتراضی جوهر صد در صد سیاسی پیدا کند و به موازات این استحاله مضمون بود که کل موجودیت نظام مطلقه فقهاتی حاکم برای اولین بار در طول عمر ۳۹ سال رژیم مطلقه فقهاتی به صورت فراگیر در بیش از ۹۰ شهر ایران توسط توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به چالش کشیده شد و شعارها به شدت رادیکالیزه گردید.

۱۱ - استحاله زودرس جنبش مطالباتی به جنبش اعتراض یا شورش همگانی باعث ظهور آفاتی در این جنبش خودانگیخته گردید که از جمله آنها می‌توان به قهرآمیز و آنتاگونیست شدن این شورش اشاره کرد که شرایط برای سرکوب این قیام توسط رژیم مطلقه فقهاتی فراهم ساخت.

۱۲ - جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شرایطی ظهور کرد که توازن قوا به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود، چرا که هم سلاح و هم سازماندهی و دیسیپلینیزه بودن از مشخصه

۸ - در جریان اعتلای جنبش اعتراضی خودانگیخته دی ماه ۹۶ جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب، مخالفتی سرسختانه‌تر از جناح به اصطلاح اصول‌گرایان با جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ از خود نشان دادند، هر چند که از بعد از افول این جنبش کوشیدند با طرح شعار «آزادی زندانیان و مخالفت با شکنجه آنها» از موضع افراطی گذشته خود در این رابطه عقب‌نشینی کنند. پر واضح است که علت مخالفت سرسختانه جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون رژیم مطلقه فقهاتی و موضع‌گیری وقیحانه سیدمحمد خاتمی و شیخ حسن روحانی در این رابطه به دلیل آن بود که جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب به درستی می‌دانند که اگر رژیم مطلقه فقهاتی نباشد و یا اگر موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی به خطر بیافتد «بازنده اصلی خود این جناح می‌باشند.»

به همین دلیل برعکس جریان راست پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر دولت نهم و دهم تحت هژمونی محمود احمدی‌نژاد که استمرار حیات جریان پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر خودشان را در فروپاشی و بحران رژیم مطلقه فقهاتی می‌بینند و در چارچوب بازسازی پایگاه اجتماعی گذشته خود و مبارزه با حذف جریان خود توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، تلاش می‌کنند تا کل موجودیت نظام را به چالش بکشند و آنچنانکه محمود احمدی‌نژاد در سفر به بوشهر اعلام کرد: «اگر ما مخالف رهبری باشیم، باید بپوشیم؟» به صورت علنی علم مخالفت با خامنه‌ای را بلند کرد، جریان‌های رنگارنگ به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام از سبز، سفید تا بنفش آن استمرار حیات سیاسی خود را در گروه حفظ موجودیت نظام مطلقه فقهاتی تحت زعامت مقام عظمای ولایت می‌دانند. آنچنانکه شیخ حسن روحانی پس از پیروزی در انتخابات رئیس جمهوری عامل پیروزی خودش را در «عنایت امام زمان و درایت رهبری تنوریزه کرد، نه رأی مردم نگویند» ایران»، لذا در این رابطه است که اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در جریان جنبش اعتراضی خودانگیخته خود در دی ماه ۹۶ اعلام کردند که «ملت گدائی می‌کند / آخوند خدائی می‌کند.»

۹ - هر چند ماهیت و جوهر اولیه جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با شعار «تورم، گرانی / پاسخگویش شمائید» و «نه به گرانی» از مشهد در روز پنج شنبه مورخ ۹۶/۱۰/۷ آغاز شد، اما جنبش مطالباتی آغازین در عرصه جنبش اعتراضی خودانگیخته دی ماه ۹۶ به صورت انفجاری و غیر قابل پیش‌بینی هم به لحاظ افقی در ۹۰ شهر کشور توسعه پیدا کرد و هم به لحاظ عمودی در اندک مدتی پس از اعتلای جنبش مطالباتی فوق در مشهد این جنبش مطالباتی اولیه بدل

حاکمیت بود. مضافاً اینکه با کند کردن سرعت اینترنت و فیلترینگ کردن شبکه‌های اجتماعی حتی امکان پیوند در فضای مجازی از کنشگران جنبش اعتراضی سلب کردند.

۱۳ - در جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی و دادخواهانه و اعتصابی هر چه هزینه مبارزه کمتر باشد و هر چه مبارزه غیر آنتاگونیستی‌تر باشد، به علت اینکه شرایط برای اعمال خشونت از طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آماده نمی‌باشد، امکان سرکوب فراگیر جنبش وجود ندارد.

۱۴ - از مهمترین آفت‌های جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، ماهیت آکسیونیزم این جنبش اعتراضی بود که همین ماهیت آکسیونیزمی جنبش اعتراضی فوق باعث گردید تا این قیام و شورش صورتی احساساتی و متمیزه و موقتی و کوتاه‌مدت و بدون برنامه و بدون رهبری درون‌جوش و خودبخودی رشد کند.

۱۵ - استحاله سریع جنبش مطالباتی و دادخواهانه به جنبش اعتراضی و شورش و قیام فراگیر باعث گردید تا شرایط برای استحاله جنبش اعتراضی فوق به جنبش اعتصابی و یا پیوند جنبش اعتراضی فوق به جنبش اعتصابی کارگران و معلمان و کارمندان فراهم نشود.

۱۶ - تنها جنبش اعتصابی هست که می‌تواند مبارزه را به صورت افقی و عمودی وارد کارگاه و کارخانه و اداره و مدرسه و دانشگاه بکند. بدون شک جنبش اعتراضی تا زمانیکه با پیوند و استحاله به جنبش اعتصابی وارد کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و ادارات و مدارس و دانشگاه‌ها نشود محدود به جنبش خیابانی می‌شوند؛ و همین خیابانی شدن جنبش‌های اعتراضی و جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های دادخواهانه بزرگ‌ترین آفتی بوده است که در ۷۶ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران را تهدید و زمین‌گیر کرده است، زیرا «جنبش خیابانی» علاوه بر اینکه بستر آماده‌ای برای سرکوب همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌کند و علاوه بر اینکه شرایط برای روی آوردن جنبش به خشونت فراهم می‌سازد و علاوه بر اینکه جنبش‌های اعتراضی خیابانی عمری کوتاه و غیر سازماندهی شده و متمیزه دارند، «اصلاً شرایط برای ظهور رهبری درون‌جوش فراهم نمی‌شود». به همین دلیل در ۷۶ ساله گذشته هرگز امکان ظهور «رهبری درون‌جوش برای جنبش‌های خیابانی ایران وجود نداشته است».

۱۷ - بالا بودن «هزینه مبارزه» و عدم «رهبری درون‌جوش» و «عدم پیوند جنبش اعتراضی به جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان و معلمان و دانشجویان» و «در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» و «عدم احزاب سیاسی استخوان‌دار مستقلی که بتواند نمایندگی گروه‌های پائینی جامعه ایران را به عهده بگیرند» و «در غیبت آزادی مطبوعات» و «غیبت تشکل‌های مستقل مدنی اعم از

سندیکاها و اتحادیه‌های» و غیره، سرکوب همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی بسترساز رکود جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی و مطالباتی و اعتصابی اردوگاه مستضعفین ایران می‌گردد.

۱۸ - اگرچه جنبش اعتراضی خودانگیخته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶ در مدت هشت روز توانست برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی همه جناح‌ها و جریان‌های درون حاکمیت مطلقه فقهاتی در رنگ‌های مختلف سفید و بنفش و سیاه به عنوان عامل فساد چند لایه‌ای و سیستمی و ساختاری کل نظام فروپاشیده اقتصاد سرمایه‌داری حاکم به نقد عملی بکشند و در این رابطه اعلام کردند که «یک اختلاس کم بشه / مشکل ما حل می‌شه»؛ و اگرچه جنبش اعتراضی خودانگیخته هشت روزه دی ماه ۹۶ از تمامی خط قرمزهای رژیم مطلقه فقهاتی عبور کردند و اعلام کردند که «دزد غارت می‌کند / رژیم حمایت می‌کند» و اگرچه جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با به چالش کشیدن کل رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته «یک نه بزرگ بر همه ادعاهای دروغین جناح‌ها و جریان‌های درون حاکمیت در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی زدند»؛ و اگرچه جنبش اعتراضی خودانگیخته دی ماه ۹۶ بر عکس جنبش سبز سال ۸۸ (که از بالا و بدنه جامعه ایران تحت رهبری میرحسین موسوی مبارزه خود را بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای از سر گرفتند) از هفتم دی ماه در مشهد تا ۱۵ دی ماه ۹۶ به مدت ۸ روز در شهرهای استان خوزستان و کردستان و کرمانشاه و آذربایجان و لرستان و گیلان و مازندران و نجف‌آباد و شیراز و کرج و تهران و غیره، دارای خواستگاهی عکس جنبش سبز یعنی «از قاعده به طرف بدنه هرم اجتماعی جامعه ایران داشتند» و اگرچه به علت «تقدم شعار نان، بر شعار آزادی» در جنبش اعتراضی خودانگیخته دی ماه ۹۶ این جنبش توانست «حرکتی از پائین به بالا در عرصه مبارزه افقی و عمودی داشته باشند» و اگرچه برای نخستین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی به علت فراگیری ستم‌های تحمیلی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مؤلفه‌های مختلف آن) بر کل جامعه ایران، اعم از زن و مرد، یا پیر و جوان، یا فارس و ترک و عرب و کرد و لر و بلوچ، یا حاشیه‌نشین و کارگر و دستفروش و معلم و بازنشسته و کارمند و مال‌باخته، یا سنی و شیعه و مذهبی و غیر مذهبی و غیره، کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (در دی ماه ۹۶) به صورت خودجوش و خودانگیخته به حرکت درآمدند.

اگرچه در جنبش اعتراضی خودجوش و خودانگیخته دی ماه ۹۶ شعار سلبی یا شعار نفی‌ائی که دلالت بر نفی کلیت نظام مطلقه فقهاتی حاکم می‌کرد، پر رنگ‌تر از شعار ایجابی بود و شعار «مبارزه با فقر و گرسنگی جایگزین شعار برابری یا عدالت‌طلبانه شده بود» تا اندازه‌ای



این روند در جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش اجتماعی قابل تصور و قابل قبول می‌باشد، چراکه تقریباً تمامی جنبش‌های فراگیر و انقلاب‌های بزرگ اجتماعی از بعد از انقلاب کبیر فرانسه مراحل آغازین خود را از فرایند سلبی شروع کرده‌اند و در پروسس مبارزه پس از تثبیت و مشخص شدن شعار سلبی توده‌های به پا خاسته، رفته رفته توده‌ها وارد فرایند ایجابی در عرصه مبارزه و شعار می‌گردند؛ و فرایند دوم ایجابی «الا» جایگزین فرایند اول «لا» می‌شوند.

۱۹ - در جنبش خودانگیخته و خودجوش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دو شعار «نان و آزادی» و یا دو جنبش «مطالباتی و دادخواهانه» مردم ایران در عرصه جنبش اعتراضی و مبارزه با کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوند پیدا کردند، هر چند که متأسفانه این پیوند مانند جنبش سبز سال ۸۸ و جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ نتوانست بستر پیوند جنبش‌های دو مؤلفه‌ای «مطالباتی و دادخواهانه» با «جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان و معلمان و بازنشستگان» بشود.

۲۰ - در طول ۸ روز عمر جنبش اعتراضی خودانگیخته و خودجوش دی ماه ۹۶ این جنبش نتوانست به صورت «درون‌جوش» مانند جنبش مشروطیت دوم ستارخان و باقرخان، صاحب «رهبری درون‌ذات» خود بشود.

۲۱ - متأسفانه در غیبت «رهبری درون‌جوش» و «سازمان‌گری» و «عدم پیوند با نهادهای مستقل مدنی و جنبش‌های پیشرو»، جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ شرایط برای میومچینی فرصت‌طلبان، از ترامپ امپریالیسم آمریکا گرفته تا سلطنت‌طلبان قدرت‌طلب و جریان‌های طرفدار «رژیم چنج» امپریالیسم آمریکا فراهم گردید.

۲۲ - طرح شعارهای متفرقه و هدایت شده از بیرون در جنبش اعتراضی خودانگیخته دی ماه ۹۶ دلالت بر فقدان مدیریت درون‌جوش می‌کند.

۲۳ - در جنبش اعتراضی خودانگیخته و خودجوش هشت روزه دی ماه سال ۹۶ در «غیبت سازمان‌گری توده‌ها»، «فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی» و در رأس آنها تلگرام و اینستاگرام با بیش از ۴۷ میلیون کاربر ایرانی در داخل کشور به عنوان «عامل اصلی سازمان‌گری نیروهای میدانی این جنبش بودند» و به همین دلیل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت مبارزه همه جانبه با این جنبش فراگیر خودانگیخته، در مرحله اول در راستای تمیزه کردن رابطه بین کنشگران حاضر در صحنه با فیلترینگ کردن شبکه‌های اجتماعی، سازمان‌گری نیروهای این جنبش را به چالش کشید.

۲۴ - متأسفانه در «غیبت سازمان‌گری در فضای عینی و میدانی و افقی»، ترفند ضد دموکراتیک و تشکیلات‌سوز رژیم مطلقه فقهاتی برای حاکمیت مطلقه فقهاتی متمر ثمر واقع شد. آنچنانکه می‌توان در این رابطه دآوری کرد که با فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی توسط رژیم مطلقه فقهاتی، به یکباره این فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی، آبی شد که بر آتش شعله‌ور این جنبش ریخته گردید.

۲۵ - فقدان سازمان‌دهی در فضای واقعی و غیبت جامعه مدنی نهادینه شده از پائین و تکیه یکطرفه همه جانبه بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی تلگرام و اینستاگرام و غیره، از پاشنه آشیل‌های این جنبش بودند.

۲۶ - هر چند توازن قوا در عرصه فضای مجازی به سود جنبش اعتراضی خودانگیخته دی ماه ۹۶ بود، در عرصه واقعی توازن قوا به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد، چراکه «معیار برتری توازن قوا سازمان‌گری و سلاح می‌باشد» که هر دو در خدمت رژیم مطلقه فقهاتی است؛ و توده‌ها از این دو مؤلفه در عرصه فضای واقعی محروم می‌باشند.

۲۷ - فقدان تشکل سراسری وحدت دهنده «پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ» با جنبش افقی خودانگیخته اعتراضی دی ماه ۹۶ در فضای واقعی جهت هدایت‌گری حرکت افقی توده‌ها حاضر در میدان، در عرصه مبارزه سه مؤلفه‌ای جنبش مطالباتی و جنبش دادخواهانه، جنبش اعتراضی از جمله آسیب‌های دیگر جنبش خودانگیخته دی ماه ۹۶ بود.

۲۸ - - حرکت طوفانی همراه خشونت تحمیلی از طرف رژیم مطلقه فقهاتی (مانند آنچه که در درود و شاهین‌شهر و قهدریجان اتفاق افتاد) بستر برای سرکوب همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی فراهم کرد. فراموش نکنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۳۹ سال عمر خود نشان داده است که جهت بسترسازی برای قلع و قمع جنبش‌های اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، ابتدا تلاش می‌کند تا با «تزریق غیر مستقیم خشونت به این جنبش‌ها» به صورت «گاز انبری یا لوله کردن آنها» به قلع و قمع آنها بپردازد. ❏

پایان



واکاوی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی

اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سال ۹۶

حزب پادگانی خامنه‌ای از پروژه برجام از همان آغاز دولت یازدهم عطا صد‌ها میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شده در پروژه فوق، جهت کسب برتری استراتژیک در منطقه خاورمیانه (که از زمان دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی کلید خورده بود و در دوران دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد با کسب بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار از فروش نفت و گاز و تزریق به این پروژه به اوج خود رسیده بود) به لغاتش ببخشد، در نتیجه شیخ حسن روحانی از همان آغاز دولت یازدهم تلاش کرد تا توسط پروژه برجام علاوه بر آزادسازی سرمایه‌های بلوکه شده رژیم توسط سرمایه‌داری جهانی و شکستن تحریم بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی و شکستن تحریم‌های فروش نفت و گاز، «شرایط برای ورود سرمایه‌گذاری‌های خارجی فراهم سازد»، اما از آنجائیکه راست پادگانی تحت هژمونی سپاه (برعکس دولت یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی)، «پروژه برجام» را به عنوان عامل شکست استراتژی کره شمالی شدن در منطقه خاورمیانه و عامل شکست استراتژی هژمونی طلبانه رژیم مطلقه فقهاتی بر هلال شیعه در چارچوب جنگ‌های نیابتی و در رقابت با توان استراتژیک اتمی رژیم اشغال‌گر و نژادپرست و تروریست دولتی و کودک‌کش اسرائیل و عامل شکست راست پادگانی (به قول شیخ حسن روحانی دولت با اسلحه) در عرصه برهم خوردن توازن قوا در داخل کشور و جنگ جناح‌های درونی حکومت و آینده رهبری در مرحله پساحیات خامنه‌ای تحلیل می‌کردند، لذا در این رابطه بود که از همان اوان دولت یازدهم، راست پادگانی تحت هژمونی سپاه (دولت با اسلحه)، استراتژی شکست

هر چند که پس‌لرزه‌های این جنگ بین دو اردوگاه در جریان معرفی اعضای کابینه دوازدهم به مجلس و رهبری دوباره تشدید گردید، ولی سترون شدن پروژه برجام به علت سنگ‌اندازی‌های امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ باعث گردید تا وعده‌های اقتصادی دولت دوازدهم در جریان انتخابات به مردم ایران همگی مرده به دنیا بیایند، شکست اقتصادی دولت دوازدهم و شیخ حسن روحانی و بالطبع اردوگاه به اصطلاح اصلاح‌طلبان رقیب، در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم، از نیمه دوم سال ۹۶ بستر ساز ظهور تحولات سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران و دستگاه حاکمه گردید، از جمله این تحولات از نیمه دوم سال ۹۶ عبارت بودند از:

الف - ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر ترامپیسیم در آمریکا و مقابله علنی هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر ترامپیسیم با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در راستای تقویت نقش استراتژیک رژیم اشغال‌گر و نژادپرست و تروریست دولتی و کودک‌کش اسرائیل در منطقه خاورمیانه و در جهت شعله‌ور ساختن جنگ‌های نیابتی در منطقه و فراهم کردن بازار فروش سلاح‌های خود به کشورهای ارتجاعی عرب منطقه و در رأس آنها عربستان سعودی و جذب دلارهای نفتی منطقه برای تزریق این دلارها به ماشین به گل نشسته اقتصاد بحران‌زده امپریالیسم آمریکا بود. لذا در این رابطه بود که هیولای ترامپیسیم جهت به زانو درآوردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (علاوه بر به چالش کشیدن راست پادگانی و قدرت موشکی آن و مقابله با دخالت‌های نظامی راست پادگانی در منطقه و تروریست خواندن راست پادگانی) در نوک پیکان حمله خود به رژیم مطلقه فقهاتی، پروژه برجام (شیشه عمر دولت دوازدهم) سترون ساخت.

لذا در این رابطه بود که در سال ۹۶ و در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم، بزرگ‌ترین عاملی که باعث شکست اقتصادی دولت دوازدهم در سال ۹۶ گردید، «سترون کردن پروژه برجام توسط ترامپیسیم بود»، چرا که شیخ حسن روحانی چه در دولت یازدهم و چه در دولت دوازدهم تمامی تخم مرغ‌های برنامه اقتصادی خودش را در سبد پروژه برجام گذاشته بود و از بعد از شکست اقتصادی دولت دهم و بن‌بست رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای در چارچوب تحریم‌های بین‌المللی مولود پروژه انرژی هسته‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای، شیخ حسن روحانی تلاش کرد تا با کسب حمایت

پروژه برجام (شیخ حسن روحانی که با حمایت همه جانبه خزنده خامنه‌ای دنبال می‌شد) را در دستور کار خود قرار دادند و برای انجام این مقصود بود که دولت با اسلحه یا راست پادگانی تحت هژمونی سپاه جهت شکست پروژه برجام کوشیدند:

اولاً با علنی کردن انبارهای موشکی زیرزمینی خود.

ثانیاً توسط حمایت همه جانبه از مشارکت روسیه در جنگ‌های نیابتی منطقه و بلاخص در سوریه و بسترسازی جهت پیروزی روسیه و پوتین در این جنگ‌ها از قرار دادن فرودگاه‌های نظامی ایران در اختیار ارتش روسیه تا تأمین نیروی زمینی جنگ داخلی سوریه در حمایت از نیروی هوایی روسیه.

ثالثاً با تشدید و شعله‌ور کردن جنگ‌های نیابتی در منطقه در چهار کشور عراق و سوریه و لبنان و یمن.

رابعاً توسط تشدید تضادهای سیاسی با کشورهای مرتجع منطقه و در رأس آنها عربستان سعودی، پروژه برجام شیخ حسن روحانی را به چالش بکشند که البته با تغییر دولت امپریالیسم آمریکا و رفتن اوباما از کاخ سفید و شکست دموکرات‌ها در انتخابات و پیروزی پوپولیسم ستیزه‌گر ترامپ در آمریکا، شرایط جهانی بر علیه دولت دوازدهم تغییر کرد. در همین رابطه بود که آنچنانکه ترامپ در مبارزه انتخاباتی خود جهت جذب رأی‌های صهیونیست‌های مقیم آمریکا وعده داده بود، در اولین حرکت ضد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران پروژه برجام شیخ حسن روحانی را به چالش کشید.

البته دولت ترامپ و امپریالیسم آمریکا در راستای به‌زانو درآوردن رژیم مطلقه فقهاتی در کنار به چالش کشیدن پروژه برجام شیخ حسن روحانی، تلاش کردند تا توسط پروژه «رژیم پنج» خود جریان‌های آلترناتیوطلب جنبش سیاسی مثل مجاهدین خلق و جریان‌های تجزیه‌طلب کردستان و بلوچستان و سلطنت‌طلبان، بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی بسیج نمایند و توسط فروش نجومی سلاح‌های مافوق مدرن به کشورهای ارتجاعی منطقه و در رأس آنها عربستان سعودی توازن نظامی در منطقه به ضرر رژیم مطلقه فقهاتی تغییر دهند.

خامساً توسط فشار بر تراست‌ها و کارتل‌های بین‌المللی جهان سرمایه‌داری و کشورهای متروپل جهان سرمایه‌داری، «هزینه

سرمایه‌گذاری در کشور ایران را بالا ببرند» و بدین ترتیب بود که از نیمه دوم سال ۹۶ رژیم مطلقه فقهاتی در بن‌بست اقتصادی و سیاسی و نظامی قرار گرفت.

یادمان باشد که شیخ حسن روحانی جهت جذب حمایت حزب پادگانی خامنه‌ای از انجام پروژه برجام، با وجه‌المعامله قرار دادن وعده‌های سیاسی انتخابات خود که در رأس آنها شکست حصر سران جنبش سبز قرار داشت، در فرایند پس‌برجام در سال ۹۶، وعده‌های سیاسی خودش را هم در پای برجام ذبح کرد؛ و اوج فاجعه برای دولت دوازدهم در سال ۹۶ آنجا اتفاق افتاد که ترامپ به جای پاره کردن برجام، شعار بازنگری به مذاکره ۱+۵ با رژیم مطلقه فقهاتی ایران جهت محدود کردن قدرت موشکی رژیم مطلقه فقهاتی داد؛ که البته فونکسیون این شعار ترامپ باعث گردید تا:

الف - شکاف ایجاد شده بین امپریالیسم آمریکا و کشورهای متروپل اروپائی تشدید بشود.

ب - به علت به چالش کشیدن قدرت موشکی رژیم مطلقه فقهاتی در این شعار ترامپ، دولت دوازدهم در کنار حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه (جهت نفی شعار بازنگری مذاکره برجام ترامپ) متحد بشوند. بنابراین در این چارچوب بود که در تحلیل نهائی نبرد ترامپ با رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۹۶ به ضرر دولت دوازدهم و به سود راست پادگانی تمام گردید؛ و باعث شود تا وعده‌ها و برنامه‌های اقتصادی دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی در سال ۹۶ و در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم دچار شکست تمام عیار بشود، زیرا عدم امنیت سرمایه‌گذاری توسط کارتل‌ها و تراست‌ها و کشورهای متروپل جهان سرمایه‌داری به علت جوسازی امپریالیسم آمریکا همراه با ادامه غیر مستقیم تحریم‌ها بر بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و بالا رفتن هزینه‌های نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در جنگ‌های نیابتی این رژیم در چهار کشور لبنان و سوریه و عراق و یمن و بالا رفتن هزینه تهیه تجهیزات نظامی در رقابت بازار اسلحه امپریالیستی در منطقه خاورمیانه، امکان رشد اقتصادی برای اقتصاد سرمایه‌داری در حال فروپاشی ایران غیر ممکن ساخت.

بنابراین از آنجائیکه در بودجه دولت دوازدهم به علت کسری بودجه و به علت برتری بودجه جاری بر بودجه عمرانی و به

قاجاق وارداتی توسط راست پادگانی و یک میلیون ۷۰۰ هزار کودک کار و بیش از همه ورشکستگی صندوق‌های و مؤسسات مالی و اعتباری و بانکی رانتهی رژیم مطلق فقهاتی که بیش از یک سوم نقدینگی کل کشور در اختیار داشتند، همه و همه باعث گردید تا در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم در سال ۹۶ به موازات شکست اقتصادی و سیاسی برنامه شیخ حسن روحانی و دولت دوازدهم، جنبش مطالباتی کارگران و معلمان و بازنشستگان به همراه جنبش اعتراضی بیش از ۲۰ میلیون نفر مالباختگان صندوق‌ها و مؤسسات مالی رانتهی اعتباری و جنبش دادخواهانه و رهائی‌بخش زنان و دانشجویان و اقلیت‌های مذهبی و قومی، کل قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به جوش بیاورد؛ و در این راستا بود که خیزش دیماه ۹۶ به مدت هشت روز در بیش از ۹۰ شهر ایران مانند سونامی بدون رهبری و بدون سازمان‌گری و بدون وحدت در شعار به راه افتاد؛ و با حضور فراگیر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در این خیزش بود که کل مانیفست نظری و سیاسی حاکم بر جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی گفت‌مان مسلط ۲۰ ساله گذشته جامعه ایران به چالش کشیده شد، زیرا: 

ادامه دارد

علت چاه ویل فسادهای چند لایه‌ای و ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی و به علت هزینه‌های سرسام‌آور نهادهای حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی در حوزه‌های فقهی و به علت ماهیت رانتهی و نفتی سرمایه‌داری رژیم مطلقه فقهاتی، دولت دوازدهم در سال ۹۶ امکان بازسازی اقتصادی در حال فروپاشی رژیم مطلقه فقهاتی توسط سرمایه‌های درونی را نداشت، همین امر باعث گردید تا به موازات شکست اقتصادی و سیاسی دولت دوازدهم در سال ۹۶ با به راه افتادن سونامی بیکاری بالای ۲۴٪ و زندگی زیر خط فقر بیش از ۴۰ میلیون نفر ایرانی و حقوق ۱۳ میلیون کارگر ایرانی زیر یک پنجم خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رشد کمی حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران به بیش از ۱۸ میلیون نفر و بحران‌های تو در تو و چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که معلول فعال شدن گسل‌های طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، قومی، ملی، محیط زیست و غیره در سال ۹۶ بود و اوج‌گیری فقر مطلق در کشور که طبق آمار سعید لیلان اقتصاددان حزب کارگزاران، «در سال ۹۶ تعداد افرادی که حتی نان خالی برای خوردن ندارند بیش از سه میلیون و دویست هزار نفر می‌باشند» و رکود فراگیر اقتصادی که بستر ساز تعطیلی بیش از ۳۰٪ کارخانه‌ها و کاهش ظرفیت تولیدی کارخانه به کمتر از ۵۰٪ همراه با واردات بیش از ۳۰ میلیارد دلار کالای

وب سایت:

www.pm-iran.org
www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳



چرا «جنبش کارگری» یا «طبقه کارگران ایران» و «اقتشارمیان» یا «طبقه متوسط شهری»

درخیزش دی ماه ۹۶ «غایب» بودند؟

در تعارض مطلق با شعارهای جنبش اقتشار میانی یا طبقه متوسط شهری جامعه ایران قرار داشتند، زیرا اگر بپذیریم که جنبش سبز در سال ۸۸ نمودار تمام عیار جنبش اقتشار میانی یا طبقه متوسط شهری جامعه ایران بوده است، بی شک مهمترین شاخص و خودویژگی جنبش سبز یا جنبش اجتماعی اقتشار میانی و طبقه متوسط شهری جامعه ایران عبارت می باشد از: «اعتقاد به پروژه اصلاح گر ایانه درون حکومتی» که از دوم خرداد ۷۶ این پروژه توسط سیدمحمد خاتمی (لیدر خشن ترین جریان درون حکومتی در دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه رقابت جناح های درونی قدرت و در مرحله پس اوفات خمینی و فرایند سیطره تمامیت خواه حزب پادگانی خامنه ای) مطرح گردیده است که در ادامه همین پروژه بود که در سال ۸۸ پس از اوج گیری تضاد بین سیدمحمد خاتمی و حزب پادگانی خامنه ای و تصمیم حزب پادگانی خامنه ای توسط «حذف سیدمحمد خاتمی از کانال فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان دست ساز خودش» سیدمحمد خاتمی در انتخابات دولت دهم جهت الترناتیوسازی در برابر حزب تمامیت خواه پادگانی خامنه ای، تلاش کرد تا علی رغم میل میرحسین موسوی، پس از ۲۰ سال غیبت سیاسی و فرو رفتن در کمای سیاسی، او را وارد کشاکش سیاسی و رقابت در قدرت با پوپولیست ستیز مگر و غارتگر دولت نهم تحت هژمونی محمود احمدی نژاد و جنگ الترناتیوی با حزب پادگانی خامنه ای بکند، چراکه سیدمحمد خاتمی بر پایه تجربه دولت سوم و چهارم میرحسین موسوی معتقد بود که تنها لیدری که می تواند در موضع الترناتیوی حزب پادگانی خامنه ای

بنابراین برعکس علل و دلایل غیبت طبقه متوسط شهری در خیزش دیماه ۹۶، زیرا اصلی ترین و محوری ترین شعارهای خیزش اعتراضی دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران عبارت بودند از:

الف - نفی کل نظام مطلقه فقهاتی. ب - عبور از جناح های به اصطلاح اصلاح طلب و یا پوپولیست درون نظام مطلقه فقهاتی حاکم که در چارچوب قانون اساسی ولایت مداری مطلقه فقهاتی و اصلاحات از بالا و اصلاحات توسط جناح های درونی قدرت و اصلاحات به وسیله صندوق های رأی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اعتقاد به استحاله پذیری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بستر تضادهای جناح های درونی این رژیم در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان، می خواهند به استحاله این رژیم توتالیتر بپردازند، غافل از اینکه افعی کیوتر نمی زاید.

علل و دلایل غیبت طبقه کارگر ایران در خیزش دیماه ۹۶ بازگشت پیدا می کند به بحران های عینی و ذهنی درونی طبقه کارگر ایران که سنتزهای این بحران های عینی و ذهنی درونی طبقه کارگر ایران عبارتند از:

الف - فقدان تشکیلات مستقل سراسری کارگری. ب - محصور ماندن در فاز جنبش مطالباتی و مبارزه صنفی کارگاهی (نه سراسری طبقه ای).

ج - دنباله روی پراکنده و کارگاهی (نه طبقه ای) از جنبش های اقتشار میانی و گاه حاشیه نشینان کلان شهرهای ایران.

د - فقدان «نماینده سیاسی مستقل» از حکومت در بالائی های قدرت.

ه - «عدم توازن قوا» در نهادهای حکومتی مثل شورای عالی کار موضوع «ماده ۱۶۷ قانون کار» جهت تعیین حداقل حقوق.

و - محدود شدن مبارزه مطالباتی و کارگاهی این طبقه در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حد خواسته های اولیه صنفی مثل حقوق های معوقه و افزایش حقوق و لغو قراردادهای موقت.

ماحصل اینکه، شعارهای خیزش اعتراضی دیماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران

قرار بگیرد، فقط و فقط میرحسین موسوی است، البته در این رابطه با توجه به ضعف درونی هاشمی رفسنجانی در عرصه رقابت با حزب پادگانی خامنه‌ای، قضاوت سیدمحمد خاتمی بی ربط نبود.

فراموش نکنیم که از آنجائیکه رقیب سیدمحمد خاتمی در انتخابات دولت هفتم در خرداد ۷۶ اکبر ناطق نوری بود، با عنایت به اینکه منهای رویکرد راست‌گرایانه اکبر ناطق نوری در انتخابات دولت هفتم در خرداد ۷۶، اکبر ناطق نوری آخرین کاندیدای جناح راست درون حکومتی بود که بدون استثناء تمامی جریان‌های راست اعم از حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و راست سنتی تحت هژمونی امثال محمد یزدی و تشکیلات متعدد روحانیت سنتی در حکومت و حوزه‌های فقهاتی و راست بازاری تحت هژمونی حزب مؤتلفه و راست بوروکراتیک و تکنوکراتیک تحت هژمونی ولایتی و علی لاریجانی و غیره و حتی راست داعشی تحت هژمونی مصباح یزدی به صورت یکپارچه از کاندیداتوری او حمایت کردند و همین حمایت یکپارچه تمامی جریان‌های جناح راست حکومتی از کاندیداتوری اکبر ناطق نوری در انتخابات دولت هفتم در خرداد ۷۶ باعث گردید تا (به صورت ناخواسته برای سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای) برای اولین بار در عمر ۲۰ ساله رژیم مطلقه فقهاتی در رابطه با جریان‌های درونی قدرت و حکومت در خرداد ۷۶ پلاریزاسیون سیاسی در جامعه ایران صورت بگیرد؛ و در چارچوب همین قطب‌بندی سیاسی ایجاد شده در جامعه ایران بود که «**اقتشار میانی یا طبقه متوسط شهری تحت هژمونی جنبش دانشجویی و جنبش جوانان و جنبش زنان ایران از بغض معاویه به طرف سیدمحمد خاتمی کاندیدای رقیب اکبر ناطق نوری** (بدون آنکه شناختی از برنامه و رویکرد سیدمحمد خاتمی داشته باشند، از آنجائیکه او با شعار «اولویت اصلاحات سیاسی» در فرایند پسااشکست اصلاحات اقتصادی دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی به صحنه آمده بود) **روی بیاورند**». البته در فرایند پساانتخابات دوم خرداد ۷۶ بود که با پیروزی سیدمحمد خاتمی در انتخابات دولت هفتم، اعوان و انصار و حواریون سیدمحمد خاتمی تحت عنوان حلقه دوم خردادی‌ها شروع به نهادینه کردن رویکرد به اصطلاح «اصلاح‌طلبانه درون حکومتی» خود کردند.

بی‌تردید در خرداد ۸۸ از آنجائیکه (برعکس سیدمحمد خاتمی در انتخابات دولت هفتم) رقیب میرحسین موسوی در انتخابات دولت دهم پوپولیسم ستیزه‌گری بود که حاشیه‌نشینان شهری معترض (از دولت هفتم و هشتم سیدمحمد خاتمی) حامی او بودند (و حداقل همین حمایت حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران از محمود احمدی‌نژاد بود که توانست در انتخابات دولت هشتم هاشمی رفسنجانی را به زانو در بیاورد)، لذا به

همین دلیل برای میرحسین موسوی جهت رقابت با محمود احمدی‌نژاد و حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای حامی او، راهی جز این باقی نمی‌ماند مگر اینکه بتواند حمایت اقتشار میانی یا طبقه متوسط شهری جامعه بزرگ ایران و جنبش‌های مربوط به این طبقه اعم از جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش جوانان و جنبش کارمندان دولت جذب نماید.

فراموش نکنیم که میرحسین موسوی در جریان انتخابات دولت دهم اگرچه به ظاهر در رقابت با راست پوپولیست غارت‌گر و ستیزه‌گر قرار داشت، در واقع در چارچوب تجربه «رقابت دولت‌های سوم و چهارم خود در دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و ولایت‌مداری مطلقه فقهاتی خمینی»، او می‌دانست که «باید به چالش همه جانبه با حزب پادگانی خامنه‌ای» (البته این بار برعکس دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در فقدان حمایت خمینی از او) بپردازد. پر بیاد است که پروسه رادیکالیزه شدن پروژه اصلاحات درون حکومتی سیدمحمد خاتمی توسط میرحسین موسوی در جریان انتخابات دولت دهم در خرداد ۸۸ مولود همین کشاکش تاریخی میرحسین موسوی با حزب تمامیت‌خواه پادگانی خامنه‌ای بود، اگر چه راست پوپولیست ستیزه‌گر و غارت‌گر تلاش می‌کرد تا از آب گل‌آلود بین میرحسین موسوی و حزب پادگانی خامنه‌ای به نفع کسب قدرت سیاسی و اجرائی دولت دهم ماهی برای خود بگیرد.

به هر حال به همین دلیل بود که این کشاکش در فرایند پساانتخابات دولت دهم در سال ۸۸ به دلیل حمایت همه جانبه حزب پادگانی خامنه‌ای از محمود احمدی‌نژاد، با کنار رفتن پرده‌ها از نماز جمعه روز ۲۹ خرداد ۸۸ تهران، خامنه‌ای وارد کشاکش مستقیم با حزب پادگانی خامنه‌ای شد. البته یادمان باشد که هرگز میرحسین موسوی از خرداد ۸۸ الی الان در چارچوب شعار «اجرای بدون تنازل قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم»، جنبش سبز (گرچه برعکس سیدمحمد خاتمی از حزب پادگانی خامنه‌ای در شعار عبور کرده است)، اما هرگز از حکومت و رژیم مطلقه فقهاتی عبور نکرده است و الی الان شعار میرحسین موسوی و جنبش سبز باز همان «اجرای بدون تنازل قانون اساسی ولایت‌مدار مطلقه فقهاتی می‌باشد» که در رویکرد میرحسین موسوی و جنبش سبز «اجرای بدون تنازل قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی» تنها بستری است که می‌تواند جامعه ایران را «به دوران مشتع و طلائی خمینی در دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهاتی هدایت نماید». طبیعی است که قانون اساسی مورد ادعای میرحسین موسوی همان قانون اساسی است که در چارچوب «بازنگری سال ۶۸ خمینی در فرایند پیشاوفات او» و «پساخلع ید حسینعلی منتظری به صورت ولایت مطلقه فقیه» استحاله پیدا کرده است و توسط همین اصل «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی است



که «مقام عظمای رهبری» همیشه و رای قانون عمل خواهد کرد و طبق گفته محمد یزدی عضو شورای نگهبان رژیم مطلقه فقهاتی «آنچه در قانون اساسی در باب اختیارات رهبری مطرح شده است. کف و حداقل اختیارات او است و گرنه رهبری در چارچوب قدرت ولایت مطلقه خودش می‌تواند در هر کجا که اراده کند. دخالت نماید» و باز بر پایه همین قانون اساسی مورد اعتقاد میرحسین موسوی است که در طول ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مقام عظمای رهبری این رژیم که بر کرسی «ولایت مطلقه فقهاتی سوار می‌باشد» و طبق گفته خمینی «حتی می‌تواند حکم به تعطیلی نماز و روزه و حج مردم را هم بدهد» و بیش از ۸۰٪ قدرت اجرائی، مدیریتی، قضائی، تقنینی، نظامی، انتظامی، اقتصادی و سیاسی مملکت را در اختیار دارد و حتی برای یکبار هم «خود را در برابر مردم ایران پاسخگو ندانسته است» و تازه مجلس خبرگان رهبری که طبق همین قانون اساسی مورد اعتقاد میرحسین موسوی و مهدی کروبی و جنبش سبز و طرفداران رویکرد اصلاح‌طلبانه درون حکومتی علاوه بر انتخاب رهبری، باید بر «اعمال رهبری هم نظارت داشته باشد» توسط «انتخاب خود رهبری به وسیله قدرت استصوابی شش فقیه انتخاب شده دست‌ساز خود در شورای نگهبان، بدل به بازوی نظارت رهبری بر مردم نگون‌بخت ایران شده است، نه نظارت مردم ایران بر رهبری.»

آنچنانکه در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حتی برای یکبار هم رهبری خود را موظف ندیده است تا در مجلس خبرگان رهبری دست‌ساز خود حضور پیدا کند و گزارش عملکرد خود را طبق قانون اساسی به شورای خبرگان رهبری دست‌ساز خود بدهد و برعکس آنچه در ۳۹ سال گذشته اتفاق افتاده است این بوده که این خبرگان رهبری دست‌ساز خود بوده که خدمت رهبری رسیده‌اند و گزارش عملکرد خودشان را تقدیم رهبری کرده‌اند؛ و در آخر هم مقام عظمای ولایت مطلقه فقهاتی پس از شنیدن گزارش عملکرد خبرگان رهبری دست‌ساز، آن‌ها را موعظه اخلاقی فرموده‌اند «فبای الای ربکما تکذبان.»

باری، در این چارچوب بوده است که از سال ۸۸ که جنبش سبز با نوشتن این شعار بر روی پلاکارت‌ها که «رأی من کو؟» (در برابر کودتای مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای در انتخابات دولت دهم) مبارزه مسالمت‌آمیز خود را با حزب پادگانی خامنه‌ای از سر گرفته‌اند و تا به امروز آرمان میرحسین موسوی بازگشت به دوران «مشعش و طلایی دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا دوران ولایت مطلقه خمینی می‌باشد نه بیش از آن» که در رویکرد او این آرمان «تنها توسط اجرای بدون تنازل قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی ممکن می‌شود.» به همین دلیل است که از آنجائیکه جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه

سیدمحمد خاتمی که از انتخابات دولت هفتم توانست «رهبری افشار میانی یا طبقه متوسط شهری جامعه ایران را با شعار اولویت اصلاحات سیاسی بر اصلاحات اقتصادی» در دست بگیرد، (عنایت داشته باشید که دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی با سیاست اقتصادی «خصوصی کردن» در خدمت راست پادگانی تحت هژمونی سپاه، توانست با شعار «اصلاحات اقتصادی» و یا «تعدیل اقتصادی»، در لباس امیرکبیر ایران و با قاب دولت سازندگی و عنوان سردار سازندگی ایران در چارچوب اقتصاد نئولیبرالیستی جهان سرمایه‌داری و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سرمایه‌داری پادگانی خصوصی جایگزین اقتصاد سرمایه‌داری دولتی و کینزی میرحسین موسوی بکنند) به علت اینکه سید محمد خاتمی برعکس ادعاهای دوران انتخاباتی‌اش در عرصه عمل مانند هاشمی رفسنجانی شعار «تقدم اصلاحات سیاسی خود را در پای اصلاحات اقتصادی نئولیبرالیستی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول قربانی کرد»، (و در ادامه همین رویکرد بود که او در تیرماه ۷۸ با حمایت و تائید سرکوب قیام جنبش دانشجویی توسط شیخ حسن روحانی و قالیباف سرپنجه‌های آهنین حزب پادگانی خامنه‌ای، وارد معامله و مصالحه با حزب پادگانی خامنه‌ای شد) هر چند در پایان دوران هشت ساله عمر دولت‌های هفتم و هشتم خود با ریختن اشک‌های چشم، خود را تنها تدارکاتچی حزب پادگانی خامنه‌ای تعریف کرد، با همه این احوال در خرداد ۸۸ سیدمحمد خاتمی پس از به صحنه سیاسی کشانید میرحسین موسوی (که مدت ۲۰ سال دوران پس‌وفات خمینی در کمای سیاسی فرو رفته بود) نمایندگی سیاسی افشار میانی یا طبقه متوسط شهری ایران را تحویل میرحسین موسوی و جنبش سبز داد؛ و خود الی الان به عنوان نماینده سیاسی طبقه متوسط شهری از پشت صحنه به مدیریت همان جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی می‌پردازد؛ و به همین دلیل است که پس از حصر سران جنبش سبز، حزب پادگانی خامنه‌ای «حکم به ممنوعیت تصویر» او داد. □

ادامه دارد

«جنبش زنان ایران» در مسیر

«جنبش نافرمانی مدنی»؟ یا «جنبش مقاومت مدنی»؟

اصلاح طلبانه و مشارکت در قدرت و تکیه کردن بر صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان سم قاتل برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف کرده است.

بدین ترتیب بوده است که داوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) بر این امر قرار داشته است که جنبش پیشاهنگی ایران در بیش از یک قرن گذشته (از مشروطیت الی الان) در سه مؤلفه چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی، پیوسته تلاش کرده‌اند تا به جای اینکه حرکت عمودی خود را در خدمت حرکت افقی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگران تا جنبش زنان ایران) قرار دهند، حرکت افقی جنبش‌های پیشرو را در خدمت حرکت عمودی کسب قدرت سیاسی خود قرار داده‌اند.

لذا به همین دلیل بوده است که در بیش از یک قرن گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، هدف جریان‌های سه مؤلفه جنبش پیشاهنگی ایران در راستای پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگری تا جنبش زنان ایران)، یارگیری و سربازگیری و جذب حمایت این جنبش‌ها برای کسب قدرت سیاسی بوده است. در نتیجه بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که «تا زمانی‌که کسب قدرت سیاسی برای جریان‌های سه

اما رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود:

اولاً مخالفت با رهبری کردن جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط پیشگامان و پیشاهنگان بوده است.

ثانیاً مخالف با کسب قدرت سیاسی توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و دیگر جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران بوده است.

ثالثاً مخالف با سازماندهی برون‌زائی از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط پیشگامان و پیشاهنگان بوده است؛ و هر گونه «سازماندهی برون‌زائی جنبش‌های پیشرو» (توسط پیشگامان و پیشاهنگان سه مؤلفه‌ای) بسترساز ظهور فاشیست و بناپارتیست در جامعه ایران تحلیل کرده است.

رابعاً مخالفت با رهبری از پیش تعیین شده و مکانیکی و غیر دینامیک و غیر خودجوش و غیر خودانگیخته جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط پیشگامان و پیشاهنگان سه مؤلفه‌ای بوده است؛ و در این رابطه، منحصراً بر «رهبری و خودسازماندهی دینامیک و خودجوش جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» به عنوان اصل اول و اصل رکن «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین خود تکیه می‌کرده است.»

خامساً هر گونه سازماندهی هرمی و عمودی و حرفه‌ای و هدایت شده از بیرون و خارج از زندگی روزمره برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به عنوان سم قاتل تعریف می‌کرده است.

سادساً هر گونه خشونت‌گرایی که باعث بالا رفتن هزینه مبارزه و کوتاه شدن عمر پروسس مبارزه و فراهم شدن شرایط برای سرکوب دستگاه‌های چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی می‌شود، به عنوان خودانتحاری جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌دانسته است.

سابعاً گرفتار شدن جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در چرخه تضادهای جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی (در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود این جناح‌ها) در چارچوب استراتژی و تاکتیک سازشکارانه تحت عنوان‌های

مؤلفه‌های پیشاهنگی ایران به عنوان یک استراتژی باشد» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران بخواهند توسط حرکت عمودی و سازماندهی هرمی و برون‌زائی خود از بیرون جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به سازماندهی مکانیکی و هرمی و غیر خودجوش جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازند» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه جنبش پیشاهنگی ایران به اولویت حرکت عمودی خود بر حرکت افقی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران معتقد باشند.»

«تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران در تعیین استراتژی و تاکتیک‌های خود حرکت عمودی و تشکیلات هرمی و استراتژی کسب قدرت سیاسی خود را عمده نمایند» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به جای تکیه بر جنبش طبقاتی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جهت ایجاد جنبش‌های تکوین یافته از پائین و از قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بر استراتژی حزب‌گرایانه سیاسی طراز نوین پیشاهنگی لنینیستی تکوین یافته از بالا تکیه کنند» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت بزرگ ایمان پیدا نکنند که انقلاب و تغییر و استحاله و اصلاحات در جامعه بزرگ ایران فقط و فقط کار توده‌هاست، نه پیشاهنگان و قهرمانان» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت ایمان پیدا نکنند که جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تا زمانیکه همراه با بسیج توده‌ای و همگانی قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران همراه نشوند، نمی‌توانند دستاوردی درازمدت داشته باشند»؛ و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت واقف نشوند که رمز پیروزی و موفقیت جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در گرو پیوند جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های اعتراضی و جنبش‌های آکسیونی و خیابانی و جنبش‌های دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

«تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت دست پیدا نکنند که تنها امکان استحاله جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های دادخواهانه و جنبش‌های آکسیونی و خیابانی و جنبش‌های اعتراضی به جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان تکیه بر حرکت خودسازماندهی افقی دینامیک و خودجوش و خودانگیخته و کشانیدن مبارزه به عرصه زندگی عادی توده‌ها و کاهش سرانه هزینه مبارزه و تکیه بر حداقل دموکراسی برای انجام مبارزه علنی در عرصه صنفی و سیاسی و درگیر کردن جنبش‌های پیشرو و طبقه در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به مبارزه صنفی و سیاسی، توسط فراگیر کردن

جنبش مطالباتی آنها می‌باشد» و «تا زمانیکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی ایران به این حقیقت دست پیدا نکنند که رمز موفقیت دکتر محمد مصدق در ملی کردن صنعت نفت و در اعتلای جنبش جهانی ضد استعماری و رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی در سال‌های پسا جنگ بین‌الملل دوم او و رمز موفقیت جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی، استحاله جنبش‌های اعتراضی و سیاسی و آکسیونی پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به جنبش اعتصابی بوده است» بطوریکه در این رابطه می‌توان دآوری کرد که اگر در سال‌های ۳۰ و ۳۱ و ۵۶ و ۵۷ جنبش‌های اعتراضی و آکسیونی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به جنبش اعتصابی دست پیدا نمی‌کردند، بی‌شک نه جنبش رهائی‌بخش مصدق در سال ۳۰ و ۳۱ و نه جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ بر علیه رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی نمی‌توانست به پیروزی دست پیدا کنند.

د - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که آنچه‌انکه «سازماندهی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از جنبش کارگری تا جنبش زنان ایران) می‌بایست به صورت تطبیقی (نه انطباقی) و درون‌جوش (نه تزریقی و مکانیکی از بیرون جنبش) و در عرصه حرکت افقی (نه عمودی و هرمی پیشاهنگ) توسط خود جنبش‌های پیشرو (نه جنبش‌های پیشاهنگ و پیشگام) باید صورت بگیرد»، خوداستحاله اعتلای جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی و دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به جنبش‌های اعتصابی کارگران و کارمندان، می‌بایست به صورت خودانگیخته و دینامیک و درون‌جوش تکوین پیدا کنند، نه به صورت تزریقی و انطباقی توسط جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگ.

طبیعی است که در راستای دستیابی به جنبش‌های دینامیک و درون‌جوش و خودسازمانده و خودرهبری کننده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید به توده‌ای کردن و بسیج همگانی توسط شعارهای بسیج کننده و مبارزه علنی و کاهش هزینه سرانه مبارزه برای توده‌ها و درازمدت کردن عمر پروسس مبارزه صنفی و سیاسی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکیه بشود.

ه - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر این باور بوده است که آنچه‌انکه رمز موفقیت مبارزه برابری طلبانه و رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در گرو بسیج توده‌ای و خودسازماندهی افقی و جنبش دینامیک و استحاله جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و آکسیونی به جنبش‌های اعتصابی و مشارکت همگانی گروه‌های مختلف اجتماعی

قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، رهبری جنبش‌های همگانی اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی و دادخواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید به صورت دینامیک و درون‌جوش و خودانگیخته در عرصه پروسس درازمدت مبارزه برابری‌طلبانه یا آزادی‌خواهانه و یا رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حاصل بشود.

بنابراین به همین دلیل جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود هر گونه «تزییق رهبری» یا «تعیین رهبری» از بیرون جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت انطباقی، یک فاجعه برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌داند؛ و در نتیجه در این رابطه بوده است که در ۴۱ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معتقد بوده است که برای دستیابی به «رهبری درون‌جوش و دینامیک در عرصه پروسس مبارزه برابری‌طلبانه و یا آزادی‌خواهانه و یا رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید تمام تلاش‌ها در راستای درازمدت کردن پروسس مبارزه عدالت‌طلبانه یا آزادی‌خواهانه و یا رهائی‌بخش جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به کار گرفته شوند.» در نتیجه بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود پیوسته معتقد بوده است که یکی از آفت‌های بزرگ مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «خشونت‌گرایی» در عرصه مبارزه جنبش‌های این اردوگاه می‌باشد.

باری بدین ترتیب بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته حیات درونی و برونی خود علاوه بر اینکه با هر گونه خشونت‌گرایی در مبارزات سه مؤلفه‌ای جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مخالف بوده است و علاوه بر اینکه در برابر هر گونه تزییق خشونت توسط رژیم مطلقه فقهاتی جهت بسترسازی سرکوب جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعلام خطر کرده است و علاوه بر اینکه هر گونه دعوت به خشونت‌گرایی توسط جریان‌های سرنگون‌طلب پیشاهنگ برون مرزی، سمی قاتل برای جنبش‌های سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌دانسته است و علاوه بر اینکه در تعیین استراتژی تطبیقی برای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به نفی «تئوری دو مطلق» (امیر پرویز پویان از بنیانگذاران اولیه سازمان فدائیان خلق) معتقد بوده است، برای درازمدت کردن و برای علنی کردن پروسس مبارزاتی سه مؤلفه‌ای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران معتقد بوده است که در عرصه مبارزه با رژیم‌های توتالیتر و اختناق و سرکوب «باید برای حداقل دموکراسی در جامعه ایران، حداکثر ارزش قائل بشویم» و آنچنانکه در مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ تجربه کرده‌ایم،

هرگز «عریان شدن اختناق و سرکوب و سرنیزه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را نباید به سود توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تحلیل نماییم»، چراکه مبارزه مخفی و بالا بردن هزینه سرانه مبارزه، علاوه بر اینکه باعث سکتاریست می‌گردد، امکان بسیج همگانی توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را از بین می‌برند. در نتیجه هر چه هزینه سرانه مبارزه برای توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کاهش پیدا کند و هر چه مبارزه توده‌های اردوگاه مستضعفین ایران از صورت علنی‌تر برخوردار باشند و هر چه مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت غیر حرفه‌ای‌تر پیدا کنند و هر چه مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از صورت عمودی و هرمی وارد فرایند افقی و روزمره زندگی عادی توده‌های اردوگاه بشوند و هر چه شرایط جهت بسیج همگانی توده‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بیشتر فراهم گردد، به همان میزان شرایط برای درازمدت شدن پروسس مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و آکسیون‌ی یا خیابانی و اعتصابی بیشتر فراهم می‌گردد؛ و بدین خاطر، همین درازمدت شدن پروسس مبارزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شرایط برای ظهور رهبری دینامیک و خودانگیخته و سازماندهی دینامیک و درون‌جوش و اعتلای دینامیک سه مؤلفه‌ای جنبش‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم می‌کنند.

تجربه جنبش اعتراضی جامعه ایران در مرحله پسااستبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار بر علیه انقلاب مشروطیت اول و ظهور رهبری دینامیک و خودجوش ستارخان و باقرخان در این عرصه مهم‌ترین شاخص برای تبیین این رویکرد به رهبری درون‌جوش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه پروسس درازمدت کردن مبارزه سه مؤلفه‌ای می‌باشد. □

ادامه دارد



گفت‌مان؟ | فراهوان؟ | شعار؟ | پروژه؟

سال ۸۸ رژیم مطلقه فقهانی حاکم) و امروز منادی دموکراسی و عدالت در جامعه ستمزده ایران شده است و در شرایطی که ارزش پول ملی کشور در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهانی حاکم ۴۲۰ برابر کاهش پیدا کرده است (سال ۵۷ دلار ده تومان بود سال ۹۶ نزدیک به پنج هزار تومان رسیده است) و در شرایطی که طبق آمار اعلام شده خود رژیم، واردات قاچاق توسط خصولتی‌های پادگانی یا به قول شیخ حسن روحانی توسط «دولت با اسلحه» به ۳۰ میلیارد دلار رسیده است و در شرایطی که طبق آمار اعلام شده توسط قالیباف شهردار اسبق تهران، در خود شهر تهران بیش از ۱۵ هزار کارتن خواب وجود دارد و در شرایطی که طبق آمار وزیر صنعت و معدن دولت یازدهم شیخ حسن روحانی ۳۰٪ کل کارخانه‌های کشور تعطیل شده‌اند و در شرایطی که طبق آمار دستگاه‌های رژیم تعداد ارتش معناتان رسمی کشور به بیش از چهار میلیون نفر رسیده است و سن اعتیاد در جامعه ایران به ۱۳ سال کاهش پیدا کرده است و سالانه بیش از ۴۰۰۰ خودکشی رسمی و بیش از ۱۵۰ هزار طلاق رسمی اعلام شده وجود دارد و روزانه بیش از ۱۶ هزار پرونده قضائی تشکیل می‌گردد و جمع کل ۹۰۰ روزنامه رسمی کشور به کمتر از ۹۰۰ هزار نسخه رسیده است و در شرایطی که بیش از ۴۶ میلیون نفر کاربر شبکه مجازی در کشور در حال ارسال سیگنال با یکدیگر می‌باشند و در شرایطی که طبق گفته ربیعی وزیر کار دولت یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی، قدرت خرید کارگران و بازنشستگان ایران در ۸ سال گذشته بیش از ۶۷٪ کاهش پیدا کرده است یعنی بیش از ۶۷٪ در ۸ سال گذشته فقیرتر شده‌اند و در شرایطی که طبق آمار بانک مرکزی حجم بدهکاری ۲۴ نفر از بدهکاران خصولتی‌های پادگانی از بانک‌های کشور بیش از ۶۰٪ کل بدهکاران بانک‌ها و مؤسسات مالی رژیم مطلقه فقهانی می‌باشند، بی‌شک همه این عوامل

بدون شک در شرایطی که طبق آمارهای خود رژیم یک سوم تولید ناخالص ملی ایران مختص به ۸۰۰ شرکت وابسته به سپاه پاسداران می‌باشد و در شرایطی که در چارچوب رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای در سه دهه گذشته با «پادگانی شدن اقتصاد و مدیریت و سیاست» رژیم مطلقه فقهانی ۶۰ میلیون نفر از جامعه ایران زیر خط فقر اعلام شده بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهانی به سر می‌برند و در شرایطی که تنها در ۵ سال دولت شیخ حسن روحانی طبق آمار بانک مرکزی حجم نقدینگی کشور از ۴۹۰ هزار میلیارد تومان دوران احمدی‌نژاد به ۱۵۰۰ هزار میلیارد تومان یعنی سه برابر رسانیده است (که البته این افزایش سه برابری نقدینگی با چاپ اسکناس توسط شیخ حسن روحانی در راستای پر کردن کسری بودجه ۵ سال گذشته دولت یازدهم و دوازدهم حاصل شده است) و در شرایطی که سالانه بانک‌ها و مؤسسات مالی خصولتی و دولتی بیش از ۱۸۰ هزار میلیارد تومان سود سپرده به سپرده‌گذاران می‌دهند و در شرایطی که حقوق کارگران طبق آمار خود نهادهای رژیم مطلقه فقهانی حاکم یک و پنجم خط فقر اعلام شده بانک مرکزی رژیم می‌باشد و در شرایطی که طبق آمارهای خود رژیم در جامعه امروز ایران بیش از یک میلیون و هفتصد هزار نفر کودک کار وجود دارد و ارتش بیکاران جامعه امروز ایران بیش از ۱۲ میلیون نفر عضو دارند و در شرایطی که هزینه‌های جاری بی‌در پیکر رژیم مطلقه فقهانی بیش از ۷۰٪ کل بودجه را به استخدام خود گرفته است (که همین افزایش سونامی‌وار و بی‌در پیکر هزینه‌های جاری رژیم باعث افزایش کسری بودجه و افزایش نقدینگی و افزایش تورم و کاهش بودجه عمرانی نیز شده است) و در شرایطی که طبق آمار نهادهای خود رژیم مطلقه فقهانی حاکم جامعه ایران در ۳۹ سال گذشته پنج برابر فقیرتر شده است و فقر در جامعه امروز ایران به صورت یک «پدیده ملی» درآمده است و طبقه میانی جامعه ایران در حال شکستن و فرو ریختن به طرف طبقه زحمتکشان شهر و روستا می‌باشند و پلاریزاسیون یا قطب‌بندی این فقر ملی در جامعه امروز ایران طبق گفته قالیباف شهردار اسبق تهران به صورت ۹۶٪ فقیر و ۴٪ برخوردار درآمده است و در شرایطی که بحران ساختاری و اقتصادی کشور باعث شده است تا اقتصاد کشور به صورت «اقتصاد غیر مولد» درآید و مؤسسات مالی رانته خصولتی‌ها به سپرده‌گذاران تا ۴۰٪ سود سپرده پرداخت می‌کنند و در شرایطی که صندوق‌های بازنشستگی تأمین اجتماعی و کشوری و لشکری همه در حال ورشکستگی کامل می‌باشند و مرکز آمار ایران کسی یکساعت در هفته کار کند، جزء آمار بیکاران تعریف نمی‌کند و در شرایطی که طبق گفته سعید لیلانز (اقتصاددان حزب کارگزاران) سه میلیون و دویست هزار نفر در کشور حتی نان خالی برای خوردن ندارند و در شرایطی که حتی محمود احمدی‌نژاد (پوپولیسٹ غارتگر و ستیزمگر دولت نهم و دهم که تنها ۷۰۰ میلیارد دلار فروش نفت هشت ساله خود را خرج پروژه هسته‌ای راست پادگانی تحت هژمونی سپاه کرد) فروپاشی نظام مطلقه فقهانی حاکم را احساس کرده است (آنچنانکه غارتگر مدیریت کننده کهریزک‌های

و شرایط باعث گردیده است تا در تندیچ امروز تاریخ ایران بیش از ۸۰٪ جمعیت جامعه ایران خواسته و یا ناخواسته عضو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشند و در اشکال مختلف توسط ستم‌های سیاسی و طبقاتی و اقتصادی و جنسیتی و قومیتی و مذهبی و اجتماعی تحمیلی توسط رژیم مطلقه فقهانی حاکم به ضعف کشیده شوند.

باری، تسلط «سرمایه‌های بانکی - پولی» بر اقتصاد سرمایه‌داری نامتعارف نفتی - رانتی این کشور، از زمانی تکوین پیدا کرد که در دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی در مرحله پس‌آزمینی و پس‌آنگ رژی مطلقه فقهانی با صدام حسین و حزب بعث عراق و پیاسرمایه‌داری دولتی میرحسین موسوی (در دولت سوم و چهارم)، هاشمی رفسنجانی در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی سرمایه‌داری جهانی و سیاست بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تلاش کرد تا سرمایه‌داری رانتی - نفتی - خصولتی شده (زیر چتر خصولتی‌های اقتصاد پادگانی سپاه)، جایگزین «اقتصاد سرمایه‌داری دولتی» میرحسین موسوی بکند.

فراموش نکنیم که برعکس مبانی زیرساختی اقتصاد سرمایه‌داری کشورهای متروپل که «بر پایه تولید و توزیع و خدمات» استوار می‌باشند، مبنای اقتصاد سرمایه‌داری در کشور ما «سرمایه‌های نفتی» می‌باشد که این سرمایه‌های نفتی با آورده (از آغاز پیدایش نفت در این کشور) به صورت دلارهای نفتی در اختیار دولت‌ها و رژیم توتالیتر و خودکامه حاکم بر جامعه ایران قرار گرفته‌اند، در نتیجه همین خودیوژگی‌های دلارهای نفتی از آنجائیکه این دلارهای نفتی خارج از چرخه تولید و توزیع و خدمات نظام سرمایه‌داری کشور به صورت مانده آسمانی در اختیار این رژیم‌های توتالیتر قرار گرفته‌اند، با عنایت به جایگاه محوری سرمایه‌های نفتی در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، این امر باعث گردیده است تا سرمایه‌داری ایران به صورت «سرمایه‌داری غیر متعارف» (نسبت به سرمایه‌داری کلاسیک در کشورهای متروپل) تکوین پیدا نماید. البته همین جایگاه خودیوژده سرمایه‌های نفتی در سرمایه‌داری نامتعارف کشور ما باعث گردیده است تا وظیفه دولت در چارچوب برنامه بودجه سالانه خود توزیع همین سرمایه‌های نفتی بین نهادهای وابسته به رژیم بشود.

به همین دلیل سرمایه‌داری نامتعارف و نفتی ایران از بدو تکوین و پیدایش آن، «همیشه ماهیت رانتی هم داشته است» و همین رانتی بودن سرمایه‌داری نامتعارف نفتی ایران باعث گردیده است که به خصوص در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهانی، این سرمایه‌های با آورده نفتی در خدمت نهادهای قدرت از حزب پادگانی خامنه‌ای تا راست پادگانی سپاه و تا حوزه‌های فقهانی و آقازاده و بیت‌های هزار فامیل بالائی‌های قدرت قرار بگیرند.

پر پیداست که همین توزیع ناعادلانه سرمایه‌های نفتی بین نهادهای قدرت باعث گردیده است تا در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهانی حاکم، ۹۶٪ کل سرمایه‌های این مملکت در اختیار ۴٪ افراد

جامعه ایران قرار گیرند و ۴٪ سرمایه‌های این مملکت در اختیار ۹۶٪ افراد جامعه ایران باشند. در نتیجه همین افزایش ضریب جینی و شکاف طبقاتی موحش ایجاد شده در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهانی باعث گردیده است تا اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در زیر سونامی ستم‌های اقتصاد پادگانی و مدیریت پادگانی و سیاست پادگانی رژیم مطلقه فقهانی حاکم قرار گیرند؛ و انواع ستم‌های طبقاتی و اقتصادی و سیاسی و جنسیتی و قومیتی و مذهبی و اجتماعی در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهانی حاکم باعث گردیده تا اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مشمول بیش از ۹۶٪ جمعیت ایران بشوند و آنچنانکه قالیباف شهردار سابق در مبارزه تبلیغاتی کاندیداتوری دولت دوازده هم اعلام کرد، تنها ۴٪ جمعیت ایران خارج از اردوگاه بزرگ مستضعفین (امروز جامعه ایران) می‌باشند، البته همین گستردگی انواع ستم‌های تحمیل شده بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، علاوه بر اینکه باعث گردیده است تا مبارزه ستمستیز اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت چند لایه‌ای پیدا کنند، «عدالت» در مؤلفه‌های مختلف عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی و عدالت جنسیتی و عدالت اجتماعی و عدالت طبقاتی و عدالت فرهنگی و عدالت اعتقادی و مذهبی و دیگر مؤلفه‌های عدالت، ضمن برتری بر شعار آزادی‌خواهانه، به عنوان شعار محوری اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهانی مطرح شوند.

بدین ترتیب بوده است که به مجرد اعتلای جنبش‌های ستمستیز چند مؤلفه‌ای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهانی حاکم در ۳۹ سال گذشته، این شعار «نان و مبارزه با فقر» استخوان‌سوز حاکم بر قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بوده است که آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ دیدیم تمامی شعارهای دیگر لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. شعارهایی مثل «ملت گدائی می‌کند / آقا خدائی می‌کند» یا «عزا عزا است امروز، روز عزاست امروز / حقوق ملت ما زیر عباس است امروز» یا «سوریه را رها کن / فکری بحال ما کن» یا «تورم گرانی پاسخگویش شمائید» که از شعارهای محوری اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بودند، همه دلالت بر همین «برتری شعار نان و برتری مبارزه با فقر در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌کند.»

باری توزیع ناعادلانه سرمایه‌های نفتی در عرصه سرمایه‌داری نامتعارف نفتی - رانتی باعث گردیده است تا:

اولاً طبقه متوسط شهری در لایه‌های سه گانه مختلف آن در طول ۳۹ سال گذشته به طرف طبقه زحمتکش و قاعده تحنالی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ریزش نمایند.

ثانیاً حجم کمی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نزدیک به ۹۶٪ کل جمعیت ۸۰ میلیون نفری ایران برسند.

ثالثاً در خود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران لایه‌های مختلف

«استضعاف»، از استضعاف اقتصادی تا استضعاف سیاسی و استضعاف جنسیتی و استضعاف قومیتی و استضعاف اجتماعی و استضعاف مذهبی - فرهنگی و استضعاف طبقاتی و غیره حاصل بشود که البته در این هیرارشی هرم لایه‌های مختلف استضعاف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، لایه «استضعاف اقتصادی» که در عرصه توزیع ناعادلانه ثروت‌های جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در ۳۹ سال گذشته «به صورت پدیده فقر مادیت پیدا کرده است»، جنبه عمده و غالب دارد، بطوریکه می‌توانیم اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در دوران ۳۹ ساله حاکمیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، به عنوان «اردوگاه فقر و محرومیت هم نامگذاری نماییم».

به هر حال برای فهم بزرگی جایگاه فقر (در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) تنها کافی است که فقط به جایگاه لایه ۱۸ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران در مقایسه با طبقه ۱۳ میلیونی کارگران ایران توجه نماییم. در نتیجه به علت همین «غلبه استضعاف اقتصادی و فقر» بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است که در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، در رقابت شعارهای دو جبهه «آزادی و نان» (در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) «پتانسیل عظیم نیاز به عدالت اجتماعی» جهت مبارزه با فقر و کم کردن شکاف طبقاتی و مبارزه با بیکاری و رکود و توزیع ناعادلانه ثروت‌های جامعه و تأمین حداقل معاش و معیشت روزمره زندگی، پیوسته غلبه داشته است.

رابعاً خلاء پیشگامان مستضعفین سازمان‌یافته فراگیری که بتوانند (در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) اندیشه‌های دموکراسی - سوسیالیستی اقبال و شریعتی را از مرحله فکر به فرایند سیاست و مبارزه بدل نمایند و حرکت نظری و عملی مولود و سنتر این استحاله بزرگ را از صورت فردی به صورت جمعی و سازمان‌یافته جهت هدایت‌گری و سازمان‌گری اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران درآورد، خود باعث گردیده است تا در ۳۹ سال گذشته (عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) این پتانسیل عظیم نیاز به عدالت اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به صورت اهرمی در خدمت بالا بردن قدرت چانه‌زنی جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقاهتی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود درآورند. شعارهای مستضعف‌گرایی قشری و ظاهری و تبلیغاتی خمینی در دهه ۶۰ (مثل آب مجانی، برق مجانی، اتوبوس مجانی، زمین مجانی، تقسیم پول نفت بین مردم و غیره که البته همگی جنبه تبلیغاتی جهت بسیج توده‌های محروم ایران داشتند) و در ادامه آن سیاست‌های «کوپونیستی سرمایه‌داری دولتی میرحسین موسوی» و «ظهور هیولای پوپولیسم عوام‌فریب و ستیزمگر و غارت‌گر دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد» همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشند که «در خلاء پیشگامان مستضعفین سازمان‌یافته در داخل کشور و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، این پتانسیل نیاز به عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و شکاف‌های طبقاتی به عنوان سوپاپ اطمینان جناح‌های بالائی قدرت می‌باشند»؛ اما هر

چند به صورت پراکنده از سال ۷۱ توسط خیزش منطقه طلاب مشهد و اسلامشهر و قزوین و غیره، این کوه عظیم پتانسیل نیاز به عدالت اجتماعی (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) آتشفشانی‌های پراکنده‌ای کرده‌اند که در نهایت در جریان خیزش دی‌ماه ۹۶ در بیش از ۹۰ شهر ایران این کوه عظیم آتشفشان پتانسیل نیاز به عدالت اجتماعی، تمام قد به صورت خودانگیخته و خودجوش و یکپارچه بر علیه موجودیت و کلیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم برای مدت ۸ روز آتشفشانی کرد و با شعار «مرگ بر دیکتاتوری» و شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا / دیگر تمام شد ماجرا»، کل موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را به چالش کشیدند و با عبور از تضاد جناح‌های درونی حکومت، به نفی تمامی شعارها و پروژه‌های و رویکردهای نظری و عملی و فردی و جمعی که معتقد به حرکت در چارچوب قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بودند (و در طول ۳۹ سال گذشته مردم ایران را به جای آب، هدایت به سراب کرده‌اند) خط قرمز کشیدند.

از این جا بود که خیزش دی‌ماه ۹۶ به سان سیلابی گردید که به یکباره در خانه‌های تمامی جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب در رنگ‌های مختلف زرد و سبز و بنفش افتاد و تمامی جریان‌هایی که به نحوی حیات سیاسی و حیات اقتصادی آنها بستگی به موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و قانون اساسی این رژیم داشت و از طریق صندوق‌های رأی مولود قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقاهتی و نظارت استصوابی شورای نگهبان دست‌ساز رهبری می‌خواستند به نحوی در مشارکت در قدرت سهیم بشوند، با خود برد.

باری، خیزش دی‌ماه ۹۶ از آنجا خروس بی‌محل برای تمامی جریان‌های سیاسی معتقد به قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم گردید که همه این جریان‌ها تا چشم باز کردند، دریافتند که این خیزش به صورت فراگیر و خودجوش و خودانگیخته و به صورت حرکت از پیرامون به مرکز و به صورت مستقل از بازی جناح‌های درونی قدرت و به صورت مستقل از سیاست‌های «رژیم پنج» جریان‌های برون مرزی «پیرو کسب قدرت سیاسی» برای اولین بار از قاعده تحتانی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شروع به آتشفشانی کرده است؛ و کلیت قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی و کلیت موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی و کلیت تضادهای باسماه‌ای جناح‌های درونی حاکمیت در عرصه تقسیم باز قدرت بین خود و تمامی رویکردهای عوام‌فریبانه‌ای که در طول ۳۹ سال گذشته می‌خواستند با شعارهای به اصطلاح اصلاح‌طلبانه در رنگ‌های مختلف زرد و سبز و بنفش غیره از طریق صندوق‌های رأی و در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقاهتی از نمد افتاده برای خود گلیم بسازند، به چالش کشیدند. 

ادامه دارد



دلیل شکست انقلاب اسلامی استبدادی سال ۵۷

ولایت پیامبر اسلام) توسط مشروعیت آسمانی فقها تعریف می‌گردد نه به‌وسیله رأی و انتخاب جمهور مردم»، در صورتی که در رویکرد اقبال و شریعتی که همان رویکرد «دین سیاسی» (نه «دین حکومتی» یا «فقه حکومتی») می‌باشد در دوران «ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام» مشروعیت حکومت (به‌جای مشروعیت آسمانی ولایت) توسط جمهور و انتخاب و رأی مردم تعیین می‌گردد.

بدین ترتیب است که اگر به پروسس تکوین و ظهور القاعده - داعش به‌عنوان یک «رویکرد فرهنگی و اعتقادی و فقه حکومتی» نگاه کنیم «نه یک جریان صرف سیاسی - نظامی بین دو رویکرد القاعده - داعش با رژیم مطلقه فقهی حاکم بر ایران تنها تفاوتی که وجود دارد بازگشت پیدا می‌کند به دو خواستگاه فقهی و روایتی و ولایتی شیعه و سنی آن‌ها، نه چیزی بیشتر از آن». لذا در این رابطه است که شناخت پروسس تکوین و ظهور القاعده - داعش می‌تواند برای ما (در این شرایط تندپیچ تاریخ مسلمانان) در راستای فهم جوهر فقهی و کلامی و اعتقادی نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی و «ماهیت رژیم مطلقه فقهی حاکم بر ایران» به‌عنوان یک شاخص و متدولوژی شناخت باشد. هر چند به لحاظ نظامی و سیاسی در این زمان از بعد از آزادسازی موصل در عراق و رقه در سوریه از چنگال داعش جریان نظامی - سیاسی القاعده - داعش در منطقه خاورمیانه گرفتار ضربات نظامی و شکست سیاسی شده است اما در این زمان «رویکرد داعش - القاعده به لحاظ اعتقاداتی و فرهنگی شکست نخورده است»، در نتیجه شرایط برای بازتولید همه‌جانبه این رویکرد در اشکال مختلف شیعی و سنی آن

باری با جایگزین شدن اسلام فقهانی حکومتی دگماتیست روایتی و ولایتی به‌جای اسلام جامعه‌ساز تطبیقی قرآن و نهج‌البلاغه شریعتی و اقبال، رفته‌رفته در فرایند پیش‌انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران شرایط جهت شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ فراهم گردید؛ و شاید سخنی که باید در آخر این مقاله در خصوص علل و دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ بگوئیم بهتر است که در اینجا مطرح کنیم و آن اینکه داوری ما در خصوص دلایل (عامل ذهنی) شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بر این امر قرار دارد که «همان عامل دین که باعث روشن کردن لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید، به علت تغییر در ریل‌گذاری این لکوموتیو توسط اسلام فقهانی و حکومتی و داعشی و دگماتیست و موج‌سوار و از راه رسیده (همان عامل) باعث سقوط و رکود و شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران گردید»، چراکه اگر «دین جامعه‌ساز بازسازی شده اقبال و شریعتی» توانست در سال ۵۷ لکوموتیو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به حرکت درآورد، «با استحاله دین جامعه‌ساز و تطبیقی اقبال و شریعتی به دین حکومتی و فقهانی و دگماتیست حوزه‌های فقهی، این دین فقهانی و ولایتی و روایتی و حکومتی عامل شکست انقلاب ضد استبداد ۵۷ مردم ایران شد»؛ که برای فهم عظمت این انحراف عامل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران در اینجا و در این رابطه مجبوریم به تبیین پروسس تکوین و ظهور و فونکسیون اجتماعی و سیاسی و نظامی و تاریخی و اعتقادی پدیده القاعده - داعش که «سنن فقه حکومتی» با رویکرد ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب می‌باشد و به‌موازات ظهور اسلام فقهانی حکومتی رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران در ۴۰ سال گذشته شکل گرفته است (آن‌هم به‌صورت یک رویکرد، نه یک جریان سیاسی و مشتکی که نمونه خروار می‌باشد) بپردازیم.

علت انتخاب جریان القاعده - داعش به‌عنوان یک نمونه در این رابطه به این خاطر است که داعش در ادامه القاعده به‌عنوان جریان اعتقادی مسلمان جهادی تابع فقه حکومتی می‌باشند که مانند رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران در چارچوب اسلام فقهانی و روایتی و ولایتی دگماتیسم در اجرای شریعت فقهانی مورد اعتقاد خود توسط «فقه حکومتی» بر طبل «دین حکومتی» می‌کوبند. پر پیداست که «دین حکومتی» این‌ها با «دین جامعه‌ساز سیاسی» مورد اعتقاد اقبال و شریعتی متفاوت می‌باشد، چراکه در «دین حکومتی» این‌ها که همان «فقه حکومتی یا شریعت فقهانی حکومتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی» می‌باشد، آنچنانکه خمینی در کتاب «ولایت فقیه» بر آن تأکید می‌ورزد «عامل مشروعیت فقه حکومتی و فقیه حاکم روحانی دگماتیست حوزه‌های فقهانی بر جامعه و مردم و اردوگاه بزرگ مستضعفین در دوران ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام (در چارچوب



فراهم می‌باشد.

برای مثال در جامعه امروز ایران جریان مدعی مقابله نظامی - سیاسی با رویکرد داعش - القاعده تمام قد از رویکرد اسلام فقهاتی حکومتی و اسلام روایتی و اسلام دگماتیست حوزه‌های هزار ساله فقهی شیعه حمایت می‌کنند و خودشان از مدعیان و بنیان‌گذاران فقه حکومتی و دین حکومتی هستند که بر طبل مشروعیت آسمانی ولایت مطلقه فقیه بر مردم ایران در طول ۴۰ سال گذشته می‌کوبند؛ و امروز هم تمام قد از «اصل ولایت مطلقه فقهاتی در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران دفاع می‌کنند» و دین سیاسی و دین اجتماعی قرآن و اسلام عدالت‌خواهانه پیامبر اسلام و امام علی را در پای دین حکومتی و دین ولایتی و فقه حکومتی قربانی می‌کنند و توسط «فقه حکومتی» دگماتیست ولایتی نزدیک به چهل سال است که به «تبعیض و ستم جنسیتی و ستم سیاسی و ستم مذهبی و ستم قومیتی و ستم طبقاتی تحمیل شده بر جامعه ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مانند ارسطو در یونان قدیم مشروعیت آسمانی می‌بخشند.»

طبیعی است که در چنین دایره‌ای جنگ بین دو رویکرد (فرقه‌گرایانه شیعی و سنی) «فقه حکومتی» یک نبرد و جنگ هژمونیک می‌باشد که در ادامه تضاد بین دو قطب سیاسی فقه حکومتی شیعی تحت رهبری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران جهت هژمونی بر هلال شیعه در خاورمیانه و فقه حکومتی سنی تحت عنوان وهابی‌گری رژیم مرتجع عربستان سعودی جهت هژمونی بر بیش از یک میلیارد مسلمان سنی جاری و ساری شده است؛ بنابراین تا زمانی که جنگ جریان داعش - القاعده با رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه خاورمیانه در چارچوب یک نبرد نظامی - سیاسی خلاصه نکنیم و آن را جنگ هژمونیک در عرصه دو رویکرد فقه حکومتی ببینیم و در عرصه بین‌المللی در ادامه جنگ‌های نیابتی و جنگ‌های هژمونی‌طلبانه منطقه تحلیل کنیم، نه تنها در آینده رویکرد داعش قدرت بازتولید مجدد در اشکال مختلف دیگر دارد بلکه مهمتر از آن اینکه در آینده جنگ‌های امپریالیستی در منطقه به‌صورت نیابتی در چارچوب همین جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی و فقهاتی شیعه و سنی ادامه پیدا خواهد کرد. یادمان باشد که اوباما رئیس‌جمهور اسبق آمریکا در زمان حاکمیت خودش رسماً اعلام کرد که دخالت‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه دیگر مانند گذشته صورت تجاوز نظامی و اشغال مستقیم نخواهد داشت بلکه توسط جنگ‌های نیابتی ما اعمال مدیریت در منطقه خاورمیانه خواهیم کرد.

به هر حال در این رابطه است که داعش یا القاعده یا جریان‌های

فقهی - حکومتی که امروزه از آسیای جنوب شرقی تا شمال و غرب آفریقا گسترش پیدا کرده‌اند و همگی آن‌ها در ادامه حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران از سال ۵۸ مادیت پیدا کرده‌اند سنتز و مولود نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی می‌باشند که نخستین مولود نظریه شخصی «ولایت فقیه» خمینی فقه حکومتی است که از سال ۵۸ توسط خبرگان قانون اساسی (پیشنهادی سیدمحمود طالقانی) بدل به قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی گردید؛ و در سال ۶۸ طبق پیشنهاد خمینی در متمم قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی بدل به «اصل ولایت مطلقه فقهاتی» در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی شد که مطابق آن (طبق گفته خود خمینی) مقام عظمای ولایت حاکم بر مردم ایران نه تنها مشروعیت خودش را از آسمان می‌گیرد و نه تنها مقام عظمای فقاقت و ولایت حاکم بر مردم ایران پاسخگوی هیچ نهادی نمی‌باشد و نه تنها تمامی نهادهای ناظر بر مقام عظمای ولایت توسط خود ولی فقیه انتخاب می‌شوند و نه تنها بیش از ۸۰٪ توان مدیریتی و قدرت نظامی و انتظامی و قضائی و تقنینی و اقتصادی و اداری و سیاسی و مذهبی و اجرائی و تبلیغی و اطلاعاتی و امنیتی... در اختیار مقام عظمای فقاقت و ولایت می‌باشند و نه تنها مقام عظمای ولایت و فقاقت طبق گفته خمینی در کتاب «ولایت فقیه» از قدرت ولایت پیامبر اسلام برخوردار می‌باشد و نه تنها دایره گزینش مقام عظمای فقاقتی و ولایتی محدود به دایره روحانیت حوزه فقاقتی طرفدار اسلام فقاقتی خمینی در ایران می‌باشد بلکه مهمتر از همه اینکه آنچنانکه خمینی می‌گفت:

«مقام عظمای فقاقت و ولایت از قدرت خداوند برخوردار می‌باشد و می‌تواند حتی حکم به تعطیلی نماز و روزه و حج مردم هم بدهد.» البته آنچه که در این رابطه مهم می‌باشد اینکه به‌موازات نهادینه شدن فقه دگماتیست حکومتی از سال ۵۸ در ایران «فقه حکومتی در عرصه هژمونی سیاسی در منطقه خاورمیانه صورت فرقه‌گرایانه به خود گرفت» به‌خصوص از زمانی که خاورمیانه در عرصه استراتژی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با عمده شدن جایگاه اقتصادی و سیاسی منطقه اقتصادی - سیاسی و ژئوپلیتیک آسیای جنوب شرقی جایگاه درجه دوم پیدا کرد؛ و «پروژه خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی رژیم نژادپرست و تجاوزگر و کودکش اسرائیل همراه با تجاوز نظامی بوش پسر رئیس‌جمهور اسبق آمریکا شکست خورد و جنگ‌های نیابتی و هژمونی‌طلبانه بین دو رژیم مطلقه فقاقتی حاکم بر ایران و رژیم مرتجع عربستان سعودی در خدمت استراتژی امپریالیسم جهانی ماهیت امپریالیستی و ضد خلقی پیدا کردند که خروجی نهائی این استحاله‌ها در منطقه فقه حکومتی فرقه‌گرایانه شیعه و سنی بود که دارای ابعاد مختلف سیاسی و نظامی و فرهنگی و اعتقادی



شدند.»

مبارک به اوج خود رسید و در لیبی و سوریه همراه با تجاوز نظامی امپریالیستی به لیبی و سوریه و سقوط حکومت مستبد فذافی توسط جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا و تجزیه و تلاشی شدن وحدت ملی و جغرافیائی کشور لیبی و اوج‌گیری جنگ داخلی سوریه از بعد از دخالت نظامی رژیم‌های مرتجع منطقه و بلوک‌های مختلف جهان سرمایه‌داری از امپریالیسم آمریکا تا روسیه (این جنبش دموکراسی‌خواهانه و ضد استبدادی بهار عربی) گرفتار شکست همه‌جانبه گردید و همه این‌ها بستر ساز آن گردید تا تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا در دوران بوش پسر (جهت دستیابی به پروژه خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی رژیم متجاوز و نژادپرست و اشغال‌گر و کودک‌کش و تروریست دولتی اسرائیل) همراه با اشغال نظامی افغانستان و عراق و لیبی و دخالت نظامی در سوریه و یمن همچنین جنایت غیر قابل وصف اشغال‌گران نظامی امپریالیست جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به‌خصوص در عراق از سال ۲۰۰۳ و سالم ماندن ماشین نظامی ارتش صدام پس از فروپاشی شرایط جهت استحاله فقه حکومتی فرقه‌گرایانه جهادی سنی از مرحله القاعده به فرایند داعش در منطقه خاورمیانه فراهم بشود.

یادآوری می‌کنیم که تضاد بین القاعده و داعش به‌عنوان دو جریان مدعی رهبری فقه حکومتی فرقه‌گرایانه جهادی سنی در منطقه در این مرحله بازگشت پیدا می‌کرد به اعتقاد داعش جهت تکوین دولت اسلامی بر سان رویکرد فقه حکومتی فرقه‌گرایانه رژیم مطلقه فقه‌ای در ایران که البته در این رابطه القاعده (برعکس داعش از بعد از شکست طالبان در افغانستان توسط تجاوز نظامی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) به علت مطلق شدن تضادش با امپریالیسم آمریکا معتقد به تشکیل کشور و دولت اسلامی در کوتاه‌مدت در منطقه نبودند، چراکه تجربه القاعده از افغانستان طالبان برای این جریان روشن کرده بود که به علت مطلق شدن تضاد فقه حکومتی فرقه‌گرایانه جهادی سنی با جهان سرمایه‌داری و امپریالیسم آمریکا، جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا هر چند که حاضر به تحمل فقه حکومتی فرقه‌گرایانه سنی و شیعه دو رژیم حاکم بر ایران و عربستان می‌باشند اما در عرصه فقه جهادی حکومتی فرقه‌گرایانه سنی (به علت فراهم بودن بستر فراگیر شدن آن در کشورهای مختلف عربی منطقه) حاضر به تحمل کشور و حکومت فقه جهادی فرقه‌گرایانه سنی نمی‌شوند. □

ادامه دارد

البته همین جایگاه فقه حکومتی فرقه‌گرایانه دکماتیست از بعد از تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به منطقه در آغاز قرن بیست و یکم و به‌خصوص از بعد از حمله دوم امپریالیسم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و سرنگون کردن صدام حسین و جایگزین کردن رویکرد فرقه‌گرایانه فقه حکومتی شیعه عراق (که در پیوند تنگاتنگ با رویکرد فرقه‌گرایانه فقه حکومتی حاکم بر ایران بودند) و برخورد وحشیانه امپریالیسم آمریکا در زمان اشغال نظامی این کشور در عراق و سالم ماندن ماشین ارتش صدام حسین پس از انحلال آن توسط امپریالیسم آمریکا و تحمیل ستم مضاعف توسط دولت نوری مالکی عراق بر جامعه مذهبی تسنن عراقی شرایط برای ظهور نظامی - سیاسی هیولای داعش در منطقه فراهم ساخت؛ و بدین ترتیب بود که با ظهور داعش در منطقه فقه حکومتی فرقه‌گرایانه شاخه سنی منطقه که تا قبل از داعش به دو بخش فقه دولتی و هابی‌گری عربستان سعودی و فقه حکومتی جهادی القاعده تقسیم می‌شدند وارد فرایند نوینی شدند؛ زیرا شاخه جهادی فقه حکومتی سنی القاعده در دهه آخر قرن بیستم جهت مقابله با اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سابق با همدستی رژیم مرتجع عربستان سعودی و امپریالیسم جهانی تکوین پیدا کردند؛ و به همین دلیل جوهر اولیه فقه حکومتی جهادی القاعده ماهیت ضد کمونیستی داشتند که البته با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم و تک سواری هژمونی امپریالیسم آمریکا بر نظم جهانی و حاکمیت طالبان بر افغانستان در مرحله پسافروپاشی شوروی و پساشکست اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی شرایط جهت «مطلق شدن تضاد بین فقه حکومتی جهادی القاعده حاکم بر افغانستان در شکل طالبان و هژمونی مطلق جهانی امپریالیسم آمریکا در فرایند پسافروپاشی شوروی سابق فراهم گردید؛ و همین مطلق شدن تضاد بین القاعده و آمریکا باعث گردید تا فقه حکومتی جهادی فرقه‌گرایانه سنی القاعده که به‌موازات فقه حکومتی فرقه‌گرایانه شیعه از بعد از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران رشد کرده بودند موضع ضد آمریکائی پیدا کنند» که ماجرای ۱۱ سپتامبر آغاز قرن بیست یکم در کشور آمریکا و هدف قرار گرفتن ساختمان‌های نماد سرمایه‌داری جهانی دو قلو نیویورک و نماد نظامی آمریکا یعنی ساختمان پنتاگون در واشنگتن و در ادامه آن تجاوز نظامی و اشغال افغانستان توسط ناتو تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا همه و همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشند.

بر این مطلب بیافزاییم که مبارزات دموکراسی‌خواهانه و ضد استبدادی خلق عرب در نیمه دوم دهه اول قرن بیست و یکم که از تونس با فرار بن علی آغاز شد و سپس در مصر با سرنگونی





سخنی با مخاطبین آشنا

از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا تابستان ۶۷ با به راه انداختن جوی خون توسط تیغ و داغ و درفش شکنجه و زندان، تمامی آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های مدنی دستاورد انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران را به چالش کشید و انسداد مطلق سیاسی بر جامعه ایران حاکم کرد و توسط سرکوب سرنیزه‌های با جنبش‌های «پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ» کاری کرد که «نه تاک نشان ماند، نه از تاک نشان» و تمامی نیروهای «پیشرو و پیشاهنگ و پیشگام» یا قتل و عام کرد و یا در زندان‌های به بند کشانید و یا اینکه آواره کشورهای دیگر کرد. در نتیجه بدین ترتیب بود که از بعد از نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ توسط رژیم مطلقه فقهاتی، تمامی جنبش‌های افقی پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در رکود فراگیر و گسترده فرو رفتند.

در مزارآباد شهر بی‌تپش، وای جغدی هم نمی‌آمد بگوش

دردمندان بی‌خروش و بی‌فغان

خشمناکان بی‌فغان بی‌خروش

در مزارآباد شهر بی‌تپش دارها بر چیده خون‌ها شسته‌اند

هر چند که در برهه‌ای مثل خرداد ماه ۷۶ یا تیر ماه ۷۸ یا تابستان ۸۸ بخشی از جنبش‌های افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تلاش به بازسازی مجدد خود کردند، ولی سرکوب عریان حزب پادگانی‌خامنه‌ای و بی‌لیاقتی و عدم صلاحیت جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلب و رویکرد

۲ - دومین تفاوت شرایط تاریخی اجتماعی جامعه ایران در فرایند ۹ ساله گذشته نشر مستضعفین با فرایند ۵۸ و ۵۹ آرمان مستضعفین بازگشت پیدا می‌کند به «رکود و اعتلای جنبش‌های افقی و عمودی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران». به این ترتیب که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ به علت دوران پساانقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ مردم ایران و به علت عدم توانایی سردمداران صفر کیلومتر از راه رسیده موج‌سوار فقهاتی جهت نهادینه کردن فوری قدرت خود بر جامعه ایران در سال‌های ۵۸ و ۵۹ جنبش‌های پیشرو افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین که به عنوان عضله و بازوی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران عمل می‌کردند و جریان‌های عمودی جنبش سیاسی ایران همگی در فرایند اعتلای قرار داشتند. هر چند که جریان‌های سیاسی جنبش پیشاهنگی در سه مؤلفه مختلف چریک‌گرایانه رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائونیستی و تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی در این زمان به صورت فراگیر تلاش می‌کردند تا با انداختن تورهای خود به یارگیری و سربازگیری از این جنبش‌های رو به اعتلای پیشرو افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پردازند و به جای اینکه «حرکت عمودی خود را در حرکت افقی جنبش‌های پیشرو افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حل کنند، تلاش می‌کردند تا آن جنبش‌ها را از استقلال حرکتی و اجتماعی و تاریخی خود خارج نمایند و در دایره استراتژی پیشاهنگی خود درآورند.»

آنچنانکه به مرور زمان با سلطه استراتژی پیشاهنگی بر این جنبش‌های پیشرو افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین، رفته رفته دوران استقلال و اعتلای این جنبش‌های افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به پایان رسید و به موازات مطلق شدن تضاد بین استراتژی پیشاهنگی تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق از ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی در سال‌های ۵۸ و ۵۹ توانسته بود دوران نهادینه کردن قدرت خود طی نماید، در نتیجه از آغاز سال ۶۰ به دنبال بسترسازی جهت سرکوب جنبش‌های افقی پیشرو و سرکوب جریان‌های عمودی پیشاهنگ و پیشگام جنبش سیاسی ایران، این رژیم جهت تثبیت موجودیت خودش (البته سازمان مجاهدین خلق از ۳۰ خرداد توسط مطلق کردن و آنتاگونیست کردن تضاد خود با رژیم مطلقه فقهاتی، این شرایط ناخواسته برای سرکوب همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی فراهم کرد).



غلط سردمداران بخشی از جنبش افقی جامعه ایران که معتقد به تغییر از بالا توسط جناح‌های درونی قدرت حاکمیت مطلقه فقهاتی بودند، باعث شکست و رکود دوباره این جنبش‌ها گردید.

در نتیجه همین امر باعث گردید تا برعکس دوران آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۸ و ۵۹ که تمامی جنبش‌های افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دوران اعتلای خود را سپری می‌کردند، در دوران ۹ ساله حیات سیاسی نشر مستضعفین به خصوص از بعد از شکست جنبش سبز (در سال ۸۸) تمامی جنبش‌های افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دوران رکود تشکیلات سوز و آگاهی سوز و حرکت سوز خود را سپری کنند و باز همین امر باعث گردید تا برعکس سال‌های ۵۸ و ۵۹ آرمان مستضعفین، در ۹ سال گذشته حیات سیاسی نشر مستضعفین مخاطبین آشنای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مانند ستاره‌های سهیل در آسمان دودآلود ایران بشوند.

یادمان باشد که فونکسیون اندیشه‌های رویکرد تصوف‌گرایی و لیبرالیستی که به خصوص از بعد از پایان جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم صدام حسین توسط حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - در جامعه ایران از سر گرفت، اخته کردن (جامعه ایران و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و نیروهای پیشگام و پیشاهنگ) از مبارزه بود، زیرا معنای «اخته کردن» در دیسکورس سیاسی تاریخی جامعه ایران عبارت است از «حفظ فیزیک همراه با تغییر فونکسیون آن» (و در این رابطه بوده است که در جنگ قدرت بین سلاطین و شاهزاده‌های گذشته تاریخ ایران، سلاطین مسلط بر قدرت برای بیمه کردن قدرت خود، افرادی که بیم آلترناتیوی از آنها می‌رفت اخته می‌کردند تا با حفظ فیزیک آنها، فونکسیون فیزیولوژیک آنها را تغییر دهند). کاری که حسین حاجی فرج دباغ از بعد از جدائی از قدرت حاکم و از بعد از پایان یافتن پروژه کودتای فرهنگی‌اش در دانشگاه‌های ایران که از دوم اردیبهشت ۵۹ آغاز شد و تا سال ۶۳ تحت مدیریت او ادامه پیدا کرد و در طول این مدت بیش از ۵۷ هزار دانشجوی مبارز سیاسی از کل ۱۵۰ هزار دانشجوی آن زمان دانشگاه‌های ایران اخراج کردند (که یا به زندان‌ها افتادند و تا نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ به گورستان‌های آباد شده ایران رفتند و یا اینکه آواره سرزمین‌های بیگانه گشتند) و بیش از دو سوم از هفت هزار اساتید دانشگاه در آن زمان به علت سیاسی و مبارز و رادیکال بودند، از دانشگاه‌ها تصفیه گشتند و آواره و پاسیف و زندان و کشته شدند و بدین ترتیب بود که در ادامه آن جهت فقهاتی کردن دانشگاه‌ها از بعد از حذف فیزیکی دانشجویان و اساتید مبارز دانشگاه‌های ایران، حسین حاجی فرج

دباغ توسط کودتای نرم‌افزاری کوشید با وارد کردن اسلام فقهاتی در شکل کلاسه شده درسی، اقدام به کودتای نرم‌افزاری فقهاتی در دانشگاه‌های ایران بکند.

لذا در این رابطه بود که از بعد از اخته کردن نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دانشگاه‌های ایران و از بعد از اینکه سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی و مقام عظمای ولایت حاضر نشد حتی به اندازه حسینعلی راشد دوران شاه و پهلوی برای او ارزش قائل بشود و با فرستادن سیدعلی خامنه‌ای به رادیو تلویزیون، خمینی دستور داد تا صدای اسلام صوفیانه او را در رادیو و تلویزیون رژیم مطلقه فقهاتی قطع کنند و از بعد از فوت خمینی با خروج از نظام مطلقه فقهاتی (امسبت کردیا، اصحبت عربیا) کوشید «پروژه اخته کردن» نرم‌افزاری و سخت‌افزاری گذشته دانشگاه‌های ایران در جریان کودتای فرهنگی (۵۹ تا ۶۳) به عرصه جامعه ایران بکشاند و در فرایند پساجنگ رژیم مطلقه فقهاتی با صدام حسین که جامعه ایران آماده هر گونه رویکرد دنیاگریز و سیاست‌گریز و جامعه‌گریز و پاسیفیسم بود، او پروژه اخته کردن جامعه ایران را از سر گرفت که در این رابطه از آنجائیکه بزرگترین سد و مانع او اسلام جامعه‌ساز و مسئولیت‌آفرین تطبیقی معلم کبیرمان شریعتی و اقبال بود، در ابتدا کوشید در کادر مثلث سیاه جهانی (داریوش شایگان و سیدحسین نصر و حسین حاجی فرج دباغ) توسط شعار «مبارزه با ایدئولوژیک کردن اسلام و دین توسط شریعتی» به جنگ نرم‌افزاری با اندیشه‌های شریعتی رفت و از بعد از فراغت از اخته نرم‌افزاری اندیشه شریعتی توسط مطلق کردن «کوبریات» شریعتی بود که به جنگ اندیشه جامعه‌سازانه و مسئولیت‌آفرین معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری رفت، اما برعکس رویکرد شریعتی‌سیتزانه او (که در کادر مبارزه با ایدئولوژی کردن دین صورت گرفت)، او جهت اخته کردن نرم‌افزاری اندیشه‌های جامعه‌سازانه و مسئولیت‌آفرین محمد اقبال لاهوری، به جای تاکتیک «خوب حمله کردن به اندیشه شریعتی، از تاکتیک بد دفاع کردن استفاده کرد» و از طریق «مطلق کردن بعد تجربه باطنی اندیشه‌های اقبال در کادر رویکرد دنیاستیز و جامعه‌گریز و مسئولیت‌گریز و اراده‌ستیز اسلام صوفیانه مولوی و حافظ و به خصوص امام محمد غزالی و دیگر سردمداران اسلام صوفیانه قرن‌های چهارم و پنجم و عمده کردن اقبال شاعر در برابر اقبال مصلح که معلم کبیرمان شریعتی در دوران پنج ساله جنبش ارشاد خود بر آن اهتمام می‌ورزید» و در ادامه این دو پروژه نرم‌افزاری بود که او جهت اخته کردن نرم‌افزاری جامعه ایران، اسلام جامعه‌سازانه پیامبر اسلام (توسط «خواب‌نامه خواندن قرآن» و فردی دانستن تجربه دینی یا وحی

نبوی پیامبر اسلام) به چالش کشید؛ و با تبیین برتری تجربه صوفیانه و باطنی مولوی و حافظ و دیگر صوفیان حتی امام محمد غزالی، بر تجربه دینی یا وحی نبوی پیامبر اسلام و تبیین فلسفی وحی نبوی پیامبران ابراهیمی در چارچوب نومن و فنومن کانت و غیر قابل فهم دانستن جوهر نهائی وحی نبوی پیامبران، حتی برای خود پیامبران ابراهیمی و مطلق کردن جایگاه پیامبر در عرصه وحی نبوی و تجربه دینی نسبت به خداوند، کل اسلام جامعه‌سازانه پیامبر اسلام را اخته کرد؛ و با وام گرفتن از مهدی بازرگان (ورشکسته سیاسی آخر عمر) که «تنها هدف بعثت انبیاء خدا و آخرت» تبیین می‌کرد، اسلام را دین آخرت تبیین کرد، نه مانند اقبال و شریعتی دین جامعه‌سازانه.

بدین ترتیب بود که او از بعد از فوت خمینی در چارچوب پروژه اخته کردن جامعه ایران منهای مبارزه با اقبال و شریعتی، توسط مبارزه با اسلام مسئولیت‌آفرین و جامعه‌سازانه و منهای اخته کردن اسلام جامعه‌ساز پیامبر اسلام توسط «خواب‌نامه خواندن قرآن» و فردی دانستن تجربه دینی پیامبر اسلام و نومن دانستن و غیر قابل فهم دانستن جوهر وحی نبوی پیامبران ابراهیمی تلاش کرد تا توسط تبلیغ رویکرد لیبرالیستی در جامعه ایران در مؤلفه‌های مختلف لیبرالیست فلسفی و لیبرالیست سیاسی و لیبرالیست اخلاقی و لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیست اقتصادی رویکرد فردگرایانه در جامعه جنگ‌زده و تصوف‌زده و فقه‌زده و سنت‌زده ایران پساجنگ تبلیغ کرد، البته در این رابطه او برای دستیابی به اهداف شوم خود به درستی فکر می‌کرد، چراکه حسین حاجی فرج دباغ به هر حال دریافته بود که برای اخته کردن جامعه ایران و برای اخته کردن جنبش‌های «پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ» جامعه ایران باید قبل از هر چیز انگیزه مبارزه کردن را از «جامعه و روشنفکر و پیشگام و پیشرو و پیشاهنگ» بگیریم، چراکه در صورتی که جامعه و جریان و فردی انگیزه مبارزه کردن به صورت علمی و فلسفی و تاریخی و اجتماعی حاصل کرده باشد، هر چند در عرصه مکانیزم مبارزه گرفتار حرکت زیگزگی هم بشوند، هرگز تسلیم نخواهند شد و هرگز تن به عاقبت‌طلبی و پاسفیسیم نخواهند داد؛ و کار بزرگی که پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی برای بشریت تصوف‌زده هند شرقی و بشریت فلسفه‌زده (یونانی ارسطویی و افلاطونی سترون شده) کرد این بود که با استحاله دین به عنوان یک امر مجرد اعتقادی، به یک امر جامعه‌سازانه تاریخی - اجتماعی (به قول نهرو) بشریت را دچار یک تحول کیفی تاریخی کرد؛ و کار بزرگی که شریعتی در جامعه ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ کرد این بود که دین سنتی فقه‌زده را توسط پروژه بازسازی دینی خود یا توسط اسلام

تطبیقی خود بدل به حرکت فراگیر اجتماعی کرد و اسلام روایتی حوزه‌های فقهاتی که در طول تاریخ توسط احادیث جعلی بر خرافات تاریخی و اجتماعی رنگ تقدس زده بودند توسط شعار «اسلام منهای روحانیت» به چالش همه جانبه گرفت و بدین ترتیب بود که شریعتی توانست دین فقهاتی و روایتی و زیارتی که در جامعه ایران به صورت یک امر سنتی و سکون‌زا و تخریری درآمد بود، بدل به یک نیروی عظیم اجتماعی بکند. همان کاری که پیامبر اسلام در قرن هفتم در جهان تصوف‌زده هند شرقی و فلسفه‌زده یونانی ارسطویی و فقه‌زده تورات تحریف شده کرد.

لذا به همین دلیل حسین حاجی فرج دباغ جهت اخته کردن جامعه و روشنفکران و جنبش‌های پیشرو ایران و جهت نابود کردن انگیزه مبارزه در آنها به صورت نرم‌افزاری تلاش کرد تا:

اولاً توسط رویکرد لیبرالیسم در مؤلفه‌های مختلف آن، از آنجائیکه لیبرالیسم در چارچوب آزادی‌های فردی و حقوق و اختیار فردی حقوق اجتماعی را تعریف می‌نماید و توسط مشروعیت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بستر ساز سرمایه‌داری در اشکال مختلف آن می‌باشد، بی‌شک نخستین فونکسیون رویکرد لیبرالیستی او، جامعه‌سنجی و بی‌انگیزه کردن در عرصه مبارزه تغییر ساز اجتماعی نیروها بود.

ثانیاً توسط تبلیغ اسلام صوفیانه جامعه‌گریز و اختیارسنجی و فردگرایانه و درون‌گر از امام محمد غزالی تا مولوی و حافظ بدون تردید فونکسیون چنین اسلامی در جامعه ایران پساجنگ فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده و سنت‌زده پساقوت خمینی و پساده ۶۰ و پساتابستان ۶۷ و غیره ایران، جز بی‌انگیزگی در عرصه مبارزه اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی، ره‌آوردی برای مردم نگون‌بخت ایران نداشت.

ثالثاً توسط تبلیغ اسلام آخرت‌گرا و دنیاگریز (مهدی بازرگان ورشکسته سیاسی آخر عمر) آنچنانکه در مراسم ختم بازرگان در حسینیه ارشاد او اعلام کرد، «بزرگترین دستاورد مهدی بازرگان برای او کتاب تنها هدف بعثت انبیاء خدا و آخرت می‌باشد»، چرا که در این کتاب یا کنفرانس یا سخنرانی، مهدی بازرگان با نفی تمامی اندیشه جامعه‌سازانه گذشته اسلام خود به عنوان یک ایدئولوژی، موضوع هدف بعثت پیامبران ابراهیمی را محدود و محصور به آخرت می‌کند. پر پیداست که فونکسیون چنین رویکردی به اسلام در جامعه امروز نفی انگیزه مبارزه جهت تغییر اجتماعی می‌باشد. □

ادامه دارد

«صد شماره نشر مستضعفین» و «صدمه تلاش برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در پیشخوان داوری و نقد نظر همگان

توضیح اینکه در استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین برای تست و تجربه و آزمون بحث‌های تئوریک و سیاسی، باید ببینیم که آن بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی تا چه اندازه توانسته‌اند، در عرصه عملی و نظری سازمان‌گری یا سازماندهی یا تشکیلاتی به صورت افقی یا عمودی یا موازی خود را نشان بدهند.

در خصوص صد شماره گذشته نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، از آنجائیکه در یک تقسیم بندی کلی می‌توانیم تمامی بحث‌های مطرح شده در صد شماره گذشته نشر مستضعفین را به سه دسته بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی و بحث‌های سازمان‌گرایانه در عرصه استراتژی و تاکتیک تقسیم نماییم، نخستین سوالی که در چارچوب نقد صد شماره گذشته نشر مستضعفین مطرح می‌شود اینکه بحث‌های تئوریک و سیاسی صد شماره گذشته نشر مستضعفین تا چه اندازه در پیوند ارگانیک با بحث‌های سازمان‌گرایانه نشر مستضعفین می‌باشند؟ و تا چه اندازه بحث‌های تئوریک و سیاسی صد شماره گذشته نشر مستضعفین توانسته است سنتز خود را در عرصه استراتژی سازمان‌گرایانه جنبشی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به نمایش بگذارد؟ در پاسخ به این دو سؤال باید قبل از هر چیز عنایت داشته باشیم که در یک حرکت سازمان‌گرایانه و تشکیلاتی اوج فاجعه آنجا است که بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی و بحث‌های سازمان‌گرایانه و تشکیلاتی منفک از یکدیگر و به صورت مکانیکی رشد نمایند. در آن صورت باید داوری نهائی ما

به هر حال عامل اصلی انشعاب مستمر و بی در پیکر جریان‌های سیاسی داخل و خارج ریشه در همین تشکیلات هر می یکطرفه تکوین یافته از بالا به پائین دارد که خود عامل سکتاریست نسبت به جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود. توجه داشته باشیم که بدون سازماندهی افقی و یا موازی یا جنبشی، امکان دستیابی به نظام شورائی فراگیر تکوین یافته از پائین وجود ندارد و این تنها «نظام شورائی حکومتی است» که به صورت هر می و دستوری (آنچنانکه امروز در جامعه ایران شاهدان هستیم) می‌تواند از بالا به پائین جاری و ساری گردد. همان نظام شورائی حکومتی که باعث گردید تا در اواخر قرن بیستم بستر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را فراهم سازد.

۳ - منظور از «تئوری سازمانی مشخص» اشاره به مقالاتی از نشر مستضعفین است که در آنها تلاش کردیم تا جهت سازماندهی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به «تعیین وظایف حداقلی و تاکتیکی بپردازیم»، چرا که قطعاً وظایف حداقلی بسترساز سازماندهی تاکتیکی می‌شود و در چارچوب سازماندهی تاکتیکی است که موضوع آئین نامه‌های تاکتیکی سازماندهی مطرح می‌گردد.

باری در عرصه «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین» باید سه مؤلفه بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی و بحث‌های تشکیلاتی یا سازمان‌گرایانه در پیوند ارگانیک با یکدیگر قرار گیرند و قطعاً تا زمانیکه بحث‌های تشکیلاتی و سازمان‌گرایانه در عرصه استراتژی جنبشی سنتز بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی نباشند، یا به عبارت دیگر تا زمانیکه در عرصه «استراتژی سازمان‌گرایانه بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی مولد بحث‌های تشکیلاتی در یک حرکت سازمان‌گرایانه نشوند، آن بحث‌های تئوریک و آن بحث‌های سیاسی هر چه که می‌خواهند باشند، چه آسمانی باشند و چه زمینی، بحث‌های سترون می‌باشند که فونکسیون این بحث‌های سترون تئوریک و سیاسی در هر حرکت سازمان‌گرایانه فقط و فقط تفسیر برای تفسیر خواهد بود که تنها ارزش نشخوار کردن ذهنی و فکری دارند، نه بیشتر از آن و این بزرگترین آفتی است که یک حرکت سازمان‌گرایانه در هر شرایطی تهدید می‌نماید، چرا که اصل ثابت و آغازین هر حرکت سازمان‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین، باید این باشد که «در آن تشکیلات و حرکت بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی در راستای تغییر است نه تفسیر ذهنی و مجرد صرف» و صد در صد نماد و الگوی تغییر در پروسس سازمان‌گرایانه جنبشی همان حرکت سازمان‌گرایانه می‌باشد.



آن باشد که صد در صد آن تشکیلات و حرکت سازمان‌گرایانه دچار بحران و انشعاب و سکتاریست و نابودی می‌شود. البته عکس آن هم صادق است. یعنی اگر در یک حرکت سازمان‌گرایانه بحث تشکیلاتی و سازمانی مولود بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی نباشد، آن بحث تشکیلاتی و سازمانی هر قدر هم که قوی باشند و صورت وارداتی داشته باشند، «جز پراگماتیسم صرف حاصل دیگری نخواهد داشت.»

برای مثال اگر با نگاهی اجمالی بحث‌های سازمانی و تشکیلاتی هر می و یکطرفه بالا به پایین، جریان‌های چریک‌گرای دهه ۴۰ و ۵۰ جامعه ایران مورد کالبد شکافی عملی و نظری قرار دهیم، بی‌شک وجه مشترک تمامی تئوری‌های سازمانی استراتژی چریک‌گرائی مدرن دهه ۴۰ و ۵۰ جامعه ایران خلاء بین سه حلقه بحث‌های تئوریک و بحث‌های سیاسی و بحث سازمانی جریان‌های مختلف رویکرد چریک‌گرائی مدرن دهه ۴۰ و ۵۰ جامعه ایران می‌باشد. برای فهم این موضوع باید عنایت داشته باشیم که تئوری سازمانی هر می تمامی تشکیلات جریان‌های مختلف چریک‌گرای دهه ۴۰ و ۵۰ ایران صورتی یکسان داشته است، گرچه در عرصه بحث تئوری و سیاسی و حتی خود استراتژی بین جریان‌های چریک‌گرای دهه ۴۰ و ۵۰ جامعه ایران اختلاف‌های جدی در سه مؤلفه مختلف چریک‌گرای مذهبی و چریک‌گرای غیر مذهبی و چریک‌گرای ملی و منطقه‌ای و قومی وجود داشته است، اما هرگز این اختلاف بحث‌های تئوری و بحث‌های سیاسی جریان‌های مختلف چریک‌گرا نتوانست به تفاوت در بحث‌های سازمانی و تشکیلاتی در جریان‌های چریک‌گرای دهه ۴ و ۵۰ جامعه ایران بیانجامد.

به همین دلیل شاهد بودیم که چه آنها که حتی در عرصه استراتژی مانند مسعود احمدزاده معتقد بودند که «چریک خود یک حزب است» و «چریک‌گرائی هم استراتژی است و هم تاکتیک» و «موتور کوچک باید موتور بزرگ را به حرکت درآورد» و چه «محمد حنیف نژاد که معتقد به توحید و مذهب بود» و در عرصه استراتژی اعتقاد داشت که «حرکت باید از شهر به روستا» کشانیده شود و «چریک‌گرائی باید به ارتش خلقی بیانجامد» و «ارتش خلقی تنها توسط توده‌ای و فراگیر شدن مبارزه ممکن می‌گردد»، تئوری سازمانی و تشکیلاتی هر می و از بالا به پایین هر دو صورتی یکسان داشته است که همین امر می‌رساند که در این جریان‌ها هیچگونه پیوستگی ارگانیکی و سنتزی و دیالکتیکی بین بحث‌های تئوریک و سیاسی و سازمانی وجود نداشته است.

در نتیجه وقتی شما با این واقعیت روبرو می‌شوید، دیگر نمی‌توانید مثلاً جریان کودتا اپورتونیستی ۵۴ - ۵۵ تشکیلات مجاهدین خلق و کشتار بی‌رحمانه و خاننازه درون تشکیلاتی این سازمان مثل ترور مجید

شریف واقفی یا ترور مرتضی صمدی لباف یا خیانت وحید افراخته و تقی شهرام در چارچوب تئوری سازمانی تبیین تئوریک تشکیلاتی بکنید، چراکه از هر دری که وارد بشوی آنها به تو پاسخ می‌دهند که لازمه تشکیلات هر می و نظامی استراتژی چریکی در آن فضای اختناق و سرکوب نقد و حذف می‌باشد.

اینجاست که می‌بینیم حتی همان جریان‌های پیشاهنگی که اینگونه حرکت‌های خاننازه درون تشکیلاتی را محکوم کرده‌اند، مبنای محکوم کردن آنها یک مبنای اخلاقی یا حداکثر سیاسی می‌باشد و هیچکدام نتوانسته‌اند در چارچوب مبنای تئوریک سازمانی و تشکیلاتی پس از تبیین تئوریک آن اعمال، اینگونه حرکت‌ها را محکوم کنند و نتیجه‌گیری کنند که در یک تشکیلات هر می که هیچگونه نهاد تصمیم‌گیری دموکراتیک و شورائی وجود ندارد و همیشه فرد می‌تواند در عرصه تصمیم‌گیری تشکیلاتی توسط نردبان هژمونیک حرف و عقیده خود را به جمع و تشکیلات به صورت یکطرفه و از بالا به پایین تحمیل نماید، اینگونه آفات در چنین تشکیلاتی امری طبیعی خواهد بود.

به هر حال در این رابطه است که تا زمانیکه پیوند سنتزی و دیالکتیکی و ارگانیک بین بحث‌های تئوریک و سیاسی و سازمانی در یک حرکت حاصل نشود هرگز نمی‌توان در آن استراتژی سازمان‌گرایانه نهاد دموکراتیک تشکیلاتی مثل «کنگره دموکراتیک» یا «کمپته مرکزی دموکراتیک» یا «بحث‌های پلمیک درون تشکیلاتی شورائی و دموکراتیک» و غیره به صورت پایدار ایجاد کرد. بر این مطلب بیافزاییم که هرگز و هرگز در یک حرکت سازمان‌گرایانه ما نمی‌توانیم به صورت مکانیکی تئوری سازمانی از یک جریان درون مرزی یا برون مرزی در حال و یا در گذشته وام بگیریم.

به همین دلیل بسیار تجربه شده است که یک مکانیزم و تئوری تشکیلاتی در یک جریان حزب‌گرایانه می‌تواند دارای فونکسیون دموکراتیک باشد اما همان مکانیزم و تئوری مکانیکی در شرایطی دیگر دارای فونکسیون دسپاتیزم باشد. قابل ذکر است که در این رابطه بین اصل و نظریه و مکانیزم تفاوت زیادی وجود دارد. برای مثال «شورا اصل است نه مکانیزم» و یا «رهبری جمعی اصل است» و «انتخاب از پایین اصل است نه نظریه». اما «تعدد نظر در درون و وحدت عمل در برون نظریه است، نه اصل». طبیعی است که برای دستیابی به نظر باید این نظر به صورت سنتزی و دیالکتیکی از دل بحث‌های تئوریک

و سیاسی حاصل بشود. □

پایان



مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۱۷

مبانی تئوریک مدل سیاسی - اجتماعی:

«دموکراسی - سوسیالیستی»

ی‌شک باید علت و دلیل تمامی انحرافات ۷۶ ساله حزب توده، همان مدل سیاسی اجتماعی اردوگاهی‌اش تعریف کنیم؛ که در چارچوب مدل اردوگاهی این حزب بود که حزب توده در ۷۶ سال گذشته پیوسته تلاش کرده تا حرکت‌های نظری و عملی خودش را مطابق آن تعریف نماید.

مثال سومی که در رابطه با اهمیت جایگاه «مدل سیاسی - اجتماعی» می‌توانیم مطرح کنیم مثال حیات سیاسی ۴۰ ساله گذشته سازمان مجاهدین خلق است؛ که از بعد از انقلاب ۵۷ به موازات آزادی نیروهای این سازمان از زندان رهبران آزاده شده این سازمان کوشیدند تا به بازتولید دوباره این سازمان در جامعه آن روز ایران بپردازند؛ و از همان آغاز توسط «مدل سیاسی - اجتماعی» کسب قدرت سیاسی از هر طریقی که شده، این سازمان کوشید تا استراتژی و تاکتیک‌های محوری حرکت خود را تعریف نماید. لذا تمام فعالیت نظری و عملی چه تاکتیکی و چه استراتژی خودشان از فردای انقلاب بهمن ۵۷ در این چارچوب و این مدل و در راستای کسب قدرت سیاسی از هر طریق که شده تعریف می‌کردند.

آنچنانکه در آغاز با تکیه بر شکاف بین طالقانی و خمینی و بعداً با ضد امپریالیست خواندن خمینی و معرفی کردن او به عنوان کاندیدای اولین رئیس جمهوری و بالاخره شرکت در انتخابات تعیین نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی و حمایت شبانه روزی از خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا و تکیه بر بنی صدر و تشکیل میلیشای نظامی و ورود به فاز نظامی از سال ۶۰ و پیوند با رژیم صدام و انقلابی خواندن جریان داعش در زمان اشغال موصل و بالاخره تا امروز که تلاش می‌کنند تا توسط تکیه بر جناح‌های جنگ طلب امپریالیست آمریکا و تشویق و بسترسازی جهت حمله نظامی آمریکا به ایران، بر دینامیزم برون به جای دینامیزم درونی تکیه کنند، همه این فراز و فرود سازمان مجاهدین خلق در طول ۴۰ سال گذشته تنها و تنها مولود همان

مثال دومی که در این رابطه می‌توانیم بزنیم مثال تاریخ ۷۶ ساله حزب توده (از شهریور ۲۰ تا به امروز) و تاریخ یکساله فرقه دموکرات پیشه‌وری (از ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵) در آذربایجان است؛ که به علت اینکه هر دو اینها از «مدل سوسیالیسم اردوگاهی یا سوسیالیسم دولتی» پیروی می‌کردند، همین امر باعث گردید تا به قول خلیل ملکی: «از انترناسیونالیسم مدل اردوگاهی، مورد اعتقاد این دو گروه، ناسیونالیستش نصیب شوروی بشود و انترش نصیب حزب توده و فرقه دموکرات جعفر پیشه‌وری گردد.»

آنچنانکه دیدیم جعفر پیشه‌وری بعد از یکسال که توسط استالین بر آذربایجان فرمانروائی کرد، یعنی درست در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ توسط استالین منصوب شد و در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ به دستور کنسولگری روسیه در تبریز، ایران را به سوی باکو ترک؛ و البته بعداً هم در آنجا توسط تصادف ساختگی، به دستور استالین به قتل رسید. عین همین ماجرای جعفر پیشه‌وری و فرقه دموکرات آذربایجان در طول ۷۶ ساله گذشته نصیب حزب توده شده است، چراکه حزب توده هم از همان آغاز تکوین حیات سیاسی خودش، کوشید در چارچوب مدل سیاسی اجتماعی اردوگاهی شوروی حرکت کند. لذا در همین رابطه بود که چه در دهه ۲۰ در مبارزه با حرکت ضد استعماری دکتر محمد مصدق، در چارچوب ملی کردن صنعت نفت، توسط شعار موازنه منفی در رابطه با دو اردوگاه سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا و اردوگاه سوسیالیسم دولتی تحت هژمونی اتحاد جماهیر شوروی، حزب توده در چارچوب مدل اردوگاهی خود، تلاش می‌کرد توسط طرح شعار موازنه مثبت، در برابر شعار موازنه منفی دکتر محمد مصدق نفت شمال ایران را در خدمت شوروی قرار دهد؛ و در روز ۲۸ مرداد ۳۲ (به علت اینکه دستور حضور این حزب در مبارزه با کودتای امپریالیستی - ارتجاع مذهبی - دربار بر علیه مصدق، از طرف شوروی صادر نشده بود) غایب شد؛ و از بعد از کودتا ۲۸ مرداد در دهه ۳۰ فرار را بر قرار ترجیح دادند و به مام وطن اولیه خود، یعنی کشورهای اردوگاه سوسیالیست دولتی تحت هژمونی شوروی برگشتند؛ و تا سال ۵۷ مقیم آنجا بودند.

از بعد از انقلاب ۵۷ به ایران بازگشتند و در حمایت ارتجاع مذهبی حاکم، در چارچوب همان مدل اردوگاهی خود، حزب توده‌ای که در دهه ۲۰ تا ۳۲ نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق را یک جریان وابسته امپریالیستی تعریف و تبیین می‌کرد، از سال ۵۸ رژیم مطلقه فقهاتی را یک رژیم ضد امپریالیستی تعریف کرد و لذا تا آنجا در حمایت این رژیم پیش رفت که از بعد از ۶۰ خرداد ۶۰ حتی به همکاری امنیتی با دستگاه‌های امنیتی و سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی جهت سرکوب جریان‌های رادیکال جنبش سیاسی ایران پرداختند.

باری، در این رابطه است که اگر بخواهیم به آسیب‌شناسی ۷۶ ساله این حزب بپردازیم،

مدل انحرافی کسب قدرت سیاسی از هر طریق که شده می‌باشد. طبیعی است که تا زمانیکه سازمان مجاهدین خلق در چارچوب این مدل حرکت کنند، هرگز نمی‌توانند جهت آسیب‌شناسی جدی گذشته خود، برخورد نجات‌بخشی داشته باشند.

با طرح این سه مثال و سه نمونه از مدل‌های مختلف سیاسی اجتماعی تلاش کردیم تا اهمیت جایگاه مدل سیاسی - اجتماعی در عرصه تعریف استراتژی و تاکتیک و تئوری‌های راهبردی مشخص سازیم؛ و از اینهمه چارچوبی سازیم تا به جایگاه مدل «دموکراسی - سوسیالیستی» مورد ادعای خود پی ببریم؛ و در این رابطه بر این حقیقت تکیه و پافشاری کنیم که از دیدگاه نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، تنها مدلی که می‌تواند تمامی ایده‌های پراکنده اقبال و تمامی ایده‌های پراکنده شریعتی و حرکت نظری و عملی ۴۱ آرمان مستضعفین به مرحله سنتزی و استحاله به گفتمان امروز جامعه ایران برساند، فقط فقط تکیه بر مدل «دموکراسی - سوسیالیستی» است.

به همین دلیل است که از نظر نشر مستضعفین تمامی راه‌هایی که غیر از تکیه بر مدل دموکراسی - سوسیالیستی بخواهند به آرایش اندیشه‌های اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین بپردازند، قطعاً و جزماً به بن بست خواهند رسید؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که تنها مسیر هم‌گرائی و سازمان‌گری جنبش نظری و عملی اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین، در جامعه امروز ایران، تکیه بر مدل دموکراسی - سوسیالیستی می‌باشد.

در نتیجه تلاش جهت گفتمان‌سازی از دموکراسی - سوسیالیستی به عنوان یک گفتمان کشور و منطقه‌ای و جهانی مهمترین وظیفه‌ای می‌باشد که امروز به صورت نظری و عملی می‌تواند بر دوش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باشد؛ زیرا توسط مدل دموکراسی - سوسیالیستی هم می‌توانیم، با بحران حاکم بر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برخورد تئوریک و نظری و عملی بکنیم و هم می‌توانیم برای حل بحران حاکم بر اپوزیسیون داخل و خارج کشور، درمانی پیدا کنیم و هم می‌توانیم بحران استراتژی و تئوریک نیم قرن گذشته حاکم بر جریان‌های جنبش سیاسی ایران مرهم بنهیم و هم می‌توانیم در خلاء تئوریک بعد از فروپاشی سوسیالیسم دولتی، در برابر تهاجم لجام گسیخته لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، در عرصه بین‌المللی به طرح آترناتیوی پایدار بپردازیم؛ و هم می‌توانیم در چارچوب مدل دموکراسی - سوسیالیستی، آزادی‌های آرمایی بشر را به سه مؤلفه:

۱ - آزادی‌های سیاسی.

۲ - آزادی‌های اجتماعی.

۳ - آزادی‌های مدنی، تقسیم نمائیم و توسط آن به آرایش این سه مؤلفه از آزادی‌ها بپردازیم و به برتری و اولویت آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های مدنی بر آزادی‌های اجتماعی رأی بدهیم و مرز بین دموکراسی - سوسیالیستی و دموکراسی - لیبرالیستی جهان سرمایه‌داری مشخص کنیم و مبارزه با نابرابری‌های

اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و حقوق مولود نظام سرمایه‌داری، بر مبارزه مکانیکی و پوپولیستی با فقر او لویت بدهیم و هر گونه مبارزه مکانیکی با فقر خارج از مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و حقوق مولود نظام سرمایه‌داری، محتوم به شکست بدانیم و دموکراسی - سوسیالیستی را اجتماعی کردن قدرت در سه مؤلفه مختلف سیاسی و اقتصادی و معرفتی در عرصه مبارزه سلبی و ایجابی با زر و زور و تزویر تعریف نمائیم و خود دموکراسی را فی نفسه به سه مؤلفه:

۱ - دموکراسی سیاسی.

۲ - دموکراسی اقتصادی یا سوسیالیسم.

۳ - دموکراسی معرفتی یا پلورالیزم تقسیم نمائیم و به این سؤال پاسخ تئوریک بدهیم که «دموکراسی پایدار» در هر جامعه‌ای تنها در گر و تحقق «دموکراسی - سوسیالیستی» در آن جامعه می‌باشد.

آنچنانکه امکان تحقق «سوسیالیسم پایدار» در هر جامعه‌ای تنها در گرو پیوند دموکراسی و سوسیالیسم در سه مؤلفه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در آن جامعه است و بر این رأی نهائی خود پای بفشاریم که علت فروپاشی سوسیالیسم دولتی قرن بیستم و علت رکود سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا، «همین خندق بین سوسیالیسم و دموکراسی بوده است» آنچنانکه بحران فراگیر نئولیبرالیسم امروز حاکم بر کشورهای متروپل سرمایه‌داری مغرب زمین، محصول جدائی دموکراسی و سوسیالیسم است و این حقیقت را بپذیریم که آنچنانکه جنس قدرت در سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در عرصه تمرکز در جهان سرمایه‌داری تعریف می‌گردد؛ دموکراسی سوسیالیستی، تنها توسط اجتماعی کردن در سه شکل قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی معنی پیدا می‌کند؛ و مطابق آن به آرایش مطالبات جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازیم و این مطالبات را به مطالبات:

۱ - مطالبات دموکراسی‌خواهانه.

۲ - مطالبات سوسیالیست‌خواهانه.

۳ - مطالبات اجتماعی.

۴ - مطالبات اقتصادی و صنفی و طبقه‌ای.

۵ - مطالبات حقوقی، تقسیم نمائیم؛ و سپس در چارچوب این آرایش مطالبات در عرصه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است که می‌توانیم شرایط جهت پیوند و هم‌گرائی بین جنبش‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم کنیم و بستر جهت اعتلای طرح مطالبات بی‌واسطه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم سازیم. □

پایان



پیوند تنگاتنگ استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی

۳۹

با دو مؤلفه

«دموکراسی» و «سوسیالیسم»

به آزادی در چارچوب نظام سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی چه در شکل لیبرالیسم وحشی گذشته و چه در صورت لیبرالیسم کینزی و یا نئولیبرالیسم تاچری و ریگانی آن «برابری انسان‌های نابرابر است». اما آزادی در چارچوب دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی «برابری انسان‌های برابر می‌باشد». بنابراین در این رابطه است که اصل بنیادین و زیرساختی دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی «پیوند بین دو اصل برابری و آزادی است» و لذا در این رابطه است که شریعتی هر گونه دستاورد «آزادی و برابری» یا «دموکراسی و سوسیالیست» که به صورت منفک از هم چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل حاصل شود، فریب بزرگ می‌داند؛ و تنها محک شریعتی برای ارزیابی برابری در یک جامعه پیوند دیالکتیکی آن با آزادی و دموکراسی می‌باشد. آنچنانکه بر عکس، تنها محک شریعتی برای ارزیابی آزادی در یک جامعه، پیوند دیالکتیکی آن با برابری و عدالت می‌باشد. «شریعتی به دموکراسی به عنوان نظام سیاسی نگاه می‌کند» آنچنانکه او به «سوسیالیسم به عنوان نظام اقتصادی نگاه می‌کند»؛ و به همین دلیل او «هرگز آزادی و برابری را به صورت مجرد تعریف نمی‌کند».

۵ - آزادی در چارچوب نظام سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی چه در شکل لیبرالیسم وحشی گذشته و چه در صورت لیبرالیسم کینزی و یا نئولیبرالیسم تاچری و ریگانی آن «برابری انسان‌های نابرابر است». اما آزادی در چارچوب دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی «برابری انسان‌های برابر می‌باشد». بنابراین در این رابطه است که اصل بنیادین و زیرساختی دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی «پیوند بین دو اصل برابری و آزادی است» و لذا در این رابطه است که شریعتی هر گونه دستاورد «آزادی و برابری» یا «دموکراسی و سوسیالیست» که به صورت منفک از هم چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل حاصل شود، فریب بزرگ می‌داند؛ و تنها محک شریعتی برای ارزیابی برابری در یک جامعه پیوند دیالکتیکی آن با آزادی و دموکراسی می‌باشد. آنچنانکه بر عکس، تنها محک شریعتی برای ارزیابی آزادی در یک جامعه، پیوند دیالکتیکی آن با برابری و عدالت می‌باشد. «شریعتی به دموکراسی به عنوان نظام سیاسی نگاه می‌کند» آنچنانکه او به «سوسیالیسم به عنوان نظام اقتصادی نگاه می‌کند»؛ و به همین دلیل او «هرگز آزادی و برابری را به صورت مجرد تعریف نمی‌کند».

اولاً هر گونه «تحول سیاسی» در راستای تحقق دموکراسی - سوسیالیستی را در گرو «تحول اجتماعی» می‌دانند.

ثانیاً هر گونه «تحول اجتماعی» در یک جامعه دینی مثل جامعه ایران، در گرو «اصلاح دینی» آن هم توسط پروژه «بازسازی در اصول و فروع کل ساختار اسلام» تعریف می‌کنند.

ثالثاً هم اقبال و هم شریعتی معتقدند که در «جامعه دینی»، «بدون پلورالیزم دینی، پلورالیزم اجتماعی و در ادامه آن پلورالیزم سیاسی و باز در ادامه آن تحقق دموکراسی - سوسیالیستی غیر ممکن می‌باشد».

رابعاً هم شریعتی و هم اقبال در راستای دستیابی به دموکراسی - سوسیالیستی به عنوان یک انتخاب (نه جبر ابزار تولید) معتقدند که «پروسس اصلاح دینی بستر ساز اصلاح اجتماعی و اصلاح اجتماعی بستر ساز اصلاح سیاسی در جامعه دینی مثل ایران می‌باشد». همچنین در این رویکرد باید علاوه بر اینکه این «اصلاحات» به صورت «درازمدت» انجام گیرد و علاوه بر اینکه این «اصلاحات» باید چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی صورت «ساختاری» داشته باشد (نه روبنایی) و علاوه بر این که این «اصلاحات» باید همزمان در دو عرصه نظری و عملی انجام گیرد و علاوه بر اینکه مکانیزم این «اصلاحات نظری و عملی» باید صورت «تطبیقی» داشته باشد (نه انطباقی)، «خود

۶ - مبانی تئوریک دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی بر سه اصل «آزادی - برابری و انسان» استوار می‌باشد. در صورتی که مبانی دموکراسی سوسیالیستی اقبال بر سه اصل «آزادی - مساوات و مسئولیت مشترک اجتماعی» استوار است.

«جوهر توحید به اعتبار اندیشه‌ای که کارآمد است. مساوات و مسئولیت مشترک و آزادی است. حکومت و دولت از لحاظ اسلام کوششی است برای آنکه این اصول سه گانه مثالی به صورت نیروی‌های زمانی - مکانی درآید و در یک سازمان معین بشری متحقق شود تنها به این معنی است که حکومت در اسلام حکومت الهی می‌شود و حکومت الهی در اسلام به این معنی نیست که (آنچنانکه ۳۹ سال است که در ایران شاهد آن می‌باشیم) ریاست آن با نماینده‌ای از خدا بر روی زمین باشد تا پیوسته (آنچنانکه ۳۹ است که در رژیم مطلقه فقهاتی شاهد آن می‌باشیم) بتواند اراده استبدادی خود را در پشت نقاب منزه بودن از عیب و خطا مخفی نگاه دارد» (کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۷۷ - س ۳) (خمینی پیوسته اعلام می‌کرد: «اگر ۴۰ میلیون نفر مردم ایران بگویند آری، اما اسلام {مقصود خودش بود} بگوید نه، آن نه باید اجرا شود، نه آن آری ۴۰ میلیون نفر ایرانی»).

۷ - بر عکس رویکرد سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و سوسیالیسم دولتی قرن بیستم، دموکراسی - سوسیالیستی برای شریعتی و اقبال «یک انتخاب است نه جبر رشد ابزار تولید». لذا در این رابطه است که هم اقبال و هم شریعتی در راستای دستیابی



اصلاحات در عرصه عملی و اجتماعی - سیاسی باید از پائین به بالا و به عبارت دیگر از قاعده جامعه به طرف رأس هرم اجتماعی توسط مکانیزم سه مؤلفه‌ای شوراها و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین و خود جنبش‌های مستقل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به انجام برسد.

۸- در مدل دموکراسی - سوسیالیستی اقبال و شریعتی، هم «دموکراسی» به عنوان نظام سیاسی و هم «سوسیالیسم» به عنوان نظام اقتصادی به صورت «دموکراسی و سوسیالیسم مستقیم و مشارکتی و شورائی» می‌باشد نه «دموکراسی و سوسیالیسم نمایندگی»، چراکه هم اقبال و هم شریعتی بر این باورند که اعتقاد به «دموکراسی و سوسیالیسم نمایندگی» آنچنانکه در پروژه حزب تراز نوین لندن در شوروی سابق تجربه گردید «بالاخره سر از سوسیالیسم و دموکراسی حکومتی درمی‌آورد؛ که فرم جدیدی از حزب‌سالاری و حاکمیت طبقه جدید بر توده‌ها و زحمتکشان می‌باشد». لذا در این رابطه است که مکانیزم «دموکراسی و سوسیالیسم مستقیم یا دموکراسی - سوسیالیستی مشارکتی» شریعتی و اقبال بر سه ستون «شوراها و جامعه مدنی و جنبش‌های تکوین یافته از پائین» استوار می‌باشند.

۹- هم در رویکرد اقبال و هم در رویکرد شریعتی، دموکراسی - سوسیالیستی به عنوان «یک فرایند می‌باشند نه یک فرآورده». لذا در این رابطه است که نه اقبال و نه شریعتی به دموکراسی - سوسیالیستی به عنوان یک «پروژه» نگاه نمی‌کنند. در نتیجه «پروسس» دموکراسی - سوسیالیستی در رویکرد آنها از دو مؤلفه:
الف - ساختار دموکراسی - سوسیالیستی.

ب - پروسس تحقق دموکراسی - سوسیالیستی، تشکیل می‌گردد.

به عبارت دیگر «در رویکرد اقبال و شریعتی در رابطه با دموکراسی - سوسیالیستی، موضوع سیاست‌گذاری از موضوع برنامه منفک می‌باشد»؛ و «در عرصه برنامه دموکراسی - سوسیالیستی است که شریعتی دموکراسی - سوسیالیستی را به اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی تعریف می‌نماید». آنچنانکه هم اقبال و هم شریعتی در عرصه «سیاست‌گذاری» دموکراسی - سوسیالیستی بر «پروسس اصلاحات» در مؤلفه‌های مختلف «نظری و عملی و اصلاحات دینی و اصلاحات اجتماعی و اصلاحات سیاسی» تکیه می‌کنند.

۱۰- در رویکرد شریعتی «پروسس تحقق دموکراسی - سوسیالیستی در یک جامعه با انقلاب دموکراسی - سوسیالیستی متفاوت می‌باشد»؛ و لذا علاوه بر اینکه شریعتی «انقلاب دموکراسی - سوسیالیستی متلاشی شدن ماشین حکومت و دولت جهت انتقال قدرت تعریف

نمی‌کند» و علاوه بر اینکه «پروسس تحقق دموکراسی - سوسیالیستی مؤخر بر انقلاب دموکراسی - سوسیالیستی نمی‌داند»، معتقد است که «دموکراسی - سوسیالیستی سنتز و محصول پروسس دموکراسی سوسیالیستی می‌باشد که قبل از انقلاب دموکراسی - سوسیالیستی می‌بایست توسط اصلاحات نظری و عملی و اصلاحات دینی و اصلاحات اجتماعی به انجام برسد.»

۱۱- از نظر اقبال و شریعتی، به لحاظ «ساختاری و فرایندی پروسس تحقق دموکراسی - سوسیالیستی در گرو تکوین دو مؤلفه آگاهی اجتماعی و هستی اجتماعی می‌باشد و تا زمانیکه این دو مؤلفه در پیوند دیالکتیکی با هم تکوین پیدا نکنند امکان دستیابی به دموکراسی - سوسیالیستی در جامعه وجود ندارد». «آگاهی اجتماعی» در عرصه پروسس تحقق دموکراسی - سوسیالیستی «مشمول تمامی تحولات نظری و ذهنی می‌شود که در نهایت توسط انتقال این آگاهی‌های اجتماعی به وجدان جامعه و گروه‌های مختلف اجتماعی بدل به خودآگاهی و یا استحاله آگاهی به خودآگاهی در وجدان اجتماعی حرکت و پروسس دموکراسی - سوسیالیستی در جامعه را باعث می‌گردد». «هستی اجتماعی» در عرصه پروسس تحقق دموکراسی - سوسیالیستی «دلالت بر تمامی نهادهای اجتماعی می‌کند که توده‌ها توسط این نهادها به صورت روزمره و دموکراتیک تجربه دموکراسی و سوسیالیستی می‌نمایند.»

۱۲- مبنای «ساختاری» دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی بر عکس مبنای «ساختاری» سوسیالیسم دولتی قرن بیستم که می‌کوشیدند توسط:
الف - محدودیت بازار، ب - محدودیت پول، به سوسیالیسم دست پیداکنند، در رویکرد شریعتی تنها توسط «اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی، ممکن می‌باشد.»

۱۳- بنابراین بر عکس سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا، نبرد برای دستیابی به دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی «از طریق کسب قدرت سیاسی حاصل نمی‌شود»، بلکه برعکس از طریق تکیه بر «پروسس تحقق دموکراسی - سوسیالیستی در چارچوب دو مؤلفه خودآگاهی اجتماعی و هستی سازمان‌گرایانه مستقل تکوین یافته از پائین اجتماعی» شکل می‌گیرد.

۱۴- شریعتی بر عکس سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم، دموکراسی - سوسیالیستی را به صورت «ساختارگرایانه» تبیین و تعریف نمی‌کند، بلکه برعکس او دموکراسی - سوسیالیستی را با رویکرد «پویش‌گرا» تبیین و مطالعه می‌کند؛ و به همین دلیل برعکس رویکرد لنین که یک رویکرد «ساختارگرا» به حزب تراز نوین کارگری به عنوان اهرمی جهت کسب قدرت سیاسی و متلاشی کردن ماشین حکومت سرمایه‌داری بود،



شریعتی با تکیه بر «مستضعفین» به عنوان موتور محرکه اجتماعی و تاریخ و تعریف او از «مستضعفین» (که عبارتند از تمامی نیروهای که در جامعه سرمایه‌داری جهت امرار معیشت مجبور به فروش نیروی کار ذهنی ویدی خود می‌باشند) معتقد است که تنها این «اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» هستند که لیاقت و استعداد دستیابی و استقرار نظام دموکراسی - سوسیالیستی در جامعه ایران دارا می‌باشند.

۱۵ - «دموکراسی - سوسیالیستی مانند سوسیالیسم دولتی یک مرحله نیست که با کسب قدرت سیاسی توسط پیشاهنگان سه مؤلفه‌ای تحقق پیدا کند، بلکه برعکس دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی یک فرایند و پویای مداوم است که در درازمدت با پراکسیس کردن توده‌ها به صورت نسبی مادیت اجتماعی پیدا می‌کند؛ و هرگز این پروسس متوقف نمی‌گردد و به صورت مداوم روندی رو به تکامل و رو به جلو و رو به آینده دارد.

۱۶ - مهم‌ترین موضع مداوم دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی و اقبال با سرمایه‌داری، «مبارزه با کالا کردن و کالا شدن همه چیز می‌باشد که در نظام سرمایه‌داری باعث الیناسیون انسان می‌گردد.»

۱۷ - از آنجائیکه شریعتی در عرصه پروسس تحقق دموکراسی - سوسیالیستی معتقد به «خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی طبقاتی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند و مادیت هستی اجتماعی خودآگاهی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سازماندهی و تشکل مستقل آنها تعریف می‌نماید و تا قبل از دستیابی به خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی طبقاتی و هستی اجتماعی مادیت یافته این خودآگاهی‌ها که همان سازمان‌گری و تشکل‌های مستقل در اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد و هر گونه تحرک جمعی جهت تحقق دموکراسی - سوسیالیستی بیراهه می‌داند.» بنابراین می‌توانیم رویکرد شریعتی به انقلاب دموکراسی - سوسیالیستی، برعکس رویکرد لنین به انقلاب، «انقلاب آرام» تعریف نمائیم.

۱۸ - از آنجائیکه «شریعتی نظام سرمایه‌داری را به عنوان دشمن مشترک همه بشریت در این عصر تعریف می‌کند، او بر دموکراسی - سوسیالیستی به عنوان یک تکیه آلترناتیوی در برابر سرمایه‌داری تکیه می‌کند، بنابراین در رویکرد شریعتی عبور از سرمایه‌داری یک ضرورت می‌باشد نه اخلاق.»

۱۹ - برعکس رویکرد برنشتاینی به سوسیال - دموکراسی که به «نفی مبارزه طبقاتی» جهت دستیابی به سوسیال - دموکراسی تکیه می‌کند، شریعتی «در عرصه پروسس دموکراسی - سوسیالیستی نه تنها بر مبارزه طبقاتی به صورت تاریخی و اجتماعی و سیاسی تکیه می‌نماید، بلکه مهم‌تر از آن، مبارزه رهایی‌بخش هم در چارچوب مبارزه طبقاتی

تبیین و تحلیل می‌نماید». بنابراین نادیده گرفتن «جایگاه مبارزه طبقاتی» در رویکرد شریعتی، به معنای «نفی زیرساخت پروسس دموکراسی - سوسیالیستی» می‌باشد.

۲۰ - برعکس «لیبرالیسم» که فرد را به مثابه همه افراد انسانی می‌داند و در نتیجه توان تبیین نظری «برابری و آزادی» ندارد و «آزادی فردی» سنگ زیربنای لیبرالیسم می‌داند، در دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی «انسان به مثابه همه افراد جامعه می‌باشد.»

۲۱ - در دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی تضاد «کار - سرمایه» در مناسبات سرمایه‌داری مبنای «تحلیل طبقاتی» می‌باشد. شریعتی بر عکس کارل مارکس «طبقه را به صورت ذات‌گرایانه تعریف نمی‌کند، بلکه او طبقه را تنها به صورت یک رابطه تبیین می‌نماید.»

۲۲ - مهم‌ترین تفاوت شریعتی و اقبال در عرصه ساختار دموکراسی - سوسیالیستی در رابطه با جوامع مسلمین است، به این ترتیب که شریعتی «جنبش‌های استقلال‌طلبانه» و «دولت - ملت»‌ها را به صورت مثبت تحلیل می‌کند، در صورتی که محمد اقبال (هر چند به صورت تاکتیکی از بعد از الغای خلافت عثمانی در سال ۱۹۱۴) از پروژه «دولت - ملت» و «جنبش‌های استقلال‌طلبانه» کشورهای مسلمان حمایت می‌کرد، اما برعکس شریعتی «تنها به صورت دوران‌گذار و سرپل انتقال» نگاه می‌کرد و معتقد به «بازگشت وحدت مسلمین» بود و تکیه درازمدت بر «جنبش استقلال‌طلبانه» و «دولت - ملت» باعث تفرقه مسلمین می‌دانست.

قابل ذکر است که در آغاز قرن بیستم همین تفاوت در رویکرد لنین و روزا لوکزامبورگ هم وجود داشت، چرا که در برابر لنین که معتقد به تکیه بر «جنبش‌های استقلال‌طلبانه» و «خودمختاری» و «حق تعیین سرنوشت» و سیاست «دولت - ملت» بود، روزا لوکزامبورگ «جنبش‌های استقلال‌طلبانه» را مثبت نمی‌دانست و فکر می‌کرد می‌تواند از روی «دولت - ملت»‌ها عبور نماید. □

پایان

علل و دلایل شکست «استراتژی پیشاهنگی»

در یک قرن گذشته حیات جنبش سیاسی ایران

به جز «گزارش‌دهی یکطرفه از پائین به بالا» چیزی از اصول فوق در تشکیلات چریکی دهه ۴۰ - ۵۰ فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران باقی نماند.

در نتیجه همین «سانترالیسم مطلق» و «تشکیلات هرمی» و «رهبری دسپاتیزم» و «قربانی شدن دموکراسی در تشکیلات چریکی» دهه ۴۰ - ۵۰ فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» (که امری جبری بود) باعث گردید تا در طول ده سال حیات گفتمان چریکی و ارتش خلقی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران، به جز شهید و زندان و شکنجه‌های استخوان‌سوز و تشکیلات‌سوز پیشاهنگان قهرمان شده، دستاوردی سیاسی و مبارزاتی برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نداشته باشد، که همین امر باعث گردید تا در دی ماه ۵۵ با ضربه بهرام آرام (از تشکیلات مارکسیست شده مجاهدین خلق) و ضربه حمید اشرف (رهبری سازمان فدائیان خلق) به صورت مطلق و کامل، فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در داخل ایران (منهای درون زندان‌های شاه) به بن‌بست کامل و مطلق برسند و در غیبت کامل و مطلق تشکیلات فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» بود که از سال ۵۶ جنبش ضد استبدادی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به حرکت درآمد.

بر این مطلب بیافزاییم که اوج فاجعه سنتر تشکیلات هرمی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در دهه ۴۰ - ۵۰ منهای قربانی شدن «سازمان‌گری افقی جنبش‌های پیشرو» در پای «تشکیلات نظامی و چریکی پیشاهنگ» انجام مبارزه ایدئولوژیکی درون تشکیلاتی این

باری، به این ترتیب بود که فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» که همان «استراتژی وارداتی چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و یا ارتش خلقی مائونیستی» بود، توانست در دهه ۴۰ و ۵۰ (از نیمه دوم دهه چهل تا پایان نیمه اول دهه ۵۰ به مدت ده سال) به عنوان «گفتمان مسلط تغییر» در جامعه استبدادزده پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ایران درآید و نه تنها «استراتژی پیشرو» جامعه ایران در چارچوب جنبش‌های پیشرو گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به محاق کشانید، بلکه به چالش سیاسی با «استراتژی پیشگامی جنبش خودآگاهی‌بخش ارشاد شریعتی» نیز پرداخت، اما از آنجائیکه «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائونیستی» از نیمه دوم دهه ۴۰ در شرایطی به صورت یکطرفه و مکانیکی وارد دیسکورس مبارزاتی جامعه ایران گردید که علاوه بر اینکه حامل تمامی آسیب‌ها و آفت‌های دو فرایند قبلی «استراتژی پیشاهنگی» در ایران بود (فرایند اول گفتمان «استراتژی پیشاهنگی» در دهه قبل از کودتای ۱۲۹۹ انگلیسی رضاخان - سیدضیاء تحت هژمونی سه جنبش منطقه‌ای کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان بود و فرایند دوم «استراتژی پیشاهنگی» در دهه بعد از شهریور ۲۰ تحت هژمونی فرقه دمکرات پیشموری در آذربایجان و حزب توده بوده است)، به علت روش خشونت آمیز این استراتژی در فرایند سوم (یادمان باشد که شعار مائو در این رابطه عبارت بود از اینکه: «قدرت از لوله تفنگ می‌گذرد» و فراموش نکنیم که مسعود احمدزاده از نظریه‌پردازان چریک‌های فدائی خلق می‌گفت: «چریک یک حزب است» و «عمر چریک حداکثر شش ماه است» و «موتور بزرگ جامعه ایران تنها توسط موتور کوچک به حرکت درمی‌آید» و «چریک‌گرایی در ایران هم تاکتیک است و هم استراتژی») در مبارزه با مخالفین و دشمنان تعریف کرده خود و به علت «مطلق کردن مسائل امنیتی جهت حفظ خود و تشکیلات خویش» در فضای اختناق و سرکوب حاکم بر جامعه ایران توسط رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی، فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در ایران در دهه ۴۰ - ۵۰ همراه بود با «ظهور تشکیلات دسپاتیزم و هرمی و یکطرفه مبتنی بر سانترالیسم مطلق» که هر چند نظریه‌پردازان اولیه این جریان‌های چریکی - تشکیلاتی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی»، بر اعتقاد به اصل «سانترالیسم دموکراتیک» و اصل «رهبری جمعی» و اصل «وحدت فرد و مسئولیت» در درون تشکیلات چریکی و ارتش خلقی ادعا و تاکید می‌کردند، ولی در عمل

جریان‌های پیشاهنگ فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» از طریق لوله‌های تفنگ و تسویه‌های خونین درون تشکیلاتی بود، که فونکسیون اجتماعی این فاجعه درون تشکیلاتی جریان‌های چریکی در جامعه ایران، فراهم شدن شرایط جهت رشد رویکرد دگماتیسم مذهبی و اعتلای سیاسی افشار سنتی میانی جامعه ایران بود، همان فاجعه‌ای که جامعه نگون‌بخت ایران مدت نزدیک به چهل سال است که با حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی و رهبری ارتجاع مذهبی و سلطه اسلام فقهاتی و دگماتیسم حوزه‌های فقهی بر جامعه ایران در حال پرداختن هزینه خانمان‌سوز آن می‌باشند. بنابراین، استراتژی قهرآمیز و خشونت‌طلب و عدم رهبری صالح تثبیت شده در طول ده سال فرایند این استراتژی بر جریان‌های چریکی (به علت ضربات کوبنده رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی و دستگاه سرکوب او یعنی ساواک) باعث گردید تا فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» در دهه ۴۰ - ۵۰ برای جامعه ایران به عنوان یک پراتیک تلخ و بی‌حاصل با کوهی از هزینه‌های پیشاهنگ تعریف گردد.

جریان کودتای اپورتونیستی درون تشکیلاتی مجاهدین خلق تحت هژمونی محمد تقی شهرام به مدت سه سال - از زمستان ۵۲ تا زمستان ۵۵ - مثنی از خروار و نمایش‌دهنده تمامی آنچه می‌باشد که فوقاً در آسیب‌شناسی فرایند سوم «استراتژی پیشاهنگی» (یعنی استراتژی چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی) در ایران در دهه ۴۰ - ۵۰ مطرح کردیم. البته جامعه نگون‌بخت ایران با اینکه بیش از ۴۰ سال از دوران فراز و فرود «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرایی مدرن» می‌گذرد، به علت بازتولید جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی» از فردای انقلاب شکست خورده ضد استبدادی ۵۷ در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که این جریان‌های بازتولید شده «استراتژی پیشاهنگی» با استفاده از فرهنگ آرمان‌گرایانه به جا مانده از آن دوران، در طول ۴۰ سال گذشته در چارچوب سه رویکرد «استراتژی پیشاهنگی»: رویکرد حزب‌گرایانه لنینیستی، رویکرد چریک‌گرایانه رژی دبره‌ای، رویکرد ارتش خلقی مائوئیستی، همراه با همه آن آفت‌های اگراندیسمان شده گذشته خود که قبلاً مطرح کردیم دوباره رهبری جنبش سیاسی ایران را در دست گرفته‌اند) در حال پرداخت هزینه می‌باشند؛ که فراز و فرود چهل ساله سازمان مجاهدین خلق در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مرحله پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ در چارچوب «استراتژی پیشاهنگی»، نمایش‌گر کامل منحنی حرکت جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی» بیش از یک قرن گذشته تاریخ ایران می‌باشد؛ و نمایش‌گر کامل هزینه‌هایی است که

مردم ایران (در ۴۰ سال گذشته در این رابطه) کرده‌اند، می‌باشد. چراکه:

الف - به علت خلاء «استراتژی پیشگامی جنبش ارشاد شریعتی» در فرایند پیشا و پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران.

ب - به علت شکست «استراتژی پیشاهنگی تحزب‌گرانه لنینیستی حزب توده» در فرایند پیشا و پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا به امروز.

ج - به علت غیبت «جنبش‌های پیشرو مستقل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» در دو مؤلفه «افقی و عمودی» اعم از جنبش افقی دانشجویان و جنبش افقی زنان و جنبش افقی کارمندان و معلمان و دانش‌آموزان و غیره و جنبش‌های عمودی طبقه کارگر ایران و زحمتکشان شهر و روستا به صورت سازمان‌یافته و تشکیلات مستقل در فرایند پیشا و پساپروسس انقلاب ضد استبدادی شکست خورده ۵۷ مردم ایران.

د - به علت بازتولید جریان‌های تابع «استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرایی و ارتش خلقی» در فرایند پسانقلاب شکست خورده ضد استبدادی مردم ایران.

ه - به علت شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ و عدم صلاحیت و عدم پتانسیل تاریخی هژمونی آن انقلاب که باعث ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته شده است، شرایط جهت ظهور گفتمان مسلط چریک‌گرایی و ارتش خلقی از ۳۰ خرداد بر جامعه ایران (توسط اشتباه تحلیلی رهبری سازمان مجاهدین خلق در تبیین «توازن قوا» در جامعه ایران و «نادیده گرفتن شرایط ذهنی و عینی انقلاب در جامعه ایران» یعنی در شرایط تاریخی که توازن قوا در جامعه ایران به نفع رهبری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که همین اشتباه تحلیلی رهبری مجاهدین خلق در عرصه تبیین و تحلیل توازن قوا باعث گردید تا بستر جهت روی‌آوری به عرصه آنتاگونیست و ترور و جنگ چریکی و بالاخره ارتش خلقی) فراهم بشود، البته همین عوامل باعث گردید تا شرایط جهت سرکوب و قلع و قمع خونین و اسیرگشتی هژمونی مطلقه فقهاتی حاکم در دهه ۶۰ و از بعد از شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ (که رهبری رژیم مطلقه فقهاتی جهت قلع و قمع اپوزیسیون و جهت نهادینه کردن حاکمیت خود بر توده‌های مردم ایران مترصد فرصت جهت سرکوب و قلع و قمع کل جنبش‌های افقی و عمودی پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ جامعه ایران بود) فراهم بشود.

شکست «استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی» و مبارزه قهرآمیز مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در فرایند پسا ۳۰

خرداد سال ۶۰ (که به مردم ایران و نیروهای تشکیلاتی خود وعده سرنگونی رژیم مطلقه فقهانی حاکم حداکثر تا ۳ ماه پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ داده بودند) همراه با خروج و هجرت و فرار رهبری سازمان مجاهدین خلق از کشور (پس از شکست استراتژی کوتاهمدت پیش‌بینی شده پیشاهنگی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و مبارزه مسلحانه و قهرآمیز این سازمان) از ۲۵ مرداد سال ۶۰ تا پایان ۶۲ و تلاش رهبری سازمان مجاهدین خلق (که از بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ توسط تکیه بر استراتژی مبارزه مسلحانه و قهرآمیز و آنتاگونیست و ترور جهت سرنگونی رژیم مطلقه فقهانی حاکم توانسته بودند در فضای کشت و کشتار و خفقان و سرکوب مطلق و همه جانبه توسط رژیم مطلقه فقهانی حاکم هژمونی جنبش سیاسی ایران و کل جنبش پیشرو افقی و عمودی و پیشگام و پیشاهنگ در دست بگیرند) از بعد از شکست «استراتژی مبارزه مسلحانه و قهرآمیز و چریک‌گرایی» سازمان مجاهدین خلق و فرار رهبری سازمان در ۲۵ مرداد سال ۶۰ از کشور (که با هزینه کشتار هزاران نفر از نیروهای جنبش‌های پنج گانه پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط رژیم مطلقه فقهانی پیش می‌رفت) رهبری خارج‌نشین سازمان مجاهدین خلق «جهت حفظ نیروهای درون تشکیلاتی بحران‌زده سازمان مجاهدین خلق» به انجام این امور پرداخت:

۱ - خارج کردن کادرها و اعضاء این سازمان (به خصوص از بعد از ضربه موسی خیابانی در ۱۹ بهمن سال ۶۰ و ضربه مهرماه راهپیمائی‌های مسلحانه سال ۶۰ و ضربه محمد ضابطی در اردیبهشت ۶۱) از کشور.

۲ - در خارج از کشور پس از انتقال نیروهای باقی مانده این سازمان بحران‌زده و شکست خورده در تحلیل و تئوری و استراتژی رهبری سازمان مجاهدین خلق از زمستان سال ۶۳ در فرانسه کوشید تا «به جای بازشناسی تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی علل شکست استراتژی مسلحانه و قهرآمیز پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰» توسط آدرس غلط دادن به نیروهای بحران‌زده درون تشکیلاتی خود، با تکیه قالبی و صوری بر شعار «انقلاب ایدئولوژیک» توده‌های تشکیلاتی خود را به دنبال نخود سیاه روانه سازد.

قابل ذکر است که در پروژه «انقلاب ایدئولوژیک» رهبری سازمان مجاهدین خلق که از زمستان سال ۶۳ در فرانسه آغاز شد و در فرایند پسا‌شکست جنگ فروغ جاودان در تابستان سال ۶۷ به اوج خود رسید، اصلاً و ابداً صحبت از تحول و انقلاب در ایدئولوژی و تئوری و استراتژی سازمان مجاهدین خلق که

علت اصلی شکست این سازمان (از ضربه اول شهریور سال ۵۰ توسط ساواک شاه و مراد دلفانی که منجر به دستگیری ۱۸۰ نفر از رهبری و کادرها و اعضا و هواداران این سازمان یعنی ۹۰٪ کادرهای رهبری و ۸۰٪ کادرها و اعضای میانی این تشکیلات گردید تا ضربه اپورتونیستی جریان تحت رهبری محمدتقی شهمرام از زمستان سال ۵۲ تا زمستان سال ۵۵ تا شکست در تحلیل و تبیین و تعیین استراتژی قهرآمیز مسلحانه از ۳۰ خرداد سال ۶۰ به بعد) می‌باشد، مطرح نگردیده است و حتی در نیم قرنیه که از عمر حیات برونی این سازمان می‌گذرد، به اندازه یک نیم سطر نوشته و گفته (در باب نقد تئوریک منویل و فردی رهبری و ایدئولوژی انطباقی و استراتژی وارداتی و تشکیلات هرمی و رهبری دسپاتیزم و رویکرد فرقه‌گرایانه مذهبی این سازمان) وجود ندارد؛ و همه اندیشه‌ها و تئوری و استراتژی و ایدئولوژی ۵۰ ساله گذشته این سازمان در هاله‌ای از تقدس و بیرون از نقد و انتقاد گذاشته شده است.

لذا به همین دلیل، برعکس ظاهر شعار «انقلاب ایدئولوژیک» رهبری سازمان مجاهدین خلق در سال ۶۳ (یعنی در مرحله پسا‌شکست استراتژی مسلحانه و قهرآمیز و چریکی ۳۰ خرداد سال ۶۰) رهبری سازمان تا به امروز می‌کوشد تا شعار «انقلاب ایدئولوژیک» خود در عرصه عمل بدل به شعار «انقلاب درون تشکیلاتی» جهت «حل بحران‌های درون تشکیلاتی» سازمان مجاهدین خلق در فرایند پسا‌شکست استراتژی مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۶۰ بکند؛ و به همین دلیل از همان سال ۶۳ در چارچوب شعار «انقلاب ایدئولوژیک» رهبری سازمان مجاهدین خلق به جای اینکه تئوری و استراتژی و تحلیل عام و خاص و کنکریت خود از موازنه قوا تا شرایط مشخص تاریخی و فرهنگی جامعه ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های پنج گانه پیشرو این اردوگاه را به زیر چکش نقد و انتقاد درونی، جهت حل بحران تاریخی و تئوریک در عرصه استراتژی و ایدئولوژی و تشکیلاتی بکشاند، از همان آغاز «انقلاب ایدئولوژیک» خود، مبارزه با فردیت و تسویه حساب درون تشکیلاتی و تصفیه غیر خودی در تشکیلات مجاهدین خلق و تشکیل دادگاه‌های درون تشکیلاتی در چارچوب شعار «انتقاد از خود» (آن هم خارج از محدوده تقدس یافته رهبری) جهت استحاله رهبری مسعود رجوی از «رهبری سیاسی و رهبری تشکیلاتی» به «رهبری عقیدتی» تعریف کرده است. □

ادامه دارد

که از نو باید او را شناخت!

آیا پروژه «اصلاح دینی» در جامعه ما، جز از مسیر «اقبال لاهوری» ممکن می‌باشد؟

ماحصل اینکه:

داده است و ۹ سال است که نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این جاده حرکت می‌کند. تفاوت دو رویکرد «سلفیه» و «بازسازی» در این است که:

اولاً رویکرد «بازسازی اسلام» معتقد است که «بدون اصلاح دینی اسلام امکان اصلاح سیاسی جوامع مسلمان از جمله ایران نمی‌باشد». به عبارت دیگر از نگاه نظریه‌پردازان رویکرد بازسازی اسلام (از محمد اقبال تا نشر مستضعفین) حرکت اصلاح‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه از بالا مانند سیدجمال) از پائین، سیاسی و اجتماعی در جوامع مسلمان در گرو اصلاح دینی در آن جوامع می‌باشد و بدون «اصلاح دینی» امکان حرکت اصلاح‌گرایانه سیاسی و اجتماعی در این جوامع وجود ندارد و به همین دلیل نظریه‌پردازان این رویکرد علت شکست سیدجمال و علت انحراف جریان سلفیه را عدم اعتقاد به انجام اصلاح دینی می‌دانند. بر این مطلب بیافزاییم که طرفداران این رویکرد معتقدند حتی رنسانس اروپا محصول و سنتز اصلاح دینی لوتر و کالون در قرن پانزدهم و شانزدهم مغرب زمین می‌باشد، برعکس رویکرد بازسازی اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین طرفداران رویکرد سلفیه (از رشید رضا تا سیدقطب) معتقدند که تنها با اسلام فقاهتی دگماتیسم قرن اول هجری می‌توان مسلمانان را به دوران شکوفائی تمدنی گذشته خود رسانید.

۱ - از بعد از شکست حرکت ضد انحطاطی و اصلاح‌طلبانه سیدجمال، دو پروژه در دستور کار نظریه‌پردازان مسلمان قرار گرفت:

الف - پروژه اول که خود این نظریه‌پردازان تحت عنوان پروژه «سلفیه» تعریف کردند و توسط رشید رضا و سیدقطب و محمد قطب و ابوالعلاء مودودی در پاکستان رسید، بنیانگذاری گردید، معتقد بودند که «راه رهائی مسلمانان از انحطاط، از مسیر برگشت نظری و عملی به دوران اولیه مسلمانان می‌گذرد». لذا در این رابطه بود که طرفداران این رویکرد معتقد بودند که برای برگشت عملی به دوران اولیه مسلمانان، باید برگشت نظری و عملی به گذشته اولیه مسلمانان بکنیم که این برگشت نظری تنها توسط برگشت به قرآن صورت می‌گیرد که البته از آنجائیکه رویکرد آنها به قرآن یک رویکرد دگماتیسم و فقاهتی بود، همین امر باعث گردید تا رویکرد نظری آنها به قرآن، به اسلام فقاهتی و حکومتی و دگماتیسم سیدقطب منتهی گردد. جریان‌های اسلام حکومتی اعم از القاعده و داعش و غیره همه در راستای این رویکرد تکوین پیدا کردند.

ب - پروژه دوم که سر سلسله جنبان آن حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌باشد و خود اقبال این پروژه را پروژه «تجدید بنا» یا «بازسازی اسلام» در همه عرصه‌های کلامی و فلسفی و اخلاقی و سیاسی و فقهی و عرفانی و غیره توسط اجتهاد در اصول و فروع اسلام تعریف می‌کند.

«اکنون وقت مناسب آن است که اصول اساسی اسلام مورد تجدید نظر واقع شود. در این سخنرانی‌ها هدف من بحث فلسفی در باره بعضی از مفاهیم اسلام است به این امید که شاید این کار لااقل در فهم شایسته معنی اسلام به عنوان پیامی که به بشریت فرستاده شده سودمند افتد و نیز به منظور تهیه زمینه برای مباحث بعدی» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۱۲-۱۳).

لذا ۵۰ سال بعد از سیدجمال در هندوستان پروژه دوم تکوین پیدا کرد که در ادامه آن این پروژه به معلم کبیرمان شریعتی رسید و سپس آرمان مستضعفین از سال ۵۵ در ادامه جنبش ارشاد شریعتی این رویکرد را در دستور خود قرار



ثانیاً در عرصه سیاسی، رویکرد بازسازی هر چند در قرن بیستم و بیست و یکم به وحدت مسلمین اعتقاد دارند، اما اعتقاد آنها به معنای نفی هویت ملی جوامع مسلمان در چارچوب دولت - ملت‌های مولود مدرنیسم نیست، بلکه برعکس در این رویکرد هر گونه وحدت بین جوامع مسلمان باید از کانال همین دولت - ملت‌های موجود عبور کند. در صورتی که برعکس در رویکرد سلفیه ضمن نفی دولت - ملت‌های موجود جوامع امروز مسلمان معتقدند که باید مانند دوران امپراطوری گذشته جوامع مسلمان تحت زعامت خلیفه واحد در یکدیگر متحد و ادغام پیدا کنند.

ثالثاً برعکس رویکرد «بازسازی» که معتقدند که «تمامی مبانی نظری مسلمانان دچار انحطاط و ویرانی شده است و برای اصلاح دینی باید کل اسلام مورد تجدید بنا و بازسازی قرار گیرد»، طرفداران پروژه «سلفیه» معتقدند که تنها با «احیاء علوم اسلامی گذشته» مثل تفسیر و فقه می‌توانیم به اسلام راهنمای عمل و نجات بخش دست پیدا کنیم.

رابعاً برعکس رویکرد «بازسازی» که معتقد است که تنها توسط «اجتهاد در اصول و فروع کل مبانی و علوم اسلام و مسلمانان می‌توان به اصلاح دین و بازسازی و تجدید و بنای اسلام دست پیدا کرد». طرفداران رویکرد «سلفیه» معتقدند که با اجتهاد در فروع فقهی آن هم توسط فقهای حوزه‌های فقه‌های شیعه و سنی می‌توان به اسلام سلفیه و احیاء شده دست پیدا کرد.

خامساً نظریه‌پردازان پروژه «بازسازی» معتقدند که برای بازسازی و اصلاح دین اسلام منهای اجتهاد در اصول و فروع کل مبانی کلامی و فلسفی و فقهی و عرفانی و اخلاقی و تفسیری مسلمانان، باید این اجتهاد در اصول و فروع در چارچوب فرمول پیوند بین ابدیت و تغییر صورت بگیرد، چراکه در این فرمول «ابدیت» همانی مبانی «تجربی نبوی پیامبر اسلام» می‌باشد و «تغییر» همان «زمان» است. همچنین در چارچوب همین اجتهاد در کل اصول و فروع توسط فرمول «پیوند بین ابدیت و تغییر» است که اینها باز به دسته‌بندی سه اسلام: تطبیقی، انطباقی، دگماتیسم می‌پردازند، چرا که اگر مطابق این فرمول «ابدیت مطلق بشود و تغییر - که همان زمان می‌باشد - نادیده گرفته شود، خروجی نهایی آن اسلام دگماتیسم» می‌باشد. در صورتی که اگر در چارچوب این فرمول «تغییر مطلق» گردد و «ابدیت در چارچوب این تغییر تعریف بشود» خروجی آن

«اسلام انطباقی» می‌باشد. ولی اگر «تغییر و ابدیت» به صورت دیالکتیکی در پیوند با هم تعریف بشوند، اسلام تطبیقی سنتز اجتهاد در اصول و فروع در چارچوب پروژه بازسازی و اصلاح دینی خواهد بود. البته در رویکرد «سلفیه» به صورت مطلق فرمول «ابدیت و تغییر» به فراموشی سپرده می‌شود، چرا که مطابق این رویکرد «تغییر» یا «زمان» جایی در روش و متدولوژی ندارد. تنها «ابدیت» آن هم در شکل فقهی آن می‌تواند راه‌گشا باشد.

سادساً مطابق پروژه «بازسازی»، «هر کس کشیش خود می‌باشد» و «هر کس باید جرات اندیشیدن و اجتهاد داشته باشد» و بدین ترتیب تمام واسطه‌های بین خداوند و انسان (روحانیت) در این رویکرد از میان برداشته می‌شود و «اسلام منهای روحانیت در چارچوب اسلام منهای فقاقت» (منظور از فقه بخش معاملات و امور اجتماعی فقه می‌باشد نه بخش عبادات که سنت پیامبر اسلام بوده است، زیرا آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی متکلم و مفسر و نظریه‌پرداز و فقیه بزرگ قرن هیجدهم هندوستان در کتاب «حجه الله بالغه» مطرح می‌کند، تمامی آیات فقهی قرآن حتی آیات فقهی عبادی مطابق بنیه و شرایط اجتماعی و تاریخی و جغرافیائی مسلمانان قرن هفتم میلادی عربستان تنظیم شده است که توسط این آیات فقهی قرآن که کمتر از ۵٪ کل آیات قرآن می‌باشد، پیامبر اسلام تنها می‌خواسته است تا یک مدل بر حسب آن شرایط خودویژه تاریخی و اجتماعی و سیاسی و جغرافیائی و فرهنگی ارائه کند، تا بعداً مسلمانان بتوانند در چارچوب شرایط خودویژه اجتماعی و تاریخی و جغرافیائی و فرهنگی خاص خویش توسط فرمول «پیوند بین ابدیت و تغییر» با عصای «اجتهاد در اصول و فروع» برای خود «فقه خاص یا علم حقوق خاص خود» تنظیم نمایند) البته شریعتی با شعار «آنچنانکه مصدق شعار اقتصاد بدون نفت سر می‌داد، من شعار اسلام منهای روحانیت سر می‌دهم» به دنبال اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای فقاقت بود و شرط اصلاح دین اسلام در تشیع و تسنن در این رابطه تفسیر می‌کرد.

بنابراین جای تعجب ندارد که (برعکس نظریه‌پردازان اسلام سلفیه) تمامی نظریه‌پردازان پروژه «اسلام بازسازی» از محمد اقبال تا نشر مستضعفین افرادی غیر روحانی هستند و البته دلیل اصلی آن هم این می‌باشد که در تحلیل نهایی تمام افراد روحانی اعم از شیعه و سنی بن مایه اولیه نظری و ذهنی‌شان همان



اندیشه‌های دگماتیسم می‌باشد که مانع از جرات اندیشیدن در آنها می‌شود. به همین دلیل هرگز در تاریخ روحانیت شیعه و سنی در طول بیش از هزار سال گذشته ما نمی‌توانیم حتی در حد لوتر قرن شانزدهم میلادی مسیحیت یک روحانی پیدا کنیم و به همین دلیل داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که «نیاید گذاشت در عرصه پروژه عملی و نظری اصلاح‌گرایانه رویکرد بازسازی پای روحانیت حوزه‌های فقهاتی اعم از شیعه و سنی به صورت فردی یا گروهی باز بشود»، چراکه در تحلیل نهایی وجود این عناصر تأثیر ارتجاعی خود را در عمل و نظر به صورت غریزی می‌گذارند. آنچنانکه در طول ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران شاهد این امر بوده‌ایم که در هر جا که عناصر فردی و جمعی روحانیت حوزه‌های فقهاتی ظهور کرده‌اند، چه در قبل از مشروطیت و چه در مشروطیت و چه در نهضت مقاومت ملی و چه در قیام ۱۵ خرداد و چه در پروسس جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ تا به امروز، هر جا که روحانیت حوزه‌های فقهاتی به صورت فردی و اجتماعی حضور داشته‌اند حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران به انحراف و نابودی کشیده است.

به هر حال در این رابطه است که نظریه‌پردازان پروژه «بازسازی» از محمد اقبال تا نشر مستضعفین معتقد به حذف تمامی واسطه‌های بین خداوند و انسان‌ها (در تمامی شکل‌های مختلف آن که از سال ۲۶۰ هجری الی الان تکوین پیدا کرده‌اند) می‌باشند و معتقد به عدم صلاحیت روحانیت در راستای نظریه‌پردازی در این عرصه‌ها می‌باشند و معتقد به اسلام منهای فقاہت در این زمان هستند و معتقد به این هستند که «هر کس و هر قوم با زبان خاص خود می‌تواند کتاب مقدس را ترجمه کند و با همان زبان خاص خود به صورت مستقیم با خدا تماس حاصل نماید و هیچ حکمی و دستوری نه در شکل فردی و نه در شکل اجتماعی وجود ندارد که اجرای آن مختص به روحانیت و واسطه‌ها باشد». تمامی احکام و دستورات اسلامی و قرآنی فرد و جمع می‌توانند جدای از روحانیت و واسطه‌ها با زبان خاص خودشان به انجام دهند و «هیچ تفسیر رسمی از قرآن وجود ندارد و همه حق دارند، تا قرآن را بفهمند.»

باری، برعکس رویکرد پروژه «بازسازی» معتقدین به پروژه «سلفیه» منهای اینکه معتقد به واسطه‌های بین خداوند و انسان‌ها هستند و روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی را به عنوان

واسطه‌های بین خداوند و انسان‌ها مطرح می‌کنند و منهای اینکه معتقد نیستند که هر کس می‌تواند کشیش و روحانیت خود باشد و منهای اینکه معتقد نیستند که هر کس می‌تواند در متون اولیه اسلام آزادانه بیانیدید و منهای اینکه معتقد نیستند که دوران ختم نبوت پیامبر اسلام از سال ۱۱ هجری آغاز شده است و تا قیامت این دوران ادامه خواهد داشت و در دوران ختم نبوت دیگر واسطه‌های مختلف بین انسان و خداوند قطع می‌شود و در دوران ختم نبوت مسلمانان می‌توانند آزادترین انسان‌های روی زمین باشند و هیچ کس و گروهی حق ندارد در دوران ختم نبوت ادعای واسطی بین خداوند و انسان بکند و در دوران ختم نبوت تنها موتور هدایت انسان‌ها و مسلمانان عقل و خرد جمعی استقرائی بشر می‌باشد که توسط آن همه چیز حتی خود قرآن را هم می‌توان مورد تفسیر و بازفهمی قرار داد، آنها در چارچوب اسلام فقهاتی و دگماتیسم سلفیه اعتقاد دارند، آنچنانکه راه نجات نظری و عملی مسلمانان از کانال برگشت (نه بازگشت) به گذشته حاصل می‌شود و همراه با رویکرد یکطرفه با متن، باید متن را فهمید و فهم و تفسیر متن فقط در حصار روحانیت حوزه‌های فقهاتی می‌باشد و اجتهاد در فهم متن باید به صورت اجتهاد در فروع آن هم به صورت محدود فقهی صورت بگیرد و روحانیت به صورت واسطه‌های بین خداوند و انسان می‌باشند و انسان‌ها نمی‌توانند کشیش و روحانیت خود مستقل از روحانیت باشند و بهشت از طریق روحانیت می‌توان به دست آورد، با همه این احوال طرفداران این رویکرد در چارچوب اسلام حکومتی مولود اسلام فقهاتی معتقدند که راه نجات سیاسی مسلمانان هم برگشت به شکل نظام خلیفه‌ای اولیه مسلمانان می‌باشد. □

ادامه دارد

پروژه

۳۳

«ختم نبوت پیامبر اسلام»

در رویکرد اقبال و شریعتی

سر لوحه حرکت خود قرار دادند تا آنجا که هم اقبال و هم شریعتی، «مبارزه با اسلام روایتی یا اسلام فقهاتی یا اسلام دکماتیستی، مقدم بر مبارزه با اسلام صوفیانه و اسلام فیلسوفانه یونانی ارسطویی و افلاطونی قرار دادند»، چراکه هم اقبال و هم شریعتی به این مهم واقف بودند که تا زمانی که نتوانند توسط حرکت نظری و قرآنی ریشه اسلام روایتی را براندازند، امکان مقابله با اسلام صوفیانه و اسلام فیلسوفانه یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی در جامعه مسلمانان نیست.

در نتیجه به این دلیل بود که اصلی‌ترین صف مخالفین حرکت اقبال و شریعتی طرفداران اسلام روایتی یا اسلام فقهاتی بودند، بطوریکه در رابطه با حرکت شریعتی در جامعه خودمان به عینه دیدیم که طرفداران اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام صوفیانه و اسلام فیلسوفانه یونانی‌زده به صورت یکپارچه از میلانی و مکارم گرفته تا مطهری و طباطبائی و حسین حاجی فرج دباغ - معروف به عبدالکریم سروش - و داریوش شایگان و سید احمد فرید، در حمله و تکفیر شریعتی جبهه‌ای واحد تشکیل دادند؛ و هنوز که چهل سال از رحلت شریعتی می‌گذرد، این جبهه شوم و سیاه‌نفرین شده، حتی بر خاک و استخوان‌های شریعتی هم

۱۰ - گوهر اسلام تطبیقی اقبال و شریعتی «ماهیت تاریخی داشتن اسلام تطبیقی است». به عبارت دیگر مرز تعیین کننده بین اسلام دکماتیسم و اسلام انطباقی از یک سو، با اسلام تطبیقی اقبال و شریعتی از سوی دیگر، در همین جوهر و ماهیت تاریخی اسلام، در رویکرد تطبیقی اقبال و شریعتی نهفته است؛ و در چارچوب این رویکرد تطبیقی و تاریخی است که اسلام تطبیقی اقبال و شریعتی، «به صورت یک پروسس در عرصه تاریخ مطرح می‌شود». بطوریکه موتور و دینامیزم این پروسس در رویکرد اقبال و شریعتی همان «اصل اجتهاد» می‌باشد که توسط «اجتهاد در اصول و اجتهاد در اصول فقه و اجتهاد در فروع دینی و فقهی»، در عرصه پروژه مستمر بازسازی اسلام تاریخی و پروسسی و تطبیقی می‌بایست ساری و جاری گردد.

باری، در همین رابطه است که هم اقبال و هم شریعتی موضوع «اجتهاد در اصول قبل از اجتهاد در فروع در عرصه پروژه بازسازی اسلام تطبیقی خود جاری و ساری کردند، بطوریکه اقبال توسط اجتهاد کلامی در خداشناسی و شریعتی توسط اجتهاد کلامی در توحیدشناسی خود در اسلام‌شناسی ارشاد، پروژه بازسازی اسلام تطبیقی خود را استارت زدند. تا آنجا که بدون فهم «جایگاه خدا» در منظومه معرفتی اقبال و بدون فهم «جایگاه توحید» در منظومه معرفتی شریعتی، امکان فهم اسلام‌شناسی اقبال و شریعتی اصلاً و ابداً وجود ندارد.

نتیجتاً، هم اقبال و هم شریعتی در عرصه پروژه بازسازی اسلام تطبیقی یا اسلام پروسسی یا اسلام تاریخی خود، «توسط موتور اجتهاد در اصول و فروع (به جای اجتهاد در فقه و فروع فقهی)، اجتهاد از کلام شروع کردند و توسط اجتهاد در کلام مسلمانان، آنها «اجتهاد در اعتقادات و اجتهاد در اخلاق و فلسفه و خداشناسی و انسان‌شناسی و وحی‌شناسی و طبیعت‌شناسی قرآن و مسلمانان، در اولویت اول حرکت بازسازی اسلام تطبیقی خود قرار دادند»؛ و بدین ترتیب آنها در طلیعه حرکت نظری خود، مبارزه و مخالفت نظری با اسلام روایتی را در



رحم نمی‌کنند.

۱۱ - پروژه «ختم نبوت پیامبر اسلام» که برای اولین بار در تاریخ مسلمین، توسط حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری، مورد بازتفسیر معرفتی و کلامی و فلسفی و تاریخی قرار گرفت، این پروژه، بیش از همه، در راستای مبارزه با اسلام دگماتیسم و اسلام روایتی و اسلام فقهاتی، دارای فونکسیون شد، چراکه اقبال، در عرصه تبیین فلسفی و کلامی پروژه «ختم نبوت پیامبر اسلام»:

اولاً گوهر اصلی ختم نبوت پیامبر اسلام، «تولد عقل برهانی استقرائی» بشر، در قرن هفتم میلادی توسط چند منبعی کردن معرفت بشری (که شامل طبیعت و تاریخ و تجربه درونی می‌شود)، قرآن و پیامبر اسلام می‌دانست؛ و از آنجائیکه رویکرد اقبال به این عقل برهانی استقرائی، بسترساز پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام، بر این مبانی قرار داشت که:

الف - این عقل برهانی استقرائی از نظر اقبال یک «عقل غیر دینی» می‌باشد، چراکه اقبال در تبیین تفاوت بین تجربه نبوی پیامبر اسلام، با انبیاء ابراهیمی ماقبل او معتقد است که تا قبل از پیامبر اسلام بشر در عرصه اپیستمولوژی، «تک منبعی» بوده است و تنها منبع معرفتی بشر، همان وحی نبوی بوده که از نظر اقبال، آن وحی از جنس غریزه و هدایت از بیرون بوده است. لذا به همین دلیل، اقبال تا قبل از پیامبر اسلام، «معتقد به عقل دینی و هدایت از بیرون برای بشر بود» بزرگترین ره‌آوردی که از نظر اقبال پیامبر اسلام و قرآن برای بشریت آورد، این بود که بشریت را از دوران تک منبعی خارج کرد و منابع معرفتی بشر از تک منبعی وحی‌ائی، «به سه منبع طبیعت و تاریخ و تجربه درونی تغییر داد». همین «تغییر منابع معرفتی بشر» باعث گردید تا شرایط جهت «تولد عقل برهانی استقرائی بشر، در زمان پیامبر اسلام فراهم گردد». علی‌ایحال، «عقل برهانی استقرائی» از نظر اقبال برعکس «عقل دینی» دوران ماقبل بعثت پیامبر اسلام، «یک عقل غیر دینی» است؛ زیرا منابع معرفتی عقل برهانی استقرائی که همان طبیعت و تاریخ و تجربه درونی است، دیگر دینی نمی‌باشد.

ب - عقل برهانی استقرائی، برعکس عقل دینی (که محصول تجربه دینی یک پیامبر بود و صورت فردی داشت)، یک عقل جمعی می‌باشد. لذا، «تنها توسط خرد جمعی بشر امکان دستیابی به عقل برهانی استقرائی وجود دارد.»

ثانیاً از آنجائیکه وحی چه در مرحله طبیعی و چه در مرحله غریزی و چه در مرحله الهامی انسانی و در مرحله تجربه نبوی پیامبرانه آن، در رویکرد اقبال به عنوان یک پروسس در بستر پروژه زمان و متافیزیک قرآنی تبیین می‌شود، در این رابطه، اقبال تولد عقل برهانی استقرائی در بشر قرن هفتم میلادی توسط قرآن و پیامبر اسلام، «میوه درخت وحی پروسسی می‌داند»؛ و با توجه به اینکه، اقبال معتقد است که درخت‌ها را با میوه‌هایشان می‌توان شناخت، بنابراین به این دلیل است که، اقبال تولد عقل برهانی استقرائی، در بشریت قرن هفتم میلادی توسط قرآن و پیامبر اسلام، «میوه نهایی درخت وحی می‌داند»؛ و در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۵ سطر آخر می‌گوید:

«پیغمبر اسلام، میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. چراکه تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می‌شود. به جهان قدیم تعلق دارد و از آنجائیکه پای روح الهام وی در کار می‌آید. متعلق به جهان جدید است. پروسس حیات در وی منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است. ظهور و ولادت اسلام که آرزومندم چنانکه دخواه شما است برای شما مجسم کنم. ظهور ولادت عقل برهانی استقرائی است. نبوت با ظهور عقل برهانی استقرائی. در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود نبوت را درک کرد و این کمال نبوت بود که با درک هوشمندانه دریافت که پروسس حیات نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری از خارج باقی بماند. الغای کاهنی و سلطنت میراثی در اسلام. توجه دایمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد. همه سیماهای مختلف اندیشه واحد ختم نبوت است.»

ثالثاً اقبال در چارچوب «پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام» از آنجائیکه تولد عقل برهانی استقرائی در بشر، بسترساز تحقق پروژه ختم نبوت در زمان پیامبر اسلام؛ و به وسیله پیامبر اسلام می‌داند، همین رویکرد او به پروژه ختم نبوت باعث گردیده است تا اقبال ختم نبوت پیامبر اسلام را مقدمه و لازمه ختم ولایت آن حضرت نیز بداند.

«اندیشه خاتمیت را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهایی حیات. جانشین شدن کامل عقل به جای عاطفه است. چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. ارزش عقلانی اندیشه ختم نبوت در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای ایجاد



می‌کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن (ولایت) در تاریخ بشری به پایان رسیده است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۱۷).

من حیث المجموع اینکه، از نظر اقبال پروژه «ختم نبوت پیامبر اسلام» باعث گردید تا عقل برهانی استقرانی در بشر، از بعد از وفات پیامبر اسلام، به صورت عامل درونی هدایت‌گر انسان در آید و هدایت انسان برعکس گذشته از فرایند برونی، وارد فرایند درونی بشود. داوری علامه محمد اقبال لاهوری، در خصوص اینکه می‌گوید، «ما مسلمانان از بعد اعلام ختم نبوت آزادترین انسان‌های روی زمین هستیم» در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

«و چون به این فکر اساسی اسلام توجه کنیم که پس از این دیگر وحی‌ای نخواهد رسید که مایه محدودیت آدمی بشود. بایستی که ما از لحاظ روحی، آزادترین مردمان روی زمین باشیم. مسلمانان نخستین که تازه از قید اسارت روحی آسیای پیش از اسلام بیرون آمده بودند. در وضعی نبودند که به اهمیت واقعی این فکر اساسی متوجه شوند. بسیار شایسته است که مسلمانان امروز وضع خود را باز شناسند و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کنند؛ و از هدف اسلام که تا کنون به صورتی جزئی آشکار شده، آن «دموکراسی روحی» را که غرض نهائی اسلام است بیرون بیاورند و به کامل کردن و گسترده آن بپردازند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۲۰۴ - س ۱۳).

داوری ما در باب پروژه نظری و تنوریک علامه محمد اقبال لاهوری، در این دایره قرار می‌گیرد که اقبال، قبل از هر امری، توسط پروژه خاتمیت (که برای اولین بار توسط او در تاریخ نظری مسلمانان مطرح گردیده است)، اسلام روایتی که آبشخور نظری اسلام فقه‌ای و اسلام ولایتی می‌باشد به چالش بکشد. یادمان باشد که آنچنانکه فوقاً از اقبال نقل قول کردیم، «اقبال ختم ولایت پیامبر، در عرصه پروژه خاتمیت به عنوان نخستین پله ورود به دوران خاتمیت مطرح می‌کند و آنچنانکه دیدیم، از نظر اقبال ختم ولایت به معنای این است که بعد از پیامبر اسلام، دیگر دوران رهبری کاریزماها و اتوریت‌های دینی در اسلام به سر رسیده است؛ و با تولد عقل برهانی استقرانی در بشریت و انتقال هدایت از برون به درون و تبدیل هدایت مکانیستی به

هدایت دینامیکی، دیگر کسی نمی‌تواند در میان مسلمانان تحت عنوان مثلاً ولایت فقیه، جایگاه پیامبری برای خود قائل شود؛ و برای مسلمانان تکلیف تعیین کند.»

از نظر اقبال با «ختم نبوت پیامبر» و با «وفات پیامبر اسلام» و «ختم ولایت پیامبر اسلام» دورانی که شخصیت شخص، می‌توانست حجت و دلیل ادعا و سخنش و دعوتش باشد، سپری شده است، و در دوران خاتمیت، از نظر اقبال، آنچنانکه لوتر می‌گفت، «هر کس کشیش خود است.»

یادمان باشد که شیخ مرتضی مطهری، جهت مقابله کردن و نفی پروژه ختم نبوت اقبال، در مقدمه جلد پنجم اصول فلسفه رئالیسم، در تعریف پروژه ختم نبوت اقبال، پروژه خاتمیت او را با عنوان ختم دیانت یاد می‌کند.

یادمان باشد که شیخ مرتضی مطهری، جهت نفی کودکانه پروژه نظری ختم نبوت اقبال، بر پایه فقه اسلام روایتی حوزه‌های فقه‌ای که از زمان شاه ولی دهلوی (مفسر و متکلم بزرگ جهان اسلام در قرن هیجدهم)، به چالش همه جانبه کشیده شده بود، می‌کوشد تا علت و دلیل ختم نبوت پیامبر اسلام را برعکس اقبال، «کمال فقه اسلام روایتی حوزه فقه‌ای تعریف نماید». همان فقهی که از نظر مطهری و خمینی، از بدو تولد تا مرگ و از زمان ظهور بشر الی قیام قیامت، برای بشریت برنامه دارد؛ و آنچنانکه در قضیه تغییر حکم فقهی بازی شطرنج توسط خمینی دیدیم، تنها با تغییر یک حکم فقهی، بازی شطرنج که بیش از هزار سال توسط تمام فقهای حوزه‌های فقه‌ای حرام شمرده می‌شد، اختلاف بین فقه‌های حوزه‌های فقه‌ای و فقهای شورای نگهبان، به آنجا رسید که خمینی رسماً اعلام کرد که با این فقه سنتی اگر بخواهیم جامعه امروز ایران را اداره کنیم، «باید حکم به تعطیلی تمدن بشر بدهیم.»

ادامه دارد

در عرصه «الهیات تطبیقی و پوشی»

چارچوب این انقلاب در مفاهیم بوده است که «پیامبر اسلام توانسته است، یک انقلاب بزرگ در عرصه فرهنگ بشری از قرن هفتم میلادی به وجود آورد.»

در نتیجه هر چند پیامبر اسلام، «خود را ادامه دهنده راه ابراهیم و موسی و عیسی می‌دانست، و هرگز در هیچ جا مدعی نبوده است که بالبداهه، راهی نو از صفر آغاز کرده است» (بلکه بالعکس خود را «...مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتِيَاهُ الْإِنْجِيلِ...» سوره مائده - آیه ۴۶ می‌دانسته است) البته هر چند پیامبر اسلام، «خود را آخرین حلقه از تسلسل نهضت ابراهیمی می‌دانسته است» و در این رابطه ادعای ادامه راه ابراهیم و موسی و عیسی داشته است، و در چارچوب همان مفاهیم توحیدی ابراهیمی و موسائی و عیسائی، وحی نبوی خود را تکمیل کرده است، ولی نباید فراموش کنیم که با همه این احوال پیامبر اسلام، «نه تنها انقلابی مضمونی در عرصه مفاهیم زمانی و مکانی جامعه عربستان عصر خود ایجاد کرد، بلکه مهم‌تر از آن در عرصه مفاهیم دیسکورس توحیدی ابراهیمی و عیسائی و موسائی نیز تحولی همه جانبه به وجود آورد.»

البته با این تفاوت که «تحول در مضمون مفاهیم دیسکورس جامعه عصر خود در عربستان صورتی عرضی داشته است، در صورتی که تحول در عرصه دیسکورس پیامبران قبلی ابراهیمی صورتی طولی داشته است»، زیرا «به علت اینکه وحی الهی و تجربه نبوی پیامبر اسلام، در چارچوب زبان بشری و در قرن هفتم میلادی و در جامعه بادیه‌نشین

گرچه، «بعثت به معنای برانگیختن و از خواب بیدار کردن می‌باشد» ولی در دیسکورس عربی، به‌خصوص از بعد از بعثت پیامبر اسلام از آنجائیکه قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام از ظهور و حرکت تحول‌خواهان انسانی و اجتماعی و تاریخی پیامبر اسلام، با عنوان و ترم، «بعثت» یاد کرده است، الی زمانها، بعثت چه به لحاظ قالب و چه به لحاظ مضمون و محتوا، به معنای «حرکت تحول‌گرایان و تحول‌خواهان اجتماعی و انسانی و تاریخی، با «...لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ...» (سوره حیدد - آیه ۲۵) می‌باشد.

بنابراین اگر از بعد از انقلاب کبیر فرانسه مشاهده می‌کنیم که در کشورهای عربی مثل عراق و سوریه نام حزب سیاسی خود را «حزب بعث» می‌گذارند، منظور آن‌ها از به‌کارگیری عنوان بعث، هرگز دلالت بر یک حرکت فردی یا برانگیختگی فردی یا از خواب بیدار کردن فردی نمی‌کند بلکه برعکس هدف آن‌ها از به‌کارگیری این نام و ترم و عنوان، اشاره به حرکت تحول‌خواهان اجتماعی آن‌ها می‌کند که در مرانامه حزبی خود به تبیین و تعریف آن پرداخته‌اند که البته آن چنانکه در مرانامه اولیه آن‌ها تبیین شده است، این حرکت تحول‌خواهان در رویکرد آن‌ها، در چارچوب حرکت تحول‌خواهان سوسیالیستی امکان‌پذیر می‌باشد.

علی‌ایحال، در اینجا سخن ما در باب ماهیت عملکرد این احزاب نیست، بلکه فقط مشخص کردن «جایگاه ترم بعثت» در دیسکورس عربی می‌باشد؛ لذا در این چارچوب است، که معتقدیم که، «یکی از نوآوری‌های پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی، انقلاب در واژه‌ها و فرهنگ و دیسکورس بشریت و به‌خصوص فرهنگ عربی بود و آن چنانکه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری، در تفسیر آیه ۳۱ سوره بقره، (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) می‌گوید، «قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام» بزرگ‌ترین خودویژگی انسان را مفهوم‌سازی و اختراع کلیات توسط دستگاه پیچیده ذهن انسان می‌داند. از آنجائیکه اقبال آیات قصه خلقت آدم در قرآن که در سوره‌های مختلفی اعم از بقره و اعراف و طه و غیره مطرح شده است، «داستان پروسس تکامل انسان، به معنای اعم کلمه می‌داند (نه تکوین فردی به نام آدم ابوالبشر آن چنانکه تورات مدعی آن است) علی‌هذا، در این رابطه است که «اقبال آموزش اسماء به انسان در پروسس تکوین تکاملی انسان (به‌خصوص در فرایند تکوین زبان در انسان) را به معنای تکوین قدرت مفهوم‌سازی در انسان تفسیر می‌کند» که بی‌شک در عرصه اجتماعی و تاریخی، «انقلاب در مفاهیم» می‌تواند بستر ساز «حرکت تحول‌گرایان فرهنگی» در جامعه بشری بشود؛ و در

عربستان، نازل شده است، همین زبانی و زمانی و زمینی شدن وحی الهی توسط تجربه نبوی پیامبر باعث شد - تا آن چنانکه در آیه ۱۷ سوره رعد مطرح شده است (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةً بِهٖ قَدَرُهَا فَأَحْتَمَلَ السَّبِيلَ زَبَدًا زَابِيًا وَمِمَّا يُوقَدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ) - وحی الهی که قبل از زمینی و زمانی و زبانی شدن آن صورتی منبسط داشت، به مجرد انتقال آن توسط تجربه نبوی پیامبر اسلام این وحی الهی منبسط، زمان‌مند و زمین‌مند و زبان‌مند بشود و همین زمان‌مندی و زبان‌مندی و زمین‌مندی وحی الهی توسط تجربه نبوی پیامبر اسلام، باعث گردید تا پیامبر اسلام و وحی الهی او مجبور شوند، در چارچوب همان مفاهیم مورد اعتقاد عرب عربستان از جن و شیطان و ملائکه گرفته، تا جهان‌شناسی و علم زمان خود و حتی روابط تولیدی عصر خود که برده‌داری بوده است، سخن بگویند؛ و حتی از آنجائیکه بشریت در عصر پیامبر اسلام، در فرایند حسی و احساسی و فرهنگ شفاهی به سر می‌برد، پیامبر اسلام مجبور شد، تا خدای بی‌صورت تجربه کرده خود در فاز حرائی را که با عبارت «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (سوره شوری - آیه ۱۱) از آن یاد می‌کرد، در دعوت نبوی خود، یعنی در چارچوب فرهنگ عصر و جامعه خود، این خدای بی‌صورت تجربه کرده خود، به صورت خدای انسان‌واره مطرح کند.»

چرا که حتی دعوت به خداشناسی پیامبر اسلام نمی‌توانست خارج از فرهنگ و عقلانیت و دیسکورس زمانش باشد، پر پیداست که وقتی که مخاطب دعوت پیامبر اسلام، توده‌های عامی جامعه می‌باشند، نه نخبه‌های درون آکادمی افلاطونی، پیامبر اسلام برای حفظ این مخاطبین، مجبور باشد، تا بر: «كَلِمَ النَّاسِ عَلٰی قَدْرِ عَقُولِهِمْ، يٰ كُونُوا مَعَ النَّاسِ وَ لَا تَكُونُوا مَعَ النَّاسِ» تکیه نماید. یعنی «با زبان و فرهنگ و علم عصر و جامعه خود با مردم حرف بزنند.» با همه این احوال پیامبر اسلام، «جدای از این محدودیت و محصوریت زمانی و مکانی و زبانی، توانست در عرصه مفاهیم هم به صورت طولی و هم به صورت عرضی، انقلابی بزرگ ایجاد کند؛ و همین انقلاب در مفاهیم بود، که بستر ساز انقلاب فرهنگی و معرفتی بشر در ۱۴ قرن گذشته یعنی از قرن هفتم میلادی الی زماننا هذا بشود، برای فهم انقلاب بزرگی که پیامبر اسلام در عرصه مفاهیم بشر از قرن هفتم میلادی ایجاد کرده است.»

باید مقدماتاً توجه داشته باشیم که مفاهیم و دیسکورس حاکم بر

اندیشه نخبه‌های بشریت تا قرن هفتم میلادی یعنی مدت بیش از ۱۲۰۰ سال، همان مفاهیم فلسفی و عرفانی فرهنگ فلسفی یونانی و فرهنگ عرفانی هند شرقی بود؛ لذا در این رابطه، مفاهیمی کلانی که پیامبر اسلام با بعثت خود دچار تحول ساخت، عبارتند از:

- ۱ - خدا و توحید. ۲ - انسان و آدم. ۳ - وحی و نبوت. ۴ - بعثت و اجتماع. ۵ - آخرت و جهان و طبیعت. ۶ - عدالت و قسط و تاریخ. ۷ - دین و شریعت و ملت. ۸ - بعثت و رسالت و نبوت. ۹ - مستضعفین و مستکبرین. ۱۰ - روح و حیات و تکامل یا صیوروت. ۱۱ - زمان و عصر. ۱۲ - شرک و بت‌پرستی. ۱۳ - عقل و علم و فکر و فهم و کتاب و قلم و نوشته. ۱۴ - دعا و نیایش و غیره.

آن چنانکه مشاهده می‌شود «در این مفهوم‌سازی جدید پیامبر اسلام بیش از آنکه بر قالب‌سازی مفاهیم تکیه داشته باشد، کوشیده است تا انقلاب در مضامین به صورت طولی و عرضی انجام دهد؛ و در چارچوب همان‌ها قالب‌های دیسکورس بشریت در قرن هفتم میلادی از یونانی گرفته تا هند شرقی محتوای این مفاهیم را به کلی تغییر دهد. تا آنجا که هرچه زمان می‌گذرد، نه تنها این مفاهیم دیسکورس پیامبر اسلام کهنه نمی‌شود، بلکه برعکس، هر چه پیش‌تر آمده است، این مفاهیم بیشتر مشعشتر شده است تا آنجا که خدای تجربه کرده پیامبر اسلام که همان الله می‌باشد، و در تجربه ۱۵ ساله حرائی پیامبر اسلام، به صورت «...اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (سوره نور - آیه ۳۵) و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره حدید - آیه ۳) و «...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (سوره شوری - آیه ۱۱) تجربه نبوی کرده بود، و همه این آیات دلالت بر تجربه خدای بی‌صورت داشت، یعنی همان خدای بی‌صورتی است که امام علی در خطبه یک نهج‌البلاغه با تاسی از پیامبر اسلام اینچنین تبیین کرده است.

«أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالَ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالَ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْجِيدهُ وَ كَمَالَ تَوْجِيدهُ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالَ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ شَاءَ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَاهُ وَ مَنْ جَزَاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهٗ وَ مَنْ حَدَّهٗ فَقَدْ عَدَّهٗ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ كَانِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ مُّوجُودٍ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَابَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِهٖ مَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْآلَةُ بِصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ

إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ» (نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۳۹ - خطبه ۱ - س ۵).

و در پاسخ به سؤال ذعلب یمانی او همین خدای بی‌صورت تجربه شده پیامبر اسلام را اینچنین تعریف و تبیین می‌نماید:

«و قد سأله ذعلب الیمانی فقال هل رأیت ربک یا امیر المؤمنین؟ فقال (علیه السلام) أفأعبد ما لا أری؟ فقال و کیف ترأه؟ فقال: لا تُدرکهُ العُیونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِه حَقَائِقِ الْإِیْمَانِ قَرِیبٍ مِنَ الْأَشْیَاءِ غَیْرِ مَلَاسٍ بَعِيدٍ مِنْهَا غَیْرِ مَبَایِنٍ مُتَكَلِّمٍ لَا بِرُویَةٍ مُریدٌ لَا بِهَمَّةٍ صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ لَطِیفٌ لَا یُوصَفُ بِالْخَفَاءِ کَبِیرٌ لَا یُوصَفُ بِالْجَفَاءِ بَصِیرٌ لَا یُوصَفُ بِالْحَاسَةِ رَحِیمٌ لَا یُوصَفُ بِالرَّفَةِ تَعُوُّ الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ وَ تَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ» (نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۲۵۸ - خطبه ۱۷۹ - س ۱) برای بشریت قرن بیست یکم بیشتر قابل فهم است تا انسان قرن هفتم میلادی.

یا در خصوص انسان تبیین شده توسط پیامبر اسلام، آن چنانکه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در فصل سوم کتاب بازسازی فکر دینی خود می‌گوید، «آن انسان تبیین شده توسط پیامبر اسلام و قرآن در قرن هفتم، برای انسان امروز بیشتر قابل فهم است تا عصر پیامبر اسلام.»

«در داستانی (که در قرآن) به نام سقوط یا هبوط آدم معروف شده است. راهنمایی بهتری برای فهم دشواری‌های ما وجود دارد. زیرا قرآن هنگام بیان این داستان. قسمتی از رموز قدیمی را محفوظ نگاه داشته. ولی ماده آن را چنان تغییر داده است که بتواند معنی و مفهوم کاملاً تازه‌ای به آن بدهد. روش قرآن در تغییر صورت دادن کلی یا جزئی به داستان‌ها. بدان منظور که آن‌ها را با اندیشه‌های جدید متناسب سازد. و از این راه آن‌ها را با روح زمان منطبق کند. نکته مهمی است که تقریباً پیوسته محققان مسلمان و نامسلمان در باره اسلام از آن غافل مانده‌اند. قرآن به ندرت از آوردن داستان‌ها منظور تاریخی دارد. تقریباً همیشه هدف قرآن این است که به داستان‌ها اهمیت کلی اخلاقی یا فلسفی بدهد و این منظور را با حذف نام اشخاص و اماکن. که با دادن رنگ خاصی به داستان معنی و مفهوم آن را محدود می‌کنند. و نیز با حذف کردن جزئیاتی که به نوع دیگری از احساس بستگی دارد. عملی می‌کند. این شکل معامله با داستان‌ها امر غیر رایجی نیست. در ادبیات غیر دینی رواج دارد. نمونه‌ای از آن داستان فاوست است که بیان سحرآمیز گوته به آن مفهوم کاملاً تازه‌ای بخشیده است. داستان سقوط آدم به اشکال گوناگون در ادبیات جهان باستانی بیان شده است. البته خدید حدود مراحل مختلف نمو آن و نشان دادن انگیزه‌های مختلف

بشری که در تغییر شکل تدریجی آن مؤثر بوده‌اند. غیر ممکن است. ولی چون خود را به روایات سامی این داستان از آن برخاسته باشد که انسان مایل بوده است که بدبختی بی‌پایانی را که از بودن در محیط زندگی نامساعدی فراهم شده. و مرگ و بیماری از هر طرف کوشش‌های او را برای حفظ خود عقیم کرده است. به صورتی برای خود توجیه و تعبیر کند. چون تسلطی بر نیروهای طبیعی نداشته. ناچار نظری بدبینانه به زندگی داشتن کاملاً مناسب حال او بوده است. چنین است که در یک کتیبه باستانی بابلی از مار (رمز تولد و تناسل) و درخت و زن که سببی (رمز بکارت) را به مرد تقدیم می‌کند سخن رفته است. معنی این داستان آشکار است. سقوط انسان از یک حالت آمیخته به سعادت و نعمت نتیجه عمل جنسی اصلی جفت بشری بوده است. روش قرآن در بیان این داستان وقتی آشکارتر می‌شود که آن را با طرز بیان در سفر آفرینش تورات مقایسه و مقابله کنیم. نقاط اختلاف برجسته میان این دو کتاب بی‌هیچ شبهه‌ای غرض بیان قرآنی را آشکار می‌سازد. زیرا در قصه آدم در قرآن مار و دنده آدم که در تورات ذکر شده است حذف گردیده است. حذف مار در قصه آدم در قرآن آشکارا برای آن است که از این داستان رنگ تناسلی و نگرش بدبینانه نسبت به زندگی که از آن نتیجه می‌شود حذف گردد. حذف دنده آدم در قصه آدم در قرآن که در تورات آمده است به این منظور است که آدمی در آن بیندیشد که قرآن نظر بیان تاریخی ندارد و نمی‌خواهد مانند تورات این داستان را به عنوان دیباچه‌ای بر تاریخ پسران اسرائیل بیاورد. در آن آیه‌های قرآن که از انسان همچون موجودی زنده سخن رفته. قرآن کلمه بشر یا انسان را آورده است. و کلمه آدم را مخصوص قابلیت وی برای خلافت یا جانشینی خدا بر زمین قرار داده است. علاوه بر این. غرض قرآن با حذف نام‌های آدم و حوا در شکل توراتی آن کاملاً آشکار می‌شود که در قرآن کلمه آدم برای یک مفهوم نگاهداشته و به کار برده شده است نه برای نامگذاری فرد معینی از افراد بشر به نام آدم. «وَلَمَّا خَلَقْنَاكُمْ نُمْ صُورَتَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ - ما ابتدا انسان را خلق کردیم و سپس در طول زمان او را شکل دادیم و بعد از شکل دادن انسان بود که به ملائک گفتیم تا بر آدم سجده کنند. پس همگی در پای انسان سجده کردند الا ابلیس که از سجده کردن انسان امتناع ورزید» (سوره اعراف - آیه ۱۱). در قرآن (موضوع میوه ممنوعه) در این داستان را به دو قسمت متمایز تقسیم کرده است یکی آنکه تنها به صورت درخت بیان شده. و دیگری آنکه به درخت جاودانی (شجره الخلد) و پادشاهی که هرگز کهنه نمی‌شود (ملک لایبلی) مربوط است. قسمت اول در سوره اعراف و قسمت دوم در سوره



طه آمده است. بنابراین گفته قرآن آدم و جفتش. به وسوسه شیطان که وظیفه‌اش ایجاد شک در ذهن آدمیان است. گمراه شدند و گول خوردند و از میوه هر دو درخت چشیدند در صورتی که بنا بر گفته تورات آدم بلافاصله پس از نخستین نافرمانی از بهشت عدن بیرون رانده شد و خدا در قسمت شرقی بهشت. فرشتگان و شمشیر شرر باری که بر هر سو می‌گشت قرار داد تا راه را بر این درخت زندگی ببندند. تورات زمین را به علت نافرمانی آدم لعنت کرده است. قرآن برعکس زمین را قرارگاه (مستقر) و منبع بهره‌برداری (متاع) برای آدمی می‌شمارد که بایستی برای تملک آن نسبت به خدا سپاسگزار باشد. «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشٌ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» - شما را در زمین جایگزین ساختیم و برای شما در آن روزی‌ها آفریدیم. چه کم سپاس می‌گزارید» (سوره اعراف - آیه ۱۰). هیچ دلیلی نداریم که بنابراین فرض کنیم که کلمه جنت (باغ) که در این داستان آمده به معنی فردوسی دور از دامنه دید حواس است که آدم از آن بر زمین سقوط کرده باشد. بنا بر گفته قرآن. انسان بر روی زمین بیگانه نیست. «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى - از زمین شما را آفریدیم» (سوره طه - آیه ۵۵). جنت که در داستان آدم در قرآن به آن اشاره شده. نمی‌تواند جایگاه جاودانی پرهیزکاران بوده باشد. جنت در قرآن به صورت مکانی توصیف شده که «يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لِقَاؤَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ - مومنان در آن جامی میان خود رد و بدل می‌کنند که نه لغوی را سبب می‌شود و نه گناهی» (سوره طور - آیه ۲۳) در جای دیگر همچون مکانی توصیف شده است «لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنَزَّفُونَ» - نه بیهوشی و مستی به مومنان می‌رسد و نه ایشان را از آن بیرون می‌کنند» (سوره صافات - آیه ۴۷). ولی در جنتی که در داستان سقوط آدم آمده. نخستین حادثه‌ای که صورت گرفته یک نافرمانی است که نتیجه آن بیرون رانده شدن آدم بوده است. حقیقت این است که قرآن خود معنی این کلمه را. به آن صورت که در بیان داستان آمده. آشکار کرده است. در قسمت دوم داستان. جنت و باغ به صورت مکانی وصف شده که «إِنَّ لَكَ أَلَّا جُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى - وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى - در آن نه گرسنگی است و نه برهنگی و نه تشنگی است و نه آزار از گرما» (سوره طه - آیه ۱۱۸ و ۱۱۹) بنابراین. من برآنم که جنت در بیان قرآنی نماینده صورت ابتدائی حالتی است که در آن انسان با آنچه وی را احاطه کرده ارتباطی ندارد. و در نتیجه گزش و سوزش حاصل از خار نیازمندی‌های بشری را احساس نمی‌کند که تنها پیدا شدن آن‌ها نشانه آغاز تمدن و فرهنگ بشری است. به این ترتیب معلوم می‌شود که داستان قرآنی سقوط هیچ ارتباطی با نخستین ظهور انسان بر این سیاره ندارد. غرض آن بیشتر نشان دادن ترقی مقام بشریت است از حالت بدوی

شهوات غریزی به حالت تملک آگاهانه یک خود آزادی که می‌تواند شک کند و نافرمانی ورزد. این سقوط هرگز معنی فساد و سقوط اخلاقی ندارد. انتقال آدمیزاد است از حال آگاهی ساده به نخستین شعله خودآگاهی. و نوعی از بیدار شدن از خواب طبیعت است که با تکانی از علیت شخصی در وجود هر کس می‌تواند صورت بگیرد قرآن به زمین همچون سیاستگاهی نمی‌نگرد که در آن بشریتی. بنا بر نهاد. بد و شریر به خاطر نخستین گناهکاری زندانی شده باشد. نخستین عمل نافرمانی بشر نخستین عمل انتخاب آزاد او نیز بود و به همین جهت است که به مدلول قرآن. نخستین تجاوز از حد آدمی بخشیده شد. دیگر نیک بودن چیزی نیست که به اجبار حاصل شده باشد. تسلیم آزاد خود است به کمال اخلاقی. و از همکاری آزادانه «من‌های آزاد» نتیجه می‌شود. موجودی که حرکاتش همه چون ماشینی معین شده باشد. نمی‌تواند نیکی به بار آورد. بنابراین آزادی شرط نیکی و خوبی است. ولی روا داشتن اینکه خودی آشکار شود که پس از مطالعه چند راه عمل که در برابر وی موجود است قدرت انتخاب یکی از راه‌ها را داشته باشد. واقعاً اقدام به کار پر مخاطره‌ای است. چه آزادی انتخاب نیکی خود مستلزم آن است که آزادی انتخاب آنچه در مقابل نیکی است نیز موجود باشد اینکه خدای متعال به چنین کار خطیری پرداخته. خود نشانه آن است که به انسان اعتماد فراوان داشته است. اکنون نوبه انسان است که این اعتماد را به ثبوت برساند. شاید تنها چنین اقدام خطیری آزمون و توسعه بخشیدن امکانات موجودی را امکان‌پذیر ساخته است. بنابراین. خیر و شر با آنکه معارض یکدیگرند. در ضمن یک کل قرار می‌گیرد. چیزی به عنوان یک امر و واقعیت منفرد و جدا شده وجود ندارد. چه واقعیت‌ها. کل‌های تنظیم یافته‌ای هستند که اجزاء آن‌ها را باید از طریق ارجاع به یکدیگر باز شناخت. قضاوت منطقی تنها از آن جهت اجزا و عناصر را از هم جدا می‌کند که وابستگی آن‌ها را به یکدیگر آشکار سازد» (بازسازی فکر دینی - فصل سوم - تصور خدا و معنی نیایش - ص ۹۶ - س ۶). □

ادامه دارد

چگونه می‌توانیم «جهان» و «جامعه» را «تغییر» دهیم؟

تغییر «گفتمان فردگرایانه» به «گفتمان جامعه‌گرایانه»

در رویکرد امام علی



مبارزه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در یک تقسیم‌بندی کلی بر حسب جوهر و مضمون مبارزات آنها به دو شاخه «مبارزات افقی یا مبارزات دموکراتیک و یا مبارزات برای آزادی» و شاخه «مبارزات عمودی یا مبارزات سوسیالیستی یا مبارزه برای نان» تقسیم‌نمائیم، مهم‌ترین مشخصه فضای حاکم بر جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی جامعه امروز ایران، حاکمیت گفتمان فردگرایی یا لیبرالی بر این جنبش‌ها می‌باشد؛ که همین خصلت لیبرالی یا فردگرایانه گفتمان حاکم بر مبارزات افقی و عمودی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در فرایند ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، از فرایند حداقل ۳۷ ساله دوران رژیم کودتائی پهلوی جدا می‌سازد، چرا که مضمون و جوهر گفتمان حاکم بر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در زمان رژیم کودتائی پهلوی، گفتمان آرمان‌گرایانه یا گفتمان ایدئولوژیک یا گفتمان جامعه‌گرایانه و ارزشی بود؛ و در چارچوب آن گفتمان بود که هم جنبش پیشگامان و هم جنبش پیشاهنگان و هم جنبش پیشروان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی:

اولاً حرکت جمع‌گرایانه و جامعه‌سازانه بر حرکت‌های فردگرایانه و لیبرالی برتری می‌دادند.

ثانیاً هر زمان آماده بودند تا در راستای حرکت جامعه‌سازانه و آرمان‌گرایانه مورد اعتقاد خود

نگاهی اجمالی به خطبه فوق که اولین خطبه و کلام امام علی پس از قیام مردم بر علیه نظام طبقاتی و نژادی عثمان می‌باشد، به خوبی نشان می‌دهد که:

اولاً برعکس آنچه روحانیت شیعه دکماتیسست روایتی و فقهاتی می‌گویند، امام علی خلافت بر مردم را حق از پیش تعیین شده خود نمی‌دانسته است.

ثانیاً به روشنی در خطبه فوق امام علی به مردم اعلام می‌کند که هر کسی که شما برای رهبری خود انتخاب نمائید، «من بیشتر از شما از او فرمانبرداری خواهم کرد.»

ثالثاً به وضوح در خطبه فوق امام علی مطرح می‌سازد که معیار مشروعیت و حقانیت رهبری مردم خود انتخاب مردم می‌باشد نه تعیین شده از آسمان.

رابعاً در خطبه فوق امام علی به صراحت اعلام می‌کند که «برنامه تغییر او، تغییر در گفتمان عملی و نظری حاکم بر جامعه آن روز می‌باشد» چرا که او در پیش‌بینی‌اش می‌گوید: «در رابطه با برنامه تغییر من، نه قلب‌های شما پایدار خواهد ماند و نه عقل‌های شما». به عبارت دیگر در خصوص برنامه تغییر خود امام علی می‌فرماید که «انجام آن نیازمند به ایمان و عقلانیت جامعه می‌باشد.»

خامساً در خطبه فوق امام علی در خصوص تحلیلش نسبت به شرایط موجود جامعه آن روز مسلمانان معتقد است که «جامعه‌ای مشحون از فتنه‌ها می‌باشد» و همین لایه‌های فتنه‌های جامعه امروز شما باعث گردیده است تا در صورت قبول رهبری شما، آینده‌ای تاریک به استقبال شما و من بیاید، آنچنانکه دیدیم که اینچنین نیز شد، چرا که سه جنگ بزرگ صفین با قاسطین و جمل با ناکثین و نهروان با مارقین که باعث گردید تا تمام دوران نزدیک به ۵ سال عمر حکومت امام علی را درگیر خود بکند که همگی مولود همین استراتژی تغییر گفتمان سه مؤلفه‌ای امام علی بود، زیرا جنگ صفین در راستای تغییر قدرت سیاسی و جنگ جمل در راستای تغییر قدرت طبقاتی و اقتصادی و جنگ نهروان در خصوص تغییر قدرت معرفتی و فرهنگی و مذهبی بود.

باری برای فهم جایگاه استراتژی امام علی در خصوص تغییر گفتمان حاکم بر جامعه مسلمین (در ۲۵ سال پس‌اوقات پیامبر اسلام) از گفتمان فردگرایانه به گفتمان جامعه‌گرایانه یا از گفتمان لیبرالی به گفتمان آرمان‌گرایانه و ایدئولوژیک و یا از گفتمان قبیله‌گرایانه و نژادپرستانه به گفتمان انسان‌گرایانه، در اینجا به صورت تطبیقی به ذکر نمونه و مثالی می‌پردازیم. بی‌شک در جامعه امروز ایران اگر تمامی

منافع فردی خود را در راستای منافع جمعی و اجتماعی و آرمائی و ایدئولوژیک خود فدا نمایند، در صورتی که در رژیم مطلقه فقهائی به علت حاکمیت گفتمان لیبرالی به خصوص از مرحله شکست انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ و سرکوب بی‌امان رژیم مطلقه فقهائی در مؤلفه‌های مختلف، سرکوب سیاسی، سرکوب مدنی، سرکوب جنسیتی، سرکوب اجتماعی، سرکوب قومیتی، سرکوب طبقاتی و غیره باعث گردیده است تا رفته رفته به موازات حاکمیت رکود بعد از سرکوب‌های استخوان‌سوز فوق، به خصوص از بعد از شکست جنگ‌های ۸ ساله رژیم مطلقه فقهائی با رژیم صدام حسین یا حزب بعث عراق و حرکت همه جانبه جریان حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - از بعد از سرکوب جنبش دانشجویی و کودتای سیاه فرهنگی و سونامی اخراج و تسویه دانشجویان و اساتید آرمان‌گرای دانشگاه‌های ایران و مبارزه بی‌امان این جریان سیاه بر علیه رویکرد آرمان‌گرایانه و ارزشی و جامعه‌گرایانه و ایدئولوژیک معلم کبیرمان شریعتی در لوای مبارزه با ایدئولوژیک و در چارچوب حرکت جهانی ضد شریعتی مثلث سیاه داریوش شایگان، سید حسین نصر و حسین حاجی فرج دباغ فعالیت سراسری این جریان در اشاعه فرهنگ فردگرایانه و صوفیانه دنیاگریز و اجتماع‌ستیز و جبرگرای حافظ و مولوی و غزالی و غیره باعث گردیده است تا به خصوص در دو دهه گذشته «گفتمان لیبرالی یا گفتمان فردگرایانه یا گفتمان صوفیانه یا گفتمان جامعه‌گریز و یا گفتمان اختیارستیز و دنیاگریز، به جای گفتمان معلم کبیرمان شریعتی که گفتمان جامعه‌گرا و ارزش‌گرا و آرمان‌گرا و دنیاگرا و اختیارگرا و انسان‌گرا و دموکراسی سوسیالیستی است، بشود.

در ادامه این پروژه لیبرال‌سازی گفتمان حاکم است که در دهه جاری منهای اینکه او در کشورهای مغرب زمین توسط تفسیر و شرح مثنوی مولوی بر طبل صوفیانه می‌کوبد، با طرح شعار «خوابنامه بودن قرآن» و جایگزین کردن اصل تعبیر خواب به جای اصل تفسیر تطبیقی قرآن، تلاش می‌کند تا وحی نبوی پیامبر اسلام که در مدت ۲۳ تلاش استخوان‌سوز آن پیامبر بزرگوار در راستای جامعه‌سازی و انسان‌سازی و جهان‌سازی برای بشریت به ارمغان آورده است، به صورت وحی‌ائی مجرد و فردی و بیگانه با واقعیت زمان و عصر و جامعه و تاریخ بشر تبیین نماید تا توسط آن شرایط برای نهادینه کردن پروژه گفتمان لیبرالیستی و فردگرایانه و جامعه‌گرایانه خود فراهم سازد؛ و به خاطر همین جایگزین شدن گفتمان لیبرالی و فردگرا و صوفیانه و جامعه‌ستیز حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - به جای گفتمان آرمان‌گرا و جامعه‌گرا و انسان‌گرا و ایدئولوژیک و دموکراسی

سوسیالیستی شریعتی، باعث گردیده است تا برعکس دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در دوران پساجنگ رژیم مطلقه فقهائی با صدام حسین و رژیم بعث عراق و به خصوص از دهه ۷۰ الی الان، در همه عرصه‌های مختلف مبارزه افقی (مبارزه دموکراتیک و مبارزه برای آزادی) و مبارزه عمودی (مبارزه سوسیالیستی و مبارزه برای نان) جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، دیگر روح آرمان‌گرایی و فدا و فیه و جامعه‌گرایی حکومت نکند و همین حاکمیت روحیه لیبرالی و فردگرایانه و صوفیانه بر جنبش‌های بزرگ اردوگاه مستضعفین ایران است که امروزه بسترساز پراکندگی در عمل و حرکت بی‌شکل و توده‌وار و متمیزه و صنفی - کارگاهی و غیر طبقه‌ای همراه با تشکیلات‌گریزی در جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود.

لذا بدون شک در چارچوب آسیب‌شناسی و کالبد شکافی علت رکود و حرکت توده‌ای و بی‌شکل و متمیزه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، چه آن بخش این جنبش‌ها که در عرصه مبارزه افقی و دموکراتیک برای آزادی مبارزه می‌کنند و چه آن بخشی از این جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که در عرصه مبارزه عمودی برای نان یا سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید جهت مبارزه با این رکود و این حرکت بی‌شکل و متمیزه و این روحیه فردگرایانه و لیبرالیستی و صوفیانه و جامعه‌گرایانه حاکم بر این جنبش‌ها، قبل از هر چیز به مبارزه آلترناتیوی با گفتمان مسلط لیبرالیستی حاکم بر این جنبش‌ها بپردازد تا با جایگزین کردن گفتمان ایدئولوژیک و جامعه‌گرا و انسان‌گرا و دموکراسی سوسیالیستی شریعتی و استحاله گفتمان صوفیانه یا گفتمان فردگرایانه یا گفتمان لیبرالی یا گفتمان جامعه‌گرایانه فعلی حاکم بر این جنبش‌ها، شرایط برای بازتولید گفتمان آرمان‌گرایانه یا گفتمان جامعه‌گرایانه یا گفتمان ایدئولوژیک (که خود بسترساز خروج جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از حصار و زندان فردگرایی و لیبرالیستی فعلی می‌باشد) فراهم گردد.

بر این مطلب بیافزائیم که داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که تا زمانیکه نتوانیم گفتمان لیبرالیستی و فردگرایانه امروز حاکم بر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران استحاله نمائیم، هرگز نخواهیم توانست با آفت‌های تشکیلات‌گریزی و جامعه‌ستیزی و حرکت‌های منفرد و پراکنده و متمیزه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در مؤلفه افقی (دموکراتیک) و عمودی (سوسیالیستی) مبارزه همه جانبه زیرساختی بکنیم. به همین دلیل جنبش پیشگامان مستضعفین



ایران در طول ۹ سال عمر حیات سیاسی برونی خود (از آغاز حرکت برونی خود الی الان) پیوسته تلاش کرده است تا با اولویت بخشیدن به شعار «اصلاح» یا «بازسازی دینی» (در جامعه دینی ایران) این تغییر و استحاله گفتمان لیبرالیستی را در دستور کار خود قرار دهد، چراکه در رویکرد نشر مستضعفین (به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران):

اولاً آنچنانکه فوکو می‌گوید بدون اصلاح و جنبش اجتماعی، امکان اصلاح و جنبش سیاسی در جامعه ایران وجود ندارد.

ثانیاً جامعه ایران یک جامعه دینی است و دین در جامعه ایران بزرگترین انرژی پتانسیلی می‌باشد که از هر طرف که این انرژی پتانسیل بدل به انرژی سینماتیک گردد، می‌تواند سونامی سازندگی و ویرانی بوجود بیاورد و آنچنانکه در جریان پروسس تکوین انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ شاهد بودیم، به علت انفجار انرژی پتانسیل دین در جامعه ایران باعث گردید تا انقلاب ۵۷ به صورت توده‌ای‌ترین انقلاب تاریخ جاری و ساری گردد؛ و بی‌شک تنها عامل توده‌ای شدن و فراگیر و گسترده‌گی انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، همین «انفجار انرژی دین» در جامعه ایران بود. هر چند که با موج‌سواری غاصبین از راه رسیده توسط اسلام دکماتیسیم فقهاتی و روایتی روحانیت موج‌سوار توانست در ظل نظریه «ولایت فقیه» خود، «دستگاه حکومت» را با «دستگاه روحانیت» ادغام نماید و توسط این ادغام دو مؤلفه‌ای است که مخوف‌ترین استبداد تاریخ بشر را در ۳۹ سال گذشته در کشور ما نهادینه شده است.

ثالثاً آنچنانکه هگل می‌گوید: «در جامعه دینی، هر گونه حرکت اصلاحی و تغییری باید از مسیر دین حاکم بر ایمان توده‌ها عبور نماید.»

رابعاً در جامعه دینی، بدون پلورالیزم دینی امکان دستیابی به پلورالیزم سیاسی و اجتماعی وجود ندارد. به عبارت دیگر «در جامعه دینی اصلاح سیاسی در گرو اصلاح اجتماعی می‌باشد و اصلاح اجتماعی در گرو اصلاح دینی است.»

خامساً از آنجائیکه در رویکرد ما، تغییر در جامعه ایران چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اجتماعی و چه در عرصه فرهنگی و معرفتی می‌بایست از پانین صورت بگیرد و هر گونه تغییر از بالا توسط جناح‌های درونی حکومت یا احزاب سیاسی برون از حکومت و تغییرات از بیرون توسط ائتلاف با جناح‌های سرمایه‌داری جهانی، سورنا از دهان گشادش

نواختن می‌باشد، لذا به همین دلیل تنها توسط پیوند دو روند مبارزه افقی (دموکراتیک) و مبارزه عمودی (سوسیالیستی) در عرصه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران امکان تحول فراگیر و سراسری در جامعه ایران فراهم می‌گردد؛ و این مهم هرگز اتفاق نمی‌افتد مگر زمانی که بتوانیم توسط استحاله گفتمان لیبرالیستی و فردگرایانه حاکم بر این جنبش‌ها به گفتمان آرمان‌گرایانه و جامعه‌گرایانه و انسان‌گرایانه و دموکراسی سوسیالیستی‌گرایانه، شرایط جهت پیوند دو شاخه بزرگ «جنبش نان» و «جنبش آزادی» در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم سازیم. بنابراین تا زمانی که این دو شاخه عمودی و افقی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به هم متصل و پیوند پیدا نکنند، هر گونه تلاشی جهت دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی در جامعه ایران، آب در هاون کوبیدن خواهد بود..

در این راستا بوده است که در ۹ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران موضوع «استحاله گفتمان لیبرالیستی حاکم به گفتمان دموکراسی سوسیالیستی در نوک پیکان اهداف و برنامه و وظایف کوتاهمدت و درازمدت خود قرار داده است.

باری با شرح تفصیلی مثال فوق و تبیین ضرورت تغییر گفتمان مسلط بر جامعه امروز ایران از صورت گفتمان لیبرالیستی به صورت گفتمان دموکراسی سوسیالیستی، در این شرایط می‌خواستیم به اهمیت شعار و برنامه امام علی در سال ۳۶ هجری پس از قبول خلافت؛ که عبارت بود از «استحاله گفتمان فردگرایانه و قبیله‌گرایانه و نژادپرستانه به گفتمان آرمان‌گرایانه و جامعه‌گرایانه و انسان‌گرایانه بود»، پی ببریم؛ و به همین دلیل بود که امام علی قبل از قبول خلافت از دست مردم توسط تحلیل کنکریت و مشخصی که در این رابطه داشت، دریافت که بدون استحاله گفتمان مسلط فردگرایانه و قبیله‌گرایانه و نژادپرستانه به گفتمان جامعه‌گرایانه و انسان‌گرایانه و عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه و آرمان‌گرایانه و ایدئولوژیک، تغییر و بازسازی عملی و نظری امکان‌پذیر نمی‌باشد. □

ادامه دارد



سوره «حمد» تبیین جایگاه



در منظومه نظری و عملی پیامبر اسلام

کالبد شکافی لفظی آیات:

خود را کانه می‌بلعد، بنابراین به معنای «راه روشن و طریق و سیل نزدیک» به هم به کار می‌رود، البته «سیل غیر از صراط است» زیرا «سیل متعدد است» اما «صراط فقط یکی است».

۱۰ - «مستقیم» دلالت بر «هر چیزی می‌کند که بتواند بدون آنکه به چیز دیگری تکیه کند، خود روی پای خود بایستد». بنابراین «صراط مستقیم» عبارت است از «صراطی» که در هدایت مردم و رساندنشان به سوی غایت و مقصدشان تخلص نکند.

باری، آنچه می‌توان در تفسیر این سوره و در چارچوب مطالب تقریر شده آغازین مطرح کرد اینک:

۱ - سوره حمد از سوره‌های مکی می‌باشد که در ۱۳ سال فرایند «انسان‌سازانه پیامبر اسلام» نازل شده است.

۲ - سوره حمد در راستای دو مؤلفه است، اول تبیین رابطه «خدا با جهان»، دوم تبیین رابطه «انسان با خداوند».

۳ - تا زمانیکه نتوانیم تبیین صحیح از رابطه «خداوند با جهان» و رابطه «انسان با خداوند» دست پیدا کنیم، هرگز نخواهیم توانست به «جهان‌بینی توحیدی» دست پیدا کنیم، سوره حمد، توسط تبیین صحیح دو رابطه «خدا با جهان» و «انسان با خدا»، بسترساز سنتز توحید در انسان و جامعه انسانی می‌باشد.

۴ - سوره حمد توحید را سنتز ایمان و اعتقاد به «الله» خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» می‌داند.

۵ - سوره حمد «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام»، هم رب و تدبیر کننده دائر وجود می‌داند و هم قوام‌بخش وجود می‌شناسد.

۶ - سوره حمد هدایت وجودی انسان‌ها را در گرو

۱ - حرف باء در اول «بسم الله»، باء استعانت است، نه باء ابتدا.

۲ - اسم، اگر چه از ماده «سمه» هم نیز اشتقاق پیدا می‌کند و به معنای داغ و علامت (که جهت نشانی و مشخص شدن بر موضوعی می‌نهد) می‌باشد، اما در «بسم الله» اشتقاق از «سمو» می‌باشد نه از «سمه» که به معنای «بلندی» است.

۳ - «الله» که اصل آن «آل- الله» بوده است و در اثر کثرت استعمال «الف» آن حذف شده است و به صورت «الله» در آمده است، از ماده «و ل ه» می‌باشد که به معنای «تحیر و حیرانی» است؛ و دلیل کاربرد آن برای خداوند بزرگان است که رابطه بشر در شناسائی او در عرصه تحیر و حیرانی تعریف می‌گردد، (کار بی چون را که کیفیت نهد / این که گفتار هم ضرورت می‌دهد / گه چنین بنماید و گه ضد این / جز که حیرانی نباشد کار دین - مولوی - مثنوی - دفتر اول - ص ۱۸ - س ۳) «الله» اسم خاص خداوند می‌باشد یعنی «علم» است و خداوند هرگز با کلمه «الله» توصیف نمی‌شود و لفظ «الله» فقط اسم برای ذات خداوند بزرگ است؛ و خود کلمه «الله» بر هیچ چیز دیگری نمی‌تواند دلالت نماید.

۴ - «رحمان» و «رحیم» دو صفت هستند که از ماده «رحمت» اشتقاق پیدا کرده‌اند. با این تفاوت که «رحمان» صیغه مبالغه است و بر «کثرت رحمت دلالت دارد» اما «رحیم»، صفت مشبهه می‌باشد که «ثبات و دوام» را می‌رساند. بنابراین در آیات فوق «رحمان» دلالت بر «رحمت» کثیر خداوند بر همه «وجود» در عرصه «شدن و تکامل» می‌کند، اما «رحیم» خاص انسان است.

۵ - «حمد» به معنای ثنا و ستایش «اختیاری» می‌کند، نه مانند «مدح» که ستایش «جبری» است. بنابراین «حمد» فقط خاص انسان مختار است.

۶ - «رب» به معنای «تدبیر کننده» است.

۷ - «عالمین» که جمع «عالم» (به فتح لام می‌باشد)، به معنای «آنچه که ممکن است به آن علم پیدا کنیم»؛ یعنی «کل وجود و جهان».

۸ - «مالک» اسم فاعل از «ملک» (به فتحه میم و کسره لام) به معنای «نیروی اداره کننده» می‌باشد.

۹ - «صراط» از ماده «ص ر ط» به معنای «بلعیدن» است؛ و از آنجائیکه راه روشن رهرو



پیوند با «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام»، هم در عرصه تکوین و هم در عرصه شدن می‌داند.

۷ - سوره حمد هدایت و ضلالت انسان و جامعه انسانی را در مسیر شدن و تکامل در گرو شناخت و ایمان به «الله» تعریف می‌کند.

۸ - سوره حمد، حمد اختیاری خداوند توسط انسان را به صورت اجتماعی تعریف می‌کند نه انفرادی.

۹ - سوره حمد، رابطه خداوند با انسان را در چارچوب رابطه خداوند با کل وجود تبیین می‌نماید نه برعکس.

۱۰ - سوره حمد، تفسیر معنوی از جهان را تنها در گرو اعتقاد به «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» می‌داند.

۱۱ - سوره حمد رابطه خداوند با آخرت را در چارچوب رابطه خداوند با جهان و وجود تبیین می‌نماید.

۱۲ - سوره حمد رحمت خداوند بر جهان امری می‌داند که پیوسته از آغاز تا انجام جاری و ساری می‌باشد و قطعاً باعث ضلالت و نابودی می‌گردد.

۱۳ - سوره حمد انحطاط و تکامل انسان و اجتماع انسانی را در چارچوب تکامل کل وجود تبیین و تعریف می‌نماید؛ و رحمت خداوند در خصوص انسان در چارچوب «رحیمیت» او، در کادر «رحمانیت» خداوند بر کل وجود تبیین می‌نماید.

۱۴ - سوره حمد تنها به ستایش آگاهانه و اختیاری انسان نسبت به خداوند ارزش و بهاء می‌دهد نه هر گونه حمد و ثنای جبری و غیر آگاهانه.

۱۵ - سوره حمد تنها حمدی برای «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» تأیید می‌کند که در عرصه صراط و شدن انسان و جامعه انسانی تکوین پیدا کند.

۱۶ - سوره حمد، «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» را خدای حقیقی و واقعی جهان و همه انسان‌ها می‌داند.

۱۷ - سوره حمد «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» را خدائی واحد بر وجود می‌داند.

۱۸ - سوره حمد «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» را خدای بیکار و بازنشسته و خسته و نشسته در ماوراءالطبیعت نمی‌داند، بلکه دائماً در پیوند با وجود چه در مرحله خلق جدید و چه در هدایت و هدف‌مندی وجود تعریف می‌کند.

۱۹ - سوره حمد «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» را خدای رحمت بر همه وجود می‌داند، نه خدای مستبد و بیگانه بر وجود.

۲۰ - سوره حمد پیوند مداوم «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» را با وجود سنتز «رحمت خداوند» می‌داند.

۲۱ - سوره حمد ضلالت و غضب ایجاد شده در شدن مخلوقات، مولود خارج شدن اختیاری از چرخه رحمت، «الله خدای تجربه کرده پیامبر

اسلام» می‌داند.

۲۲ - سوره حمد موضوع حمد «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» را فقط خاص انسان و جوامع بشری می‌داند.

۲۳ - سوره حمد، حمد «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» توسط انسان، نیاز خود انسان به هدایت می‌داند، نه نیاز خدا به حمد و ستایش توسط انسان.

۲۴ - سوره حمد فهم قرآن بدون شناخت «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» را غیر ممکن می‌داند و به همین دلیل این سوره در آغاز قرآن توسط پیامبر اسلام جای گرفته است.

۲۵ - سوره حمد ستایش و حمد اختیاری خداوند توسط انسان بدون شناخت «الله» خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» را غیر ممکن می‌داند. به همین دلیل در نماز یومیه بعد از تکبیره الاحرام مسلمانان موظف به قرائت آن حداقل در شبانه روزی ده بار می‌باشند.

۲۶ - سوره حمد ستایش و حمد خداوند را در عرصه هدایت انسان و جامعه انسانی در بستر شدن و تکامل و هدایت لازمه آن، معنی و تعریف می‌کند.

۲۷ - سوره حمد ستایش و حمد پس از تعریف «الله خدای تجربه کرده پیامبر اسلام» معنی می‌کند.

۲۸ - سوره حمد آخرت و قیامت را در چارچوب رحمت خداوند تعریف می‌نماید، نه در چارچوب غضب و خشم خداوند.

۲۹ - سوره حمد مغضوب شدن انسان و جامعه انسانی را در چارچوب انتخاب آنها در مسیر هدایت و شدن معنی می‌کند نه انتقام خدای مستبد و شکنجه‌گر.

۳۰ - سوره حمد ضلالت انسان و جوامع انسانی را مولود دوری انتخابی و خودآگاهانه از مسیر شدن و تکامل تعریف می‌کند نه انتقام خداوند از انسان و جوامع انسانی.

۳۱ - سوره حمد به خاطر این نام حمد توسط پیامبر اسلام بر آن گذاشته شده است که بالاترین ارزش انسان در حمد اختیاری و خودآگاهانه انسان به صورت عملی و نظری تعریف می‌کند.

۳۲ - سوره حمد تنها حمدی را به رسمیت می‌شناسد که به صورت خودآگاهانه در عرصه هدایت و شدن برای خداوند باشد نه برای غیر او. □

پایان

